



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



حضرت حمزہؓ کی مدافعت حق

نویسنده: محمد باقر علیہ السلام
مترجم: ڈاکٹر جلال بونجیسان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت حمزه عليه السلام ، مدافع حق

نویسنده:

محمد باقر علم الهدی

ناشر چاپی:

طور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	حضرت حمزه علیه السلام، مدافع حق
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۲	تقدیم به پیشگاه جناب حمزه؛
۱۳	سخن مؤلف
۱۷	فشرده ای از حالات و مقامات جناب حمزه
۱۷	اشاره
۲۵	پی نوشت ها
۲۷	جناب حمزه قبل از بعثت
۲۷	اشاره
۲۷	۱ - یاری پیامبر در سفر تجاری شام
۴۷	۲- یاری پیامبر در مجلس ازدواج با خدیجه
۴۷	اشاره
۵۶	الف - مجلس خطبه
۶۳	ب - مجلس زفاف
۶۵	۳- جناب حمزه و ماجراهای مکه
۶۸	پی نوشت ها
۷۰	اسلام آوردن جناب حمزه
۷۰	الف - اسلام حمزه در تاریخ
۷۴	ب - اسلام حمزه در روایات
۷۴	ج - داوری صحیح
۷۷	پی نوشت ها
۷۸	آیات در شأن حضرت حمزه

۷۸	آیت نخست
۷۸	آیت دوم
۷۸	اشاره
۷۹	بحث ادبی
۹۳	آیت سوم
۹۷	آیت چهارم
۹۸	آیت پنجم
۹۸	آیت ششم
۹۹	آیت هفتم
۱۰۰	آیت هشتم
۱۰۰	آیت نهم
۱۰۱	آیت دهم
۱۰۲	آیت یازدهم
۱۰۲	آیت دوازدهم
۱۰۳	آیت سیزدهم
۱۰۳	آیت چهاردهم
۱۰۴	آیت پانزدهم
۱۰۴	آیت شانزدهم
۱۰۵	آیت هفدهم
۱۰۶	آیت هجدهم
۱۰۶	آیت نوزدهم
۱۰۸	بیت نوشت ها
۱۱۸	جناب حمزه در مدینه
۱۱۸	اشاره
۱۶۱	بیت نوشت ها
۱۶۴	فضیلت های جناب حمزه

- جایگاه جناب حمزه در آفرینش - - - - - ۱۶۴
- ویژگی های اخلاقی و فضایل جناب حمزه - - - - - ۱۶۵
- ۱ - افتخار امامان به جناب حمزه - - - - - ۱۶۵
- ۲ - حمزه وزیر و برادر رضاعی پیامبر - - - - - ۱۷۵
- ۳ - مقامات جناب حمزه - - - - - ۱۷۶
- ۴ - شجاعت جناب حمزه - - - - - ۱۸۴
- ۵ - عبادت جناب حمزه - - - - - ۱۸۷
- ۶ - مقام حمزه در نزد خداوند - - - - - ۱۸۷
- ۷ - جایگاه حمزه نزد پیامبر - - - - - ۱۹۰
- ۸ - یاری پیامبر - - - - - ۱۹۱
- ۹ - احوال حمزه در عصر رجعت - - - - - ۲۰۵
- ۱۰ - مقام حمزه در قیامت - - - - - ۲۰۶
- الف - ورود وی به صحرای محشر - - - - - ۲۰۶
- ب - پرچم تکبیر به دست اوست - - - - - ۲۰۸
- ج - او شاهد بر پیامبران است - - - - - ۲۱۲
- د - او برای دوستان خود شفاعت میکند - - - - - ۲۱۳
- ۱۱ - گفت : و شنود در باره دختر جناب حمزه - - - - - ۲۱۴
- پی نوشت ها - - - - - ۲۲۰
- شهادت جناب حمزه - - - - - ۲۳۵
- اشاره - - - - - ۲۳۵
- ۱ - ماجرای قبل از شهادت جناب حمزه - - - - - ۲۳۹
- ۲ - چگونگی شهادت و بلاهای وارد شده پس از شهادت - - - - - ۲۴۱
- ۳ - گریستن پیامبر برای شهادت او - - - - - ۲۴۵
- ۴ - صدای آسمانی در فضیلت حمزه - - - - - ۲۴۷
- ۵ - چگونگی کفن شدن جناب حمزه - - - - - ۲۴۷
- ۶ - چگونگی نماز بر پیکر پاک او - - - - - ۲۴۸

- ۷ - چگونگی خاک سپاری او ۲۵۲
- ۸ - ممانعت از صفیه خواهرش از دیدن پیکر او ۲۵۲
- ۹ - فرمان پیامبر به گریه و ناله برای شهادت حمزه ۲۵۳
- ۱۰ - کرامات آشکار شده از قبر او ۲۵۴
- ۱۱ - قاتل حمزه و فرجام وی ۲۵۵
- ۱۲ - خواب پیامبر خدا پس از شهادت حمزه ۲۵۶
- ۱۳ - فرجام قاتلان حمزه ۲۵۷
- پی نوشت ها ۲۶۳
- زیارت قبر جناب حمزه و ثواب آن ۲۶۹
- اشاره ۲۶۹
- کیفیت زیارت جناب حمزه ۲۷۰
- زیارت بانو فاطمه زهرا از قبر جناب حمزه ۲۷۳
- پی نوشت ها ۲۷۶
- کسان ۲۸۰
- فهرست مندرجات ۲۸۹
- کتاب نامه ۲۹۴
- درباره مرکز ۳۰۰

سرشناسه علم الهدی، محمداقرا، 1331 - 1388.

عنوان و نام پدیدآور حضرت حمزه عليه السلام، مدافع حق/ انتخاب و گزیش محمداقرا علم الهدی؛ ترجمه و تکمیل جلال برنجیان.

مشخصات نشر تهران طور، 1388.

مشخصات ظاهری 264 ص.

شابک 40000 ریال 0-08-6674-964-978

وضعیت فهرست نویسی فاپا

یادداشت کتابنامه 259 - 264.

موضوع حمزه بن عبدالمطلب (ع)، 54 قبل از هجرت - 3ق.

موضوع صحابه -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده برنجیان، جلال، 1333 -، مترجم

رده بندی کنگره 7/25BP/ع8ح6 1388

رده بندی دیویی 297/931

شماره کتابشناسی ملی 1 8 7 9 8 8 6

اطلاعات رکورد کتابشناسی فاپا

خیراندیش دیجیتال انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب خانم نرگس قمی

حضرت حمزه مدافع حق

انتخاب و گزینش محمد باقر علم الهدی

ترجمه و تکمیل دکتر جلال برنجیان

ناشر مؤسسه انتشاراتی طور تهران

تلفن (دفتر) (021-22767439) (فروش) (021-44443603) 021-22767404-021-22767404

تماس با ما WWW.ToureTehran@ir

آدرس تهران خیابان، پاسداران بوستان، هشتم پلاک 120، طبقه اول، واحد 5 محل نشر تهران چاپ مهارت صحافی صداقت مهر

نوبت چاپ اول تاریخ انتشار 1388

تیراژ 3150 نسخه قیمت 40,000 ریال

شرط فروش کلیه حقوق چاپ مخصوص ناشر است.

دیگر تلفن های فروش

نشر رایحه 9 و 021-88976198 انتشارات آینه 33930496 و 021-33950576

نشر کوکب 021-66406548

شاپک 978-964-6674-08-0

ISBN978-964-6674-08-0

ص 2

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

ص 3

تقدیم به پیشگاه جناب حمزہ؛

آن ابر مرد تاریخ اسلام و مدافع سلحشور سپاہ قرآن؛ همو کہ با حمایتش از پیامبر رحمت، درخت پاک ایمان بارور گشت و در پناہ شمشیرش دین عزت یافت.

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين لا سيما بقيّة الله في العالمين ولَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

آشنایی با صفات و فضایل بزرگان و چهره‌ی درخشان انسانهای وارسته از عوامل مؤثر در پیشرفت مادی و تعالی روحی و تزکیه نفس بشر است؛ زیرا پاکیزگی عمل از گفت: ار در تربیت مؤثرتر میباشد از این رو گفته اند دو صد گفته چون نیم کردار نیست

توجه به این امر ضرورت بررسی و آشنایی با کمالات تربیت شدگان مکتب انبیا را آشکار می‌کند.

در احادیث بسیاری اهمیت و ارزش گفت: و شنود و بیان فضایل و مناقب خاندان وحی علیهم السلام گوشزد شده است؛ و از مهم ترین اهداف برگزاری مجالس و محافل، دینی، بلکه نقطه مرکزی، آن سخن گفت: ن از روش عملی و بیان احادیث آموزنده این خاندان میباشد

خدای متعال برای رهایی انسانها از هرگونه آلودگی و ناپاکی، سفیران آسمانی را فرستاده و ایشان را در دسترس بشر نهاده و آنان را به عنوان الگو و اسوه معرفی کرده است تا همگان به راحتی بتوانند با سرمشق گرفتن از آنان خود را از حضيض جهل و نادانی و حیوانیت برهانند و به اوج رفیع انسانیت و کمالات عالیه ترقی دهند. قرآن مجید میفرماید

وَلَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا

خداوند بر مؤمنان منت نهاد هنگامی که در میان آنها پیامبری از [جنس خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و ایشان را از پلیدیها پاک کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

افراد بشر در سایه کردار و گفت: از این فرستادگان خداوند میتوانند به مقامات بالای انسانی نایل شوند

حدود سی سال قبل برای روز نیمه سؤال که یادآور شهادت شخصیت بزرگ و چهره‌ی برجسته فرزند بزرگوار جناب عبدالمطلب و برادر جناب ابوطالب و عبد الله یعنی جناب حمزه است - به منبر دعوت شدم. لذا برای - آشنایی بیشتر با فضایل آن انسان گرانقدر و فداکار و مدافع - ع-ج-دی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اسلام، مطالعاتی نسبتاً گسترده داشتم و از مجموع آنها فهرستی عربی نگاشتم اهل دقت میدانند که جمع آوری آیات و روایات و حالات شخصیتی چون جناب حمزه که به طور متفرق در کتابها آمده است و هنوز ابزار جمع آوری و اطلاع بر آنها مانند عصر کنونی نداشت و برای دستیابی بدانها باید به کتابهای گوناگون مراجعه میشد کاری بسیار دشوار بود ولی به لطف خدای متعال و عنایات حضرت حجة بن الحسن روحی فداه این امر مهم انجام شد و اخیراً به پیشنهاد برخی از دوستان در صدد نشر آن برآمدم. آنچه بیشتر مرا به پذیرش خواسته آنان واداشت، ظلم بزرگی است که بیگانگان و منحرفان از مکتب اهل بیت و حی علیهم السلام و پیروان مکتب خلفا در حق آن مرد بزرگ روا داشته اند پیروان مکتب خلافت به خاطر اثبات

منقبت و فضیلت برای غاصبان حق اهل بیت علیهم السلام بسیاری از امتیازات پیروان خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را انکار یا توجیه میکنند و در ب-راب-ر فضایل واقعی آن چهره های بزرگ و مدافع امامان پاک علیهم السلام، فضایل ساختگی برای پیشوایان خود نقل مینمایند و متأسفانه این سخنان بیشتر به مردم جهان عرضه می شود.

نویسندگان مکتب خلافت اسلام آوردن جناب حمزه را بر اساس تعصبات خویشاوندی و پس از گذشت سالیانی از بعثت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) میکنند؛ با آنکه وی سالها پیش از بعثت پیامبر همانند برادرش جناب ابو طالب با حق آشنا بود و مقام بلند پیامبر خدا را می شناخت و به طور جدی از آن حضرت دفاع میکرد.

مخالفان آیین پاک پیامبر خدا به پیروی از نویسندگان مکتب خلافت کوشیده اند تا عامل پیشرفت اسلام و حکومت آن بر مردم را تنها زور و قدرت و شمشیر قلمداد کنند و زیر شعار پوشالی اسلام دین شمشیر است میخواهند استواری این آیین مقدس بر خرد و عقل و مطابقت آن با فطرت و سرشت بشر را انکار کنند و تنها اعمال زور را عامل پیشرفت اسلام معرفی کنند!! در حالی که میدانیم با زور و فشار نمیتوان بر دلها حکومت کرد و در قلوب و سیرتها دگرگونی پدید آورد؛ به ویژه چهارده سال از بیست و سه سال نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تهی از جنگ و پیکار بود و زمینه های گسترش اسلام در مکه و مدینه و در حبشه و طائف در همین سالها رقم خورد. البته ما منکر جنگهای اسلامی و غزوات رسول اکرم و فداکاریهای امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما و یاران از جان گذشته همچون جناب حمزه و جعفر طیار و پس از استقرار اسلام در مدینه و بالا گرفتن مخالفتهای کفار و یهودیان نیستیم؛ ولی پیشرفت اسلام تنها در گرو این جنگها نبوده است. چه زیبا و دقیق در این زمینه بانوی دو سرا

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سخن گفته است

كُلُّهَا أَوْ قَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَاهاَ اللَّهُ أَوْ تَجَمَّ قَرْنٌ لِلشَّيْطَانِ أَوْ فَغَرَّتْ فَاعْرِزَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ فِى هَوَاتِها. « (1)

هر زمان که مشرکان آتش جنگ را برافروختند خداوند آن را خاموش کرد و هرگاه شاخ شیطان نمایان گشت و فتنه های مشرکان دهان گشود (پدرم برادرش - علی (علیه السلام) - را در کام آن میافکند و آن را به وسیله او سرکوب می‌کند)

در این راستا با قلم مسموم نویسندگان عامه چهره جناب حمزه نیز هم چون چهره ی امیر المؤمنین (علیه السلام) تنها یک جنگاور معرفی شده و کمتر از فضیلت‌های والای او سخن به میان آمده است

به نظرم رسید نوشته ی فشرده خود را به صورت مبسوط و به قلم فارسی نشر دهم تا مؤمنان بهره ی بیشتری ببرند. ولی نقاهت مزاج و تألمات روحی فراوان و اشتغالات گوناگون توفیق را از من گرفت و مرا از این کار باز داشت. این مهم را به دوست گرامی و دانشمند محقق جناب دکتر جلال برنجیان دام توفیقه سپردم و ایشان نوشتار حاضر را با تلاش و جدیت همراه تحقیقی شگرف و ترتیبی زیبا فراهم آوردند و به نشر آن اقدام نمودند.

امید است این قدم ارزنده مقبول درگاه احدیت قرار گیرد. مزید توفیقات آن جناب را خواهانم و الحمد لله ربّ العالمین

سوم جمادى الثانی، 1430، مطابق هفتم خرداد 1388

مشهد مقدس - محمد باقر علم الهدی

ص 8

1- ابو منصور، طبرسی، الاحتجاج، 1 و 101.

جناب عبد المطلب معروف به شَيْبَةُ الْحَمْد، 10 پسر و شش دختر داشت

پسران وی عبدالله پدر گرامی رسول خدا ابو طالب، عباس، حمزه، حارث، زُبَيْر، حَجَل، مُقَوِّم، ضِرَار و ابو لهب و دختران وی صفیه، اُمِّ حَكِيم، التَّضَاء عَاتِكَة، اُمِّمَه، اُرْوَى و بَرّه بودند. (1)

حمزه در لغت به معنی "صلابت" و "شیر بیشه" است. جناب حمزه در سال 55 یا 57 قبل از هجرت (569/567 میلادی) یعنی دو سال یا چهار سال قبل از ولادت پیامبر خدا در مکه متولد شد. (2) مادرش "هال" ن-ام در 12 سالگی پدرش عبد المطلب رحلت کرد و او در کنار دیگر برادرانش تنها ماند.

حمزه، برادر رضایی رسول خدا از کنیز ابی لهب به نام "تَوَيْبَة" بود. حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید به پیامبر خدا عرض کردم چرا از قریش همسر اختیار میکنید و از دختران خودمان صرف نظر میفرمایید؟ فرمودند: آیا نزد شما دختری هست؟ عرض کردم آری دختر حمزه فرمودند: ازدواج با او بر من حلال نیست وی دختر برادر رضاعی من است و (خداوند) همانگونه که خویشاوندان نسبی را به یکدیگر حرام کرده خویشاوندان رضاعی را نیز حرام نموده است. (3) طبری در ماجرای ولادت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گوید از ابن اسحاق روایت کرده اند که عبد المطلب مولود را به بغل گرفت و خدا را بخواند و عطای

1-1. شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 7.

2-2. علامه امینی، الغدير 2827

3-3. محدث نوری، مستدرک الوسائل، 14 371 ح 16991 - 4 دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ «قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ (عليه السلام) يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا بَالُكَ تَتَزَوَّجُ مِنْ قُرَيْشٍ وَ تَدْعُنَا؟ قَالَ أَوْ عِدَّكُمْ سَيِّءٌ؟ قُلْتُ نَعَمْ ابْنَةٌ حَمْرَةٌ. قَالَ إِنَّهَا لَا تَحِلُّ لِي هِيَ ابْنَةٌ أَخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ وَ يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ.»

وی را سپاس .گفت : آنگاه نزد آمنه برگشت و طفل را بدو داد و به جستجوی دایه برآمد زنی از بنی سعد بن بکر را که حلیمه دختر ابو ذؤیب بود - بیافت، و ابو ذؤیب عبد الله بن حارث نسب وی به عیّلان بن مُصَرّ میرسید و نام برادر شیری پیامبر خدا عبد الله" و نام خواهران شیری اش انیسه" و "جدامه پسر و دختران حارث بودند و "جدامه" به "شیما" شهره شد و قومش او را به این نام شناختند. گویند شیما با مادر در کار پرستاری پیغمبر شریک بود از بره دختر ابو تجرة روایت کرده اند نخستین زنی که پیغمبر خدا را شیر داد "تَوَيْبَه" بود و از شیر پسر خویش بدو داد؛ نام پسرش مشروح بود و این کار چند روز قبل از آمدن حلیمه اتفاق افتاد. پیش از آن نیز "تَوَيْبَه" حمزه بن عبدالمطلب را شیر داده بود، از آن نیز ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی را شیر داد. (1)

پس تَوَيْبَه در سال هفتم هجری مسلمان درگذشت و پسرش مشروح قبل از او فوت کرد (2)

ابن سعد به دو سند از محمد بن عمر بن واقد اسلمی نقل میکند؛ یکی عبد الله بن جعفر، زُهری از عمه‌اشام بکر دختر مسور بن مَحْرَمَة و او از قول، پدرش و دیگری عمر بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)، از یحیی بن شبلی از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین (علیه السلام) که آمنه دختر وهب بن عبد مناف در خانه عموی خود وَهَيْب بن عبد مناف زندگی می. کرد عبد المطلب همراه فرزند خود عبد الله (پدر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)) بدانجا رفت و از آمنه برای او خواستگاری کرد و موافقت کردند.

عبد الله آمنه را به همسری گرفت عبد المطلب نیز در همان مجلس "هاله" دختر وَهَيْب را برای خود خواستگاری کرد و او را به همسری گرفت؛ به این ترتیب ازدواج عبد المطلب و ازدواج عبد الله در یک جلسه اتفاق افتاد. "هاله" دختر وَهَيْب، حمزه فرزند عبد المطلب را زایید حمزه از

1-4. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، 295 2

2-5. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 281 15

لحاظ نسب عمومی رسول خداست و برادر رضاعی ایشان نیز هست. (1)

ابن واضح یعقوبی مورخ شهیر گوید ازدواج عبد الله با آمنه دختر وهب ده سال و به قولی ده سال و اندی پس از حفر زمزم بود؛ و میان فدیة دادن عبد المطلب برای پسرش و زن گرفتن برای او یک سال فاصله شد. نام عبد الله پدر رسول خدا عبد الدار" و به قولی "عبد قُصَی بود و در همان سالی که از قربانی شدن آزاد شد عبد المطلب گفت: «هَذَا عَبْدُ اللَّهِ»، «این بنده خداست. لذا در همان روز او را عبد الله نام نهاد. فاصله میان ازدواج پدر رسول خدا با مادر آن بزرگوار و ولادت آن حضرت به روایت جعفر ابن ، محمد ده ماه و به قول بعضی یک سال و هشت ماه بوده است .. نخستین کسی که ایشان (پس از مادر از او شیر خورد، "تُوَيْبَه" کنیز ابولهب بود؛ همین "تُوَيْبَه" ، جناب حمزه و جعفر فرزند ابو طالب و ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی را نیز شیر داد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از بعثت فرمودند: رَأَيْتُ أَبَا لَهَبٍ فِي النَّارِ يَصْبِيحُ الْعَطَشَ الْعَطَشَ فَيَسْقِي فِي نَقْرِ إِنْهَامِهِ، فَقُلْتُ بِمَ هَذَا؟ فَقَالَ بِعَنْتِي تُوَيْبَةَ لِأَنَّهَا أَرْضَعْتُكَ»، «ابولهب را در میان آتش دیدم که فریاد میزد تشنگی تشنگی! پس در گودی پشت شصت وی آب داده میشد گفتم: این از کجاست؟ گفت: در اثر آن است که "تُوَيْبَه" را به پاداش شیر دادن تو آزاد کردم. عبد الله پدر رسول خدا - به روایت جعفر بن محمد - دو ماه پس از ولادت و به قول بعضی پیش از میلاد آن بزرگوار درگذشت. قول دوم نادرست است، زیرا اجماعی است که وفات عبد الله پس از میلاد رسول اکرم بوده است و کسانی هم وفات او را یک سال پس از میلاد پیغمبر گفته اند وفات عبد الله در مدینه نزد داییهای پدرش (یعنی) طایفه بنی النجار در خانه ای معروف به "دار النابغه" واقع شد. وی هنگام وفات 25 ساله بود (2)

"صفیه" دختر عبد المطلب خواهر تنی جناب حمزه بود. مادرش هاله

ص 11

1-6. ابن سعد، الطبقات الكبرى (ترجمه) 1 84

2-7. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی (ترجمه) 1 361 - 362

دختر وُهَيْب بن عبد مناف است به روزگار جاهلی حارث بن حرب بن امیه ... صفیه را به همسری گرفت و صفیه برای او پسری به نام صفی "زایید پس از حارث، عوام بن خُوَیلد بن اسد ... صفیه را به همسری گرفت و صفیه برای او "زُبیر" و "سائب" و "عبد الکعبه" را زایید.

صفیه اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد و به مدینه هجرت نمود و پیامبر خدا چهل شتروار از حاصل خیبر را به او اختصاص داد.

حَمَاد بن أَسامه ... گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هرگاه برای رویارویی با دشمن از مدینه بیرون میرفت، همسران و دیگر بانوان خاندان خود را در برج حَسَّان بن ثابت - که از استوارترین برجهای مدینه بود - جا میداد؛ حَسَّان در روز جنگ أُحد، از شرکت در جنگ خودداری کرد و در برج خود ماند؛ در آن هنگام مردی یهودی آمد و برای شنیدن سخنان زنها و کسب خبر، خود را به دیوار برج چسباند. صفیه دختر عبد المطلب به حَسَّان گفت: پایین برو و این یهودی را بکش حَسَّان ترسید صفیه خود عمودی برداشت و فرود آمد و کمین کرد و اندک اندک در را گشود و ناگاه بر یهودی حمله کرد و بر او عمود را کوفت و او را کشت.

عُفان بن مسلم ... گوید صفیه دختر عبد المطلب روز جنگ أُحد هنگامی که مسلمانان رو به گریز نهادند - در حالی که نیزه ای در دست داشت بیرون آمد و با آن به چهره مردها اشاره میکرد و میگفت: شگفت: ا که از حضور رسول خدا گریخته اید همین که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) صفیه را، دید فرمود: ای زُبیر! مواظب این بانو باش و چون کفار شکم جناب حمزه را دریده بودند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خوش نداشت صفیه او را بدان حال ببیند؛ زُبیر گفت: مادر جان بر جای خود بایست و خوددار باش. صفیه گفت: بی مادر! بمانی کنار برو آنگاه جلو آمد و بر پیکر حمزه نگریست.

صَفِیَّه ... به روزگار خلافت عمر بن خطاب درگذشت. آرامگاه او در

جناب حمزه در سال دوم بعثت - در سن چهل و چهار یا چهل و شش سالگی - اسلام آورد. وی یک دختر و دو پسر - از دو همسر - داشت؛ پسرانش "یعلی" و "عمارَه نام داشتند؛ بدین سبب "ابو یعلی" و "ابو عمارَه" کنیه یافت. دخترش امامه، (2) پس از شهادت پدر بزرگوارش در جنگ أحد، نزد مادر خود در مکه میزیست؛ اما پس از صلح حدیبیه (6 هـ) با رسول خدا و حضرت علی علیهما السلام به مدینه آمد پیامبر خدا سرپرستی او را به جعفر طیار سپردند و فرمودند: همسر جعفر (= اسماء بنت عمیس خاله اوست و خاله همچون مادر است. (3)

پیامبر 25 سال داشت خدیجه میخواست مالی بسیار به تجارت فرستد ولی به هر کس اعتماد نمیکرد فردی را نزد پیامبر فرستاد و گفت: یا محمد! مالی بسیار میخواهم به جانب شام بفرستم؛ اگر رنجه شوی و با این مال، بروی آنچه بخواهی از آن مال برگیر آن حضرت قبول کرد و جهت تجارت رهسپار شد. در این سفر غلامی به نام میسره در خدمت ایشان بود در راه دو فرشته بر سر آن حضرت سایه می افکندند و میسره این ماجرا را میدید و پنهان میساخت چون به مکه رسیدند او ماجرای سفر را به خدیجه گفت: سود خدیجه از آن تجارت بسیار و بیش از تصور بود. در پی بروز کمالات و بزرگواریها از پیامبر بانو خدیجه تصمیم گرفت با آن حضرت ازدواج کند کس به خدمت آن حضرت فرستاد و گفت: به خاطر صدق و امانت تو میخواهم با تو ازدواج کنم پیامبر این موضوع را با عموهای خویش در میان گذاشت ایشان شاد شدند. حمزه همراه آن حضرت نزد پدر خدیجه خُوئِد بن اُسد رفت و جناب خدیجه را به 20

1-8. ابن سعد، الطبقات الکبری (ترجمه)، 398 - 40

2- تنها واقدی (متوفی 207 ق.) به جای امامه دختری به نام عماره را برای جناب حمزه یاد کرده است. ابن اثیر، اسد الغابة (1995)

3-9. محدث قمی، توتیای دیدگان ترجمه کحل البصر) ص 135، از حمزه به روایت تاریخ

شتر برنا مهریه به ازدواج آن حضرت در آورد. (1)

جناب حمزه اولین کسی بود که پیامبر خدا ولادت علی (علیه السلام) را بدو بشارت داد. (2)

در سال و نحوه ی ایمان آوردن جناب حمزه روایات گوناگونی رسیده است. برخی آن را در سال دوم بعثت میدانند برخی سال پنجم و برخی حمزه را دهمین تن میدانند که به اسلام گروید

بنابر نقل ایمان آوردن حمزه در سال دوم بعثت، ایشان در زمان دعوت پنهانی رسول خدا بدیشان گرویده است؛ یعنی زمانی که رسول خدا نبوت خویش را تنها به نزدیکترین اطرافیان خود اعلام کردند.

رسول خدا پس از نزول آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (3) پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب. دعوت خود را آشکار کردند. این ماجرا در سال سوم بعثت بود.

پس از نزول این آیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دعوت آشکار خود را آغاز کردند؛ لذا ایمان آوردن جناب حمزه به دلیل اهانت ابوجهل به آن حضرت، نبوده است؛ گرچه برخی مورخان آن را نقل کرده اند. با فرض صحت آن نقل باید بگوییم جناب حمزه در سال دوم بعثت به رسول خدا ایمان آورد؛ ولی آن را در سال پنجم و در پی اهانت بزرگان مکه به پیامبر خدا، اعلام همگانی کرد.

تفاوت جناب حمزه با برادر گرامیش جناب ابو طالب این بود که جناب ابو طالب تا آخر عمر ایمان خود را نسبت به رسول خدا پنهان کرد تا بتواند از آن حضرت بهتر دفاع کند، ولی جناب حمزه ایمان خویش را در سال پنجم آشکار نمود. امیر مؤمنان فرمود: به خدا سوگند! نه پدرم و نه ج-دم عبدالمطلب و نه هاشم و نه عبدمناف هرگز بتی را نپرستیدند. بدان حضرت گفته شد پس که را میپرستیدند؟ فرمود: بر اساس دین

ص 14

1-10. شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 34

2-11. حمزه به روایت تاریخ، ص 21

3-12. سوره ی حجر (15) 94

ابراهیم (علیه السلام) به سوی خانه ی خدا نماز میگزاردند و بدان آیین چنگ زده بودند. (1)

نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای بزرگ تو را سلام میرساند و میگوید من آتش را حرام کردم بر پستی که تو را فرود آورد و شکمی که تو را حمل نمود و دامنی که تو را پرورش داد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: ای جبرئیل این موضوع را روشن تر بیان کن گفت: پستی که تو را فرود آورد، عبدالله بن عبد المطلب است؛ شکمی که تو را حمل نمود آمنه بنت وهب است و دامنی که تو در آن پرورش یافتی ابو طالب بن عبد المطلب و فاطمه بنت آسد میباشد» (2)

آخرین فروغ زندگی مادی از چشمان پر فروغ و حیات بخش پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می پرید. عرق مرگ چون شبنمی که به برگ گل می نشیند - آرام آرام بر چهره ی حضرتش می نشست. بزرگ بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام اشک ریزان اشعاری را زیر لب زمزمه میکرد که حضرت ابو طالب آن را در مدح پیغمبر سروده بود

وَ أَيْضُ يَسْتَسْقِي الْعَامُ بِوَجْهِهِ *** ثَمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

سپید رویی که ابر از چهره ی او آب میجوید - همو که فریادرس یتیمان و نگهبان بیوه زن هاست.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: فاطمه جان مرگ من نزدیک است به جای خواندن این اشعار این آیه را تلاوت کن

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُدَّرَ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (3)

(و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی آمده و [و

ص 15

1-13. شیخ صدوق، کمال الدین، 174 و 175، ح 32 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِعُ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَبَاطٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّبِيعِ ابْنِ مُحَمَّدِ السَّلْمِيِّ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَحِ بْنِ بُنَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَقُولُ «وَ اللَّهُ مَا عَبَدَ أَبِي وَلَا جَدِّي عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٌ وَلَا عَبْدٌ مَنَافٍ صَنَمًا قَطُّ قِيلَ فَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ؟ قَالَ كَانُوا يُصَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) مُتَمَسِّكِينَ بِهِ.» همین حدیث علامه مجلسی، بحار الأنوار، 144، ح 76

2-14. شیخ صدوق، معانی الأخبار، صصه 136 و 137، ح 1 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ (عليه السلام) يَقُولُ «نَزَلَ جِبْرِيْلُ عَلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله وسلم) فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يُفَرِّئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ إِنِّي قَدْ حَرَّمْتُ النَّارَ عَلَى صُلْبِ أَنْزَلْتُكَ وَ بَطْنِ حَمَلِكُ وَ حِجْرُ كَفَلِكَ. فَقَالَ يَا جِبْرِيْلُ بَيْنَ لِي ذَلِكَ. فَقَالَ أَمَّا الصُّلْبُ الَّذِي أَنْزَلْتُكَ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَمَّا الْبَطْنُ الَّذِي حَمَلَكَ فَأَمَّةٌ بِنْتُ وَهْبٍ وَ أَمَّا الْحِجْرُ الَّذِي كَفَلَكَ فَأَبُو طَالِبِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ آسَدٍ. همین حدیث علامه مجلسی، بحار الأنوار، 108، ح 15

3-15. سوره ی آل عمران (3) 144.

گذشتند - نیست اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده ی خود برمیگردید؟ و هر کس از عقیده ی خود بازگردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش میدهد

جناب ابو طالب به خاطر دفاع از پیامبر خدا و بستر سازی برای رشد و گسترش آیین اسلام در جامعه جاهلی در منطق امامان پاک بسیار گرانقدر است و بزرگواری او همیشه مورد ستایش این خاندان بوده است. جناب حمزه نیز به عنوان دفاع از آیین پاک پیامبر و هموار کردن مسیر گسترش اسلام ایمان خود را تا سال پنجم پنهان کرد و از آن تاریخ به بعد، برای دفاع ظاهری از رسول خدا در حضور رؤسای کفر ایمان خویش را آشکار ساخت؛ و بنا بر شهادت تمام تواریخ با اظهار ایمان جناب حمزه، مسلمانان در مکه قوت یافتند و ایمان او موجب شد مردم مکه بیشتر به آیین رسول خدا اقبال کنند. (1)

با هجرت رسول خدا به مدینه و استوار شدن اسلام در منطقه شمال عربستان درگیریهای کفار با مسلمانان شدت گرفت و کار به جنگ وجدال کشید جناب حمزه سال اول هجرت از سوی پیامبر به سریه ای (2) اعزام شد. وی در جنگ بدر و احد نیز شرکت داشت و تنی چند از سران کفر مکه را نابود کرد. قبل از غزوه ی بدر و احد در چندین غزوه ی کوچک حضور یافت و در کنار برادرزاده خود حضرت علی (علیه السلام) از دین الاهی دفاع کرد و در بلندی بخشیدن به صلاهی توحید و یگانه پرستی تلاشی زیادی نمود (3) و سرانجام در جنگ احد که در سال سوم هجرت اتفاق افتاد - در سن 58 یا 60 سالگی به دست وحشی به شهادت رسید و در همان جا به خاک سپرده شد.

ص 16

1-16. علامه مجلسی، بحار الأنوار 22 470 ... ثُمَّ ثَقُلَ وَ حَصَرَهُ الْمَوْتُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) حَاضِرٌ عِنْدَهُ فَلَمَّا قَرَّبَ خُرُوجَ نَفْسِهِ قَالَ لَهُ ضَعْ يَا عَلِيُّ رَأْسِي فِي حِجْرِكَ فَقَدْ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تَعَالَى إِذَا فَاصَتْ نَفْسِي فَتَنَاوَلْهَا بِيَدِكَ وَ أَمْسَحْ بِهَا وَجْهَكَ. ثُمَّ وَجَّهْنِي إِلَى الْقِبْلَةِ وَ تَوَلَّ أَمْرِي وَصَلِّ عَلَيَّ أَوَّلَ النَّاسِ وَ لَا تُفَارِقْنِي حَتَّى تُوَارِيَنِي فِي رَمْسِي وَ أَسْتَعِزُّ بِاللَّهِ تَعَالَى فَأَخَذَ عَلِيُّ (علیه السلام) رَأْسَهُ فَوَضَعَهُ فِي حِجْرِهِ فَأَعْمِيَ عَلَيْهِ فَأَكَبَّتْ فَاطِمَةُ تَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ وَ تَدْبُهُ وَ تَبْكِي وَ تَقُولُ وَأَبْيَضَ يَسْتَسْقِي الْعِمَامُ بِوَجْهِهِ *** ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرْامِلِ فَفَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَيْنَهُ وَقَالَ بِصَوْتٍ ضَمِيمٍ يَا بَنِيَّةُ! هَذَا قَوْلُ عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ لَا تَقُولِيهِ وَ لَكِنْ قُولِي وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَعْقَابِكُمْ

2- سریه نام آن جنگهایی است که در زمان زندگانی پیامبر خدا صورت پذیرفت؛ ولی پیامبر شخصاً در آن شرکت نداشتند.

3-17. شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 34.

[1] شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 7.

[2] علامه امینی، الغدير 2827

[3] محدث نوری، مستدرک الوسائل، 14 371 ح 16991 - 4 دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ «قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ (عليه السلام) يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا بَالُكَ تَتَزَوَّجُ مِنْ فُرَيْشٍ وَتَدْعُنَا؟ قَالَ أَوْعِدْكُمْ شَيْءًا؟ قُلْتُ نَعَمْ ابْنَةٌ حَمْرَةٌ. قَالَ إِنَّهَا لَا تَحِلُّ لِي هِيَ ابْنَةٌ أَخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ وَيَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ.»

[4] محمد بن جرير طبري، تاريخ الطبري، 2952

[5] علامه مجلسي، بحار الأنوار، 15 281

[6] ابن سعد، الطبقات الكبرى (ترجمه) 1 84

[7] ابن واضح يعقوبي، تاريخ يعقوبي (ترجمه) 1 361 - 362

[8] ابن سعد، الطبقات الكبرى (ترجمه)، 8 39 - 40

[9] محدث قمی، توتیای دیدگان ترجمه کحل البصر) ص 135، از حمزه به روایت تاریخ

[10] شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 34

[11] حمزه به روایت تاریخ، ص 21

[12] سوره ی حجر (15) 94

[13] شیخ صدوق، کمال الدین، 1 174 و 175، ح 32 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِعِ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّبِيعِ ابْنِ مُحَمَّدِ السَّلْمِيِّ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصَدِّ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَقُولُ «وَاللَّهِ مَا عَبَدَ أَبِي وَلَا جَدِّي عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٌ وَلَا عَبْدُ مَنَافٍ صَنَمًا قَطُّ قِيلَ فَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ؟ قَالَ كَانُوا يُصَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) مُتَمَسِّكِينَ بِهِ.» همين حديث علامه مجلسي، بحار الأنوار، 15 144، ح 76

[14] شیخ صدوق، معاني الأخبار، صصه 136 و 137، ح 1 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ

الْوَلِيدِ رَضِيَ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرِ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ «نَزَلَ جِبْرِيلُ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يُفَرِّئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ إِنِّي قَدْ حَرَمْتُ النَّارَ عَلَى صُلْبِ أَنْزَلْتُكَ وَبَطْنِ حَمَلِكَ وَحَجْرٍ كَفَلْتُكَ. فَقَالَ يَا جِبْرِيلُ بَيْنَ لِي ذَلِكَ. فَقَالَ أَمَا الصُّلْبُ الَّذِي أَنْزَلْتُكَ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَمَا الْبَطْنُ الَّذِي حَمَلْتُكَ فَأَمْنَةُ بِنْتُ وَهْبٍ وَأَمَا الْحَجْرُ الَّذِي كَفَلْتُكَ فَأَبُو طَالِبٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ. هَمِينَ حَدِيثَ عِلْمِهِ مَجْلِسِي، بَحَارِ الْأَنْوَارِ، 108 15، ح 52

[15] سورة آل عمران (3) 144.

[16] علامه مجلسی، بحار الأنوار 22 470 ... ثُمَّ تَقَلَّ وَحَصْرَهُ الْمَوْتُ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حَاضِرٌ عِنْدَهُ فَلَمَّا قَرَّبَ خُرُوجَ نَفْسِهِ قَالَ لَهُ ضَعْ يَا عَلِيُّ رَأْسِي فِي حَجْرِكَ فَقَدْ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تَعَالَى فَإِذَا فَاصَتْ نَفْسِي فَتَنَاوَلْهَا بِيَدِكَ وَأَمْسَحْ بِهَا وَجْهَكَ. ثُمَّ وَجْهِي إِلَى الْقِبْلَةِ وَتَوَلَّ أَمْرِي وَصَلِّ عَلَيَّ أَوَّلَ النَّاسِ وَلَا تَفَارِقْنِي حَتَّى تُوَارِيَنِي فِي رَمْسِي وَأَسْتَعِزُّ بِاللَّهِ تَعَالَى فَأَخَذَ عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رَأْسَهُ فَوَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ فَأَعْمِيَ عَلَيْهِ فَأَكْبَتْ فَاطِمَةُ تَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ وَتَنْدُبُهُ وَتَبْكِي وَتَقُولُ وَأَبْيَضَ يَسْتَسْقِي الْغَمَامُ بَوَجْهِهِ *** ثَمَالِ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِلْأَرْامِلِ

فَفَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَيْنَهُ وَقَالَ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ يَا بُنَيَّةُ! هَذَا قَوْلُ عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ لَا تَقُولِيهِ وَ لَكِنْ قَوْلِي وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ

[17] شرف الدين محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سيرت رسول الله ، ص 34.

ابن أبي الحديد مدائنی (586 - 655 هـ)، در مقدمه کتاب خود (هنگام نقل داستان قحطی و خشکسالی در مکه می نویسد «پیامبر نزد دو عموی خود حمزه و عباس رفت؛ حمزه جعفر را و عباس طالب را و، پیغمبر علی ها را نزد خود بردند. (1)

ولی ابن هشام دمشقی (متوفا 213 یا 218ه) می نویسد عباس عموی پیامبر جناب جعفر را نزد خود برد. (2)

1 - یاری پیامبر در سفر تجاری شام

پیش از آنکه بانو خدیجه رسول خدا را برای سفر تجاری به شام، برگزیند از حالات آن حضرت خبر داشت و میدانست ایشان آخرین پیامبر خداست. علت ماجرا چنین بود

روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از کنار منزل خدیجه عبور کرد و خدیجه همراه زنان و دختران و کنیزان خود بیرون خانه نشسته بود. دانشمندی از دانشمندان یهود نیز نزد او حضور داشت چون آن دانشمند یهودی به پیامبر نگریست به بانو خدیجه خطاب کرد

اکنون جوانی با سن کم از در خانه ی تو میگذرد؛ به یکی از اطرافیان خود دستور بده او را اینجا بیاورد.

بانو خدیجه دختری از دختران خود را به دنبال او فرستاد و آن دختر بدان حضرت عرض کرد

1-1. ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، 14 1.

2-2. ابن هشام، دمشقى سيرة النبوة، جزء اول 264، چ، مصر، و، 1937

ای- آقای من بانویم شما را می طلبد.

آن حضرت پذیرفت و به خانه خدیجه آمد

خدیجه به آن دانشمند یهودی گفت :

ای- حَبْر (= دانشمند یهودی این همان کسی است که بدو اشاره کردی.

مرد یهودی گفت :

آری این مرد محمد بن عبد الله است. بن عبد الله است. سپس به آن به آن حضرت عرض کرد شکم خود را برایم آشکار کن

آن حضرت شکم خود را بر وی نمایان ساخت دانشمند یهودی چون به شکم آن حضرت نگریست، گفت :

به خدا سوگند این مرد پایان بخش نبوت است ... به (موسای) کلیم که در آن کوه گرانقدر به نبوت برانگیخته شد - سوگند که این محمد صاحب برهان (نبوت) و برانگیخته در آخر الزمان است او به دین خود دیگر ادیان را باطل میکند خوشا به حال کسی که این (مرد) شوهر وی شود و او همسر این گردد که آن زن به شرافت دنیا و آخرت خواهد رسید.

بانو خدیجه از این سخن تعجب کرد و پیامبر بازگشت.

خدیجه بانویی بزرگوار و گرانقدر بود. او اموال و چارپایانی بیشمار داشت به آن دانشمند یهودی گفت :

ای- حَبْر از کجا دانستی محمد همان پیامبر است؟

او پاسخ داد

من صفات او را در تورات یافته ام؛ وی در آخر الزمان به نبوت برانگیخته میشود؛ پدر و مادرش فوت میکنند و نیا و عمویش از او نگهداری خواهند کرد؛ به زودی با بانویی از قریش ازدواج میکند که آن بانو، بزرگ قوم خود و فرمانروای خاندان خویش میباشد.

دانشمند یهودی وقتی این سخن را، گفت: به بانو خدیجه اشاره کرد و گفت: آنچه را به تو میگویم محافظت کن

بانو خدیجه چون این سخنان را شنید قلبش به پیامبر خدا گرایش شدید یافت؛ ولی این سخن را مخفی داشت چون آن دانشمند یهودی خواست از نزد خدیجه بیرون، رود به خدیجه گفت:

بکوش که محمد را از دست ندهی که او شرف دنیا و آخرت است. (1)

بانو خدیجه در نواحی گوناگون غلامان و چارپایان زیادی داشت؛ تا جایی که تعداد شترهای او را بیش از هشتاد هزار نفر نقل کرده اند و گفته اند وی در مناطق گوناگون تجارت میکرد و در شهرهایی چون مصر و حبشه و... اموال زیادی داشت. (2)

روزی پیامبر بر جناب ابو طالب وارد شد و ایشان را اندوهگین یافت فرمود:

ای عمو (جان) چرا تو را اندوهگین میکنم؟

جناب ابو طالب فرمود:

ای پسر برادرم مرا مالی نیست و زمان بر ما شدت گرفته است و اکنون امکاناتی نداریم؛ سنّ من هم بالا رفته و جسم ام ضعیف گشته و آنچه در دست داشتم اندک گردیده است و به زودی رهسپار مزار و گور خود خواهم شد؛ ای فرزندم دوست دارم که تو همسری داشته باشی که قلب من بدان آرامش یابد و اموالی داشته باشی که سود آن به تو برگردد.

پیامبر بد و فرمود:

ای- عمو نظر شما در این مورد چیست؟

جناب ابو طالب عرض کرد

ص 21

1-3. ابو الحسن احمد بن عبد الله بکری الانوار فی مولد النبی، صص 242 - 244 و علامه، مجلسی، بحار الانوار، 16 و 20 و 21، ح 19.

2-4. همو، صص 244 - 245 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 16 و 22، ح 19.

ای پسر برادرم این خدیجه دختر خُوَیَلد است و مردمان زیادی از اموال او بهره میبرند هر که بخواهد تجارت، کند خدیجه اموال خود را در اختیار او میگذارد و مردم با اموال وی به سفرهای تجاری) می روند. ای پسر برادرم آیا میخواهی مرا نزد او ببری و من از وی درخواست کنم که بابت تجارت به تو مالی بدهد؟

ایشان فرمود: ،آری به سوی خدیجه برو و هر چه خواهی انجام ده. جناب ابو طالب در مجمعی از فرزندان عبدالمطلب به برادران گفت: بیایید به خانه ی خدیجه دختر خُوَیَلد برویم و از او برای تجارت محمد مالی بخواهیم.

همگی برخاستند و به سوی خانه ی خدیجه رفتند. خدیجه خانه ی بزرگ و شکوه مندی در مکه داشت که از ویژگی های خاصی برخوردار بود و تزیینات شگفت:ی در آن خانه وجود داشت.

بانو خدیجه به خاطر برخورد با بزرگان یهود و نصارا و اخبار آنان نسبت به نبوت پیامبر خدا و نیز خوابهای شگفت:ی که خود دیده بود دلش پیوسته متوجه آن حضرت بود.

روزی به کنیزی از کنیزان خود گفت:

به در خانه برو و نگاه کن شاید خبری از دوست برسد.

آن کنیز به در خانه رفت؛ ناگاه دید فرزندان عبدالمطلب در خانه هستند. به

(شتاب) سوی خدیجه بازگشت و گفت:

ای بانوی من! آقایان عرب و عالی نسان یعنی فرزندان عبدالمطلب بر در خانه! هستند

خدیجه چشمان خود را به در دوخت و شوری در وی برانگیخته شد؛ بدان کنیز گفت:

در را برای ایشان بگشا و به میسره " بگو پستی ها و زیراندازها فراهم

کند ...

"میسره" برای ایشان مجلس آراست و انواع فرشها را گسترد و چون در منزل جای گرفتند برایشان انواع غذاها و میوه های طائف و شام را آورد از آن غذاها و میوه ها خوردند و مشغول صحبت شدند بانو خدیجه از پشت پرده با صدای نیکو و کلام زیبا بدانها خطاب کرد

ای سادات مکه سرزمینها به (برکت) شما روشن شده و نورها به شما شرافت یافته است؛ شاید شما حاجتی دارید و گرفتاری بر شما روی آورده است و من بتوانم آن را برآورم؟ بدانید که خواسته هایتان رواست و کیسه های شما پر است

جناب ابو طالب فرمود :

ما به سوی تو حاجتی آورده ایم که بهره ی آن به تو (هم) میرسد و برکتش از آن تو خواهد بود.

خدیجه گفت :

ای آقای من آن چیست؟

فرمود :

در مورد کار پسر برادرم محمد آمده ایم.

خدیجه گفت :

محمد کجاست تا سخن او را بشنویم که چه میگوید.

عباس (عموی پیامبر گفت :

- من او را نزد شما می آورم.

برخاست و به دنبال آن حضرت گشت، ولی ایشان را نیافت.

به عباس گفتند :

چه را میجویی؟

گفت :

دنبال محمد میگردم.

گفتند: او در کوه "حرا" است.

عباس به سوی آن حضرت رفت و ایشان را در کوه یافت که آرمیده بود و شگفت: ی هایی نیز در کنار آن حضرت آشکار بود. پس از گفت
: و گوهایی، عباس بدیشان عرض کرد

با من به خانه ی خدیجه دختر خُوَیلد بیا تا امین او در اموالش شوی و از آنجا به هر کجا که خواهی برو.

آن حضرت فرمود:

من شام را می خواهم.

عباس گفت:

آن به میل خودت بسته است.

پس از ورود آن

پیامبر و عباس به سوی خانه ی خدیجه رفتند. ... پس حضرت به خانه ی خدیجه و عرض ارادت جناب خدیجه به آن حضرت بدایشان
گفت:

آیا دوست داری که امین من در اموالم شوی و به هر کجا که خواهی رهسپار گردی؟

آن حضرت فرمود:

آری راضی شدم

و سپس فرمود:

من میخواهم به شام بروم.

خدیجه گفت:

آن به اختیار خودت میباشد.

سپس خدیجه مال زیادی بدان حضرت عرضه داشت و گفت:

آیا راضی شدی؟

او و همه ما راضی شدیم و تو نیز ای خدیجه به محمد نیاز داری؛ زیرا از زمانی که آفریده شده، عرب از او نادانی ندیده و او فردی تمکین کننده و امین است. خدیجه اموال زیادی در اختیار آن حضرت نهاد و فرزندان عبدالمطلب از خانه خدیجه بیرون رفتند در حالی که آماده ی سفر شده بودند.

خدیجه بهترین شترهای راهوار را برای آن حضرت آماده ساخت و "میسره" و "ناصر" دو تن از غلامان خود را همراه آن حضرت کرد و بدیشان سفارشهای اکید نمود که از فرمان آن حضرت به هیچ وجه سر نیچند و پیوسته مراقب آن حضرت باشند تا در سفر بدو رنجی نرسد و دستی روی دست آن حضرت بلند نشود و در هیچ خریدی کسی مانع ایشان نگردد و هیچ کس از فرمانش سر برتابد؛ و بدان دو دستور داد که باید کلام شما با او در نهایت لطف و ادب باشد و سختتان بر سخن او بلندی نگیرد

"میسره" گفت :

بانوی من به خدا سوگند من از دیرباز به محمد محبت زیادی دارم و اکنون محبت بدو فزونی یافت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خدیجه را وداع گفت : و همراه "میسره" و "ناصر" بیرون رفت (1)

چون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خواست به سوی ابطح "رود، دید گروهی گرد آمده و منتظر قدم آن حضرت. اند وقتی آن گروه به چهره ی آقای فرستادگان نگریستند از دیدن حضرتش شادان شدند و حسودان اندوهگین گشتند. (2)

سران دو گروه در طول سفر کم کم آنچه در دل داشتند، آشکار کردند و مخالفان از دشمنی خود پرده برداشتند.

ص 25

1-5. همو، صص 245 - 255 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 16 22 - 29، ح 19.

2-6. همو، ص 258 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 16 30 30، ح 19.

جناب حمزه در این سفر همراه آن حضرت بود (1) و بی دریغ از ایشان حمایت میکرد که در ذیل به نمونه هایی اشاره میکنیم

کاروان در جحفه (2) رحل اقامت افکند تا عقب ماندگان به کاروان برسند. در این موقع یکی از کاروانیان گفت :

راهی که در پیش داریم بیابانی خطرناک است و قدم نهادن در آن خطر آفرین میباشد و احتمال گم شدن در آن بسیار بهتر است آشنا به بیابانی را جلو اندازیم و همه در پی او حرکت کنیم.

کاروانیان سخن وی را پذیرفتند و هر کدام از میان خود فردی را معرفی کردند. "میسره"، غلام خدیجه، گفت :

ما سرور و آقای خود محمد بن عبد الله را بر میگزینیم

بنی هاشم همه نظر او را تأیید کردند؛ اما ابو جهل از در کینه توزی و دشمنی برآمد و گفت :

اگر بخواهید چنین کاری کنید من شمشیر را در شکم خود فرو میکنم و از پشتم بیرون می آورم!

در این هنگام جناب حمزه به دفاع از پیامبر خدا برخاست و به ابو جهل گفت :

ای نادان ترین مردمان و ای کسی که کارهای پست و خُرد است! به خدا سوگند آرزویی ندارم جز این که خدای دستها و پاهایت را از کار بیندازد و چشمهایت را کور کند (3)

حمزه در پی این سخن دست به شمشیر برد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به حمزه فرمود :

ص 26

1-7. شرف الدین محمّد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 34.

2- جایی است میان مکه و مدینه و میقات اهل شام میباشد یاقوت حموی آورده قریه ای بزرگ بوده است. ... اسم این قریه مهیعه بود و بعدها به واسطه ی سیلی که در این دیار آمد و مردم آنجا را آب، برد آن را "جحفه" نامیدند ... از آنجا تا ساحل البحار سه منزل و فاصله آن تا "اقرن" - که موضعی از بحر است شش میل و تا مدینه شش منزل و فاصله آن تا غدیر خم دو میل راه. است برگرفته از علی اکبر دهخدا، لغت نامه ذیل همین لغت

3-8. ابو الحسن احمد بن عبد الله بکری الانوار فی مولد النبی الام، صص 258 - 262 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 31 16، ح 19.

ای عموا شمشیر خود را در غلاف نه؛ سفر خود را به شرّ آغاز نکنید؛ و از ابو جهل و همراهانش خواست که ایشان اوّل روز حرکت کنند و فرمود :

ما در آخر روز حرکت خواهیم کرد همانا تقدّم با قریش است.

آن حضرت اوّل کسی بود که این سخن را به زبان آورد. لذا، ابو جهل و همراهانش جلو افتادند و این فرصت را از بنی هاشم ستاندند. (1)

در مسیر راه کاروان به بیابانی به نام "ذبیان رسید؛ در آن درختان زیادی بود. ناگهان مار بزرگ و وحشتناکی از میان درختان خارج شد. شتر ابو جهل ترسید و به جست و خیز پرداخت؛ ابو جهل از بالای شتر به زمین خورد و استخوانهایش شکست و غش کرد وقتی به حال آمد به غلام خود گفت :

مرا به کنار جاده ببر؛ اکنون کاروان بنی هاشم میرسند؛ پیش قراول ایشان محمد. است او را بر خود پیشی دهید تا شتر وی این را مار ببیند؛ شاید که، شتر محمّد را به زمین بزند و او بمیرد

غلام به فرمان ابو جهل عمل کرد کاروان بنی هاشم در رسید در حالی که محمد صلی الله علیه وسلم پیشاپیش ایشان بود پیامبر در خطاب به ابو جهل فرمودند :

ای ابن هشام میبینم فرود آمده اید در حالی که اکنون وقت فرود نیست

در پاسخ بدان حضرت گفت :

به خدا سوگند (2) حیا کردم بر شما پیشی گیرم در حالی که تو آقای

ص 27

1-9. همو، ص، ص 263 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 31 16، ح 19.

2- سوگند خوردن ابو جهل به خدای بزرگ دلیل ایمان وی به پروردگار جهان نیست؛ بلکه این گونه سوگند به صورت عرفی در میان قبایل جاهلی عرب رواج داشت و از سنن آیین ابراهیمی بود که همچون مراسم حج پلیدی زنا و زشتی مشروب خواری و ... میان اعراب جاهل باقی مانده بود.

اهل صفا و برترین ایشان از نظر حَسَب و نَسَب هستی تو پیشی گیر که خدای دشمن تو را نفرین کناد

عباس از این سخن خوشحال شد و خواست پیشی گیرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را از این کار باز داشت و فرمود:

ای عمو مدارا کن این کار ایشان چیزی جز حيله نیست

سپس آن حضرت خود جلو افتاد و در دره وارد شد ناگهان مار آشکار گشت شتر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هراسید پیامبر بر او نهیبی زد و فرمود:

وای بر تو چرا میترسی؟ من پایان بخش فرستادگان آسمانی و پیشوای بشر! هستم

سپس به مار رو کرد و فرمود:

از همان جایی که آمده ای باز گرد دور باد که به یکی از کاروانیان زیان رسانی

آن مار به قدرت خدا به زبان آمد و عرض کرد

- «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَحْمَدُ.» (درود ب-رت-و ای محمد درود بر تو ای احمد

پیامبر فرمود:

و بر هر که از هدایت پیروی میکند و از عاقبت زشتی می هراسد و پادشاه بزرگ جهان خدای متعال را فرمان میبرد سلام آباد

آن مار گفت:

ای محمد! من از حیوانات وحشی زمین نیستم؛ بلکه پادشاهی از پادشاهان پریانام نام من "هام" فرزند هیم است؛ به دست پدرت ابراهیم خلیل ایمان آوردم و از او درخواست شفاعت نمودم؛ او به من فرمود:

این کار بر عهده ی فرزندی از نسل من است که آشکار خواهد شد. به

او محمد میگویند. به من وعده داد که در این مکان با تو ملاقات میکنم. انتظار من طول کشید من مسیح عیسیای فرزند مریم را در شبی که به ،رفت دیدار کردم در حالی که حواریین خود را به فرمانبری از تو و ورود در دین تو دستور میداد اکنون خدا میان من و تو جمع فرمود :. ای آقای فرستادگان الاهی از شفاعت برای من فراموش مکن

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بدو فرمودند :

این کار از سوی تو بر عهده ی من؛ پس از همان جایی که آمده ای باز گرد و به کسی از کاروانیها زیان مرسان

پس آن مار از دیده ها پنهان شد.

چون همراهان سخن مار را شنیدند از کلام او تعجب کردند و عموهای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) یقین و شادی شان افزون گشت و خشم و حسد حسودان زبانه کشید.

پس از این ماجرا جناب حمزه در باره ی این رویداد چنین سرود

مَا نَالَتْ الْحَمَادُ فِيكَ مُرَادَهُمْ *** طَلِبُوا نَقُوصَ الْحَالِ مِنْكَ فَرَادَا

كَادُوا وَ مَا خَافُوا عَوَاقِبَ كَيْدِهِمْ *** وَ الْكَيْدُ مَرْجِعُهُ عَلَى مَنْ كَادَا

مَا كُلُّ مَنْ طَلَبَ السَّعَادَةَ نَالَهَا *** بِمَكِيدَةٍ أَوْ أَنْ يَرُومَ عِنَادَا

يَا حَاسِدِينَ مُحَمَّدًا يَا وَيْلَكُمْ *** حَسَدًا تَمْرُقُ مِنْكُمْ الْأَكْبَادَا

اللَّهُ فَضَلَ أَحْمَدًا وَ اخْتَارَهُ *** وَ لَسَوْفَ يَمْلِكُهُ الْوَرَى وَ بِلَادَا

وَلَمَّا لَانَ الْأَرْضَ مِنْ إِيمَانِهِ *** وَ لِيَهْدِيَنَّ عَنِ الْغَوَى مَنْ حَادَا

حيله کردند و از عاقبت حيلهی خود نهرا سیدند و مکر و حيله بازگشت گاهش به

سوی حيله گر است.

نه هر که به مکر و حيله سعادت طلبد بدان دست یابد یا از روی عناد تیر اندازد

بدان) کار به قصد خود نایل آید.

ای حسد بردگان بر محمد وای بر شما چگونه این ، حسد جگر شما را پاره پاره

می کند.

، خداوند احمد را برگزید و برتری داد و به زودی سرزمینهای بسیار و مردمان

بیشمار را در تملک او خواهد آورد.

و بدین سان زمین را از ایمانش پر خواهد کرد و هر که را از گمراهی روی گرداند هدایت خواهد کرد

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) خدا را شکر گزارد و همراه کاروانیان در وادی رهسپار گشت. (1)

کاروان در مسیر خود به سوی شام به عقبه ی ایله" رسید. در آنجا دیری بود که راهبهای زیادی در آن زندگی میکردند. میان ایشان راهبی بود که بدو "فیلق" فرزند یونان فرزند عبد الصلیب میگفتند : و ابا خبیر کنیه" داشت. دیگر راهبها به خاطر عقل و خرد وی در همه چیز بدو مراجعه میکردند او کتابهای (آسمانی را خوانده بود و از زمان حضرت عیسی (علیه السلام) کتابی در صفات پیامبر نزد وی وجود داشت. او برای دیگر راهبها انجیل را میخواند و هرگاه به صفات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می رسید میگریست و میگفت :

ای فرزندانم چه زمان مرا به قدم آن بشارت دهنده و ترساننده بشارت خواهید داد همان کسی که خدا او را در تهامه (2) بر می انگیزد. وی تاج کرامت بر سر دارد و ابری بر سرش سایه می افکند. او روز قیامت از گنهکاران شفاعت خواهد کرد.

راهب ها می گفتند :

- تو که خودت را به خاطر گریه و افسوس برای این کس-ی ک-ه ی-اد می، کنی گشتی شاید که هنگامهی ظهورش نزدیک باشد.

ص 30

1-10. همو، صص 263 - 273 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 16 34 - 38، ح 19.

2- تهامه ناحیه ای است شامل مکه و شهرهای جنوبی عربستان دکتر محمد، معین فرهنگ، فارسی (5 403

أبا خبیر میگفت :

آری به خدا سوگند او در کنار خانه ی خدا آشکار می شود و دین او در نزد خدا اسلام است چه هنگام مرا به آمدنش از سرزمین حجاز بشارت میدهید؟ در حالی که ابری بر بالای سرش سایه افکنده است

این راهب مقدّس هرگاه دوست خود پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را یاد میکرد صدای گریه اش بلند میشد و همواره میگریست تا یاد آن حضرت از نظرش میرفت و اندیشه دیگری بر او غالب میگشت.

روزی چند تن از راهب ها نگریستند و نور درخشنده ای را مشاهده کردند که از پیشانی پیامبر برگزیده میدرخشید آنها به سوی آن نور نگریستند و دیدند نور از طرف کاروانی میدرخشد که در بیابان به سوی ایشان میآید و در میان ایشان آقای امتها وجود دارد و ابری بر بالای سرش سایه افکنده است.

آنها فریاد برآوردند

ای پدر مقدّس این کاروان از سوی حجاز می آید.

او گفت :

ای فرزندانم! چند کاروان در حال آمدن است؟ من در رونم گرفتار بیماری هایی هستم و دیدگانم یارا نمیکند

گفتند :

ای- پدر مقدس ما نوری را میبینیم که به سوی ما می آید.

گفت :

الآن شقاوت زایل میشود و دشواری زدوده میگردد

سپس سر را به آسمان بلند کرد و گفت :

ای خدای من و ای آقا و مولای من تو را به مقام این محبوب که فکر من درباره او فزونی یافته - سوگند می دهم که (نور) دیدگانم را بازگردانی

ص 31

هنوز سخنش تمام نشده بود که خدا نور دیدگان را بدو ارزانی کرد...

وی گفت :

ای فرزندانم اگر آن پیامبر مبعوث همراه این کاروان باشد زیر این درخت فرود می آید و درخت به برکت او سبز میشود و میوه میدهد. زیر این درخت گروهی از پیامبران نشسته اند و این از زمان عیسیای فرزند مریم خشک بوده است و ما تا کنون در این چاه آبی ندیده ایم آن پیامبر به سوی آن چاه می رود و از آن آب می نوشد زمانی نگذشت که کاروان رسید و در کنار آن چاه فرود آمدند و بارها را از شترها به زمین نهادند.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) تنهایی را دوست میداشت به سوی آن درخت رفت و آن نشست ناگاه درخت سبز شد و میوه داد سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برخاست و سوی چاه رفت و اطراف چاه را اصلاح کرد و در چاه آب دهان افکند. ناگاه از آن چاه چشمه هایی جوشید و آب گوارایی بیرون آمد. چون راهب بدان نگریست، گفت :

ای فرزندانم این همان خواسته ی دیرینه ی من است

راهبها به دستور پدر مقدس غذا آماده کردند و از کاروانیان خواستند که میهمان ایشان شوند ابو جهل، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را کنار کالاها به نگهبانی گمارد و با دیگران به دیر راهب رفت راهب به چهره ی تک تک میهمانان نگریست و اثری از پیامبر میان آنان ندید آنگاه به سوی اطرافیان نظر کرد و گفت :

- ای بزرگان قریش آیا شخص دیگری همراه شما هست که او را با خود نیاورده باشید؟

ابو جهل به نیشخند گفت :

- آری جوان اجیری هست و ما او را بر اموال برخی از زنانمان گمارده ایم

هنوز سخن ابو جهل تمام نشده بود که حمزه برخاست و سوی ابو جهل رفت و سیلی محکمی به صورت وی نواخت که نقش بر زمین شد و سپس گفت: «ای بی خردترین مردم چرا نگفتی: از ما بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغی روشنی بخش بجای مانده است و او را کنار اموال خود نگذاشتیم مگر به خاطر امانت داریش؛ زیرا در میان ما کسی نیکوکارتر از او نیست»

پس از سخن جناب حمزه راهب درخواست کرد تا تفصیلی از این سفر را برایش باز گویند؛ سپس راهب به بیرون دیر رفت و پس از دیدار کوتاهی که بیرون دیر میان او و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رخ داد، پیامبر را به درون دیر دعوت کرد و از پیامبر نشانه های پیامبری را طلبید که از آن جمله مَهرِ نبوت بود که بر پشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقش بسته بود. با دیدن آن مهر و درخشیدن نوری از آن که فضای دیر را پر کرد - راهب به سجده افتاد گفت:

به یقین تو همان پیامبر آخر الزمان هستی

سپس جناب حمزه این اشعار را سرود

أَنْتَ الْمُظَلَّلُ بِالْعَامِ وَقَدْ رَأَى *** الرَّهْبَانَ أَنَّكَ ذَاكَ وَأَنْكَشَفَ الْخَبْرُ

رَبَّيْتَنِي فِي بُحْبُوحِ مَكَّةَ بَعْدَ مَا *** وَضَعَ الْخَلِيلُ وَفَاقَ فَخْرِكَ مِنْ فَخْرِ

وَرُضِعْتَ فِي سَعْدٍ لِثَدْيِ حَلِيمَةَ *** كَرَمًا فَفَاضَ الشَّدِيُّ نَحْوَكَ وَأَغْحَدَرَ

تو آن کسی هستی که ابر بر سرت سایه افکند و راهبها تو را دیدند و دانستند همانی که صیت (1) نبوت همه جا را فرا گرفته است.

در میان مکه رشد یافتی پس از آنکه ابراهیم خلیل موافق فخر تو برای کعبه فخر و بلندی نهاد.

نیز در میان قبیله ی، سعد از حلیمه شیر خوردی و این کرامتی برای او بود؛ زیرا

از برکت وجود شیرش افزون شد.

پس از این ماجرا، پیامبر خدا را شکر گزارد و کاروانیان به طرف زاد و

توشه ی خود رفتند و ابوجهل به شدت غضبناک بود. میسره و راهب با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تنها ماندند راهب بدان حضرت عرض کرد

ای آقای من بر تو بشارت باد که خداوند عرب را زیر حکومت تو می آورد و دیگر شهرها و کشورها را تسخیر خواهی کرد؛ (خدای) برای تو قرآن را فرو می فرستد و مردم به دین تو در می آیند؛ دین تو در نزد خدا اسلام است؛ بتها را خواهی شکست و دیگر ادیان را نابود میکنی. تو آتش فتنه ها و جنگها را فرو مینشانی و صلیبها را می شکنی نام و یاد تو تا پایان جهان باقی خواهد ماند. پس ای آقای من! از تو میخواهم نسبت به ما امان دهی و بر ما تصدق نمایی و امت تو از این راهبها جزیه بپذیرند و مشکلی برای ایشان ایجاد نکنند. ای آقای من! امیدوارم زنده باشم تا تو به نبوت مبعوث شوی

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بدیشان امان داد و آنان را بسیار گرامی داشت

راهب به میسره گفت :

ای میسره از من به بانوی خود سلام برسان و بدان که او همسر آقای مردمان میشود و به زودی برای تو نیز شأنی از شؤن خواهد بود و بر خاص و عام برتری خواهی یافت بانوی خود را هشدار ده که از دوری وی بپرهیزد خدای متعال به زودی نسل بانوی تو را از این قرار میدهد و یاد بانوی تو نیز تا پایان جهان ماندگار میشود و همگان بر بانوی تو رشک می برند بدو هشدار بده که به بهشت وارد نمیشود مگر کسی که به آن حضرت ایمان بیاورد و رسالت و نبوتش را تصدیق کند؛ او برترین و گرانقدرترین پیامبران است و از نظر سیرت پاکیزه ترین آنان می باشد در شام او را از دشمنان یهودی نگهدار تا به مکه برگردید.

سپس راهب آن حضرت را وداع کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از دیر بیرون آمد و به همراهان پیوست. (1)

ص 34

1- 12. ابو الحسن احمد بن عبد الله بکری الانوار فی مولد النبی، صصه 274 - 284 و علامه 12، مجلسی، بحار الانوار، 16 - 39 - 44، - 44، ح 19.

کاروان پس از طی مسافت میان مکه تا شام بدان شهر رسید. قریش اجناس خود را به گرانترین قیمت و بهترین نوع معامله به بازرگانان آن شهر فروختند؛ اما پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چیزی از کالاهای خود را نفروخت

ابو جهل گفت :

به خدا سوگند خدیجه سفری شوم تر از این سفر به خود ندیده است زیرا چیزی از کالای خود را نفروخت

صبح فردا مردمان آن شهر از هر سوی به طرف کاروان تجاری مکیان روی آوردند؛ اما کالایی جز کالای خدیجه را نیافتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کالاهای خود را به قیمت خوب فروخت ابو جهل از این ماجرا بسیار غمگین و افسرده شد از اموال خدیجه جز یک بار شتر از چرم سرخ چیزی باقی نماند

مردی یهودی به نام سعید بن قظمور به سوی آن حضرت رفت. او از دانشمندان و کاهنان یهود بود و صفات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را می شناخت؛ بدان حضرت نگریست و ایشان را از نور وجودش شناخت؛ (با خود گفت :

این همان کسی است که افکار ما را نادرست میخواند و دین ما را باطل میگرداند و زنهای ما را بیوه می. کند من برای کشتن او حيله ای میزنم

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را ندا در داد و گفت :

ای آقای من این بار را به چند میفروشی؟

آن حضرت فرمود :

به 500 درهم و از قیمت آن چیزی کم نمیکنم

(مرد) یهودی گفت :

آن را خریدم به شرط آن که همراه من به منزلام بیایی و از غذایم بخوری تا ما بدان برکت جوییم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود :

بسیار خوب

مرد یهودی بار چرم سرخ را گرفت و به منزل خود رفت؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز به دنبال او رفتند.

مرد یهودی چون به منزل نزدیک شد زودتر نزد همسر خود رفت و بدو گفت :

از تو میخواهم که مرا در کشتن این مرد که دین ما را باطل میکند یاری کنی

زن گفت :

با او چه کنم؟

مرد گفت :

یک سنگ آسیابی را بگیر و در بالای در خانه بنشین؛ هرگاه دیدی او پول چرم سرخ را گرفت و خارج شد این سنگ آسیاب به روی سرش
رها کن تا او را بکشد و از او راحت شویم

زن آن سنگ آسیاب را گرفت و بالای در خانه کمین کرد

چون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خواست از خانه خارج شود زن تصمیم گرفت سنگ را بر سر آن حضرت بیفکند (ولی) خدای
دست او را گرفت و زن هراسید و از شدت نور صورت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بیهوش شد.

آن زن دو فرزند داشت که جلوی در ورودی ایستاده بودند؛ آن سنگ بر سر آن دو فرود آمد و هر دو را کشت چون چشم مرد یهودی به این
ماجر افتاد با صدای بلند فریاد زد

ای فرزندان قُرَیْظَه!

آنها از هر سو گرد او را گرفتند و گفتند :

چه بر سرت آمده است؟

گفت :

بدانید این مردی که در شهر ما فرود آمده همان کسی است که دین ما را باطل میگرداند و افکار ما را بی خردانه میخواند او وارد منزل من شد و از غذای من خورد و فرزندانم را کشت.

چون یهود این سخن را از وی شنیدند بر شترهای خود سوار شدند و شمشیرها را از نیام کشیدند و بر قریش حمله کردند.

عموهای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چون به یهود، نگریستند همگی زره ها و کلاه خودهای خود را به تن کردند و بر شترهای عربی خویش سوار شدند و صدای غرش) خود را بلند نمودند و شمشیرهای خود را از غلاف بیرون کشیدند و بالا بردند و گفتند:

چه چیز فریاد برآرندگان را با برکت کرده است؟

جناب حمزه بر اسب خویش که صفاتی نیکو داشت - سوار شد و شمشیر را حمایت کرد و نیزه ی خود را برداشت و زره به تن کرد و بر یهود حمله برد. در این هنگام دو گروه با شترهای خود به سوی هم تاختند و جنگ بالا گرفت.

یهودیان (چون از غلبه بر قریش مأیوس شدند تصمیم گرفتند هفت تن از ایشان بدون سلاح برای مذاکره به سوی قریش روند قریشیان که نمایندگان یهود را بدون سلاح دیدند، گفتند:

چه میخواهید؟

بیان داشتند

ای گروه عرب این مردی که با شماست - و به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اشاره کردند - نخستین کسی است که به ویران کردن شهرهای شما و کشتن مردانتان و شکستن بت هایتان اقدام خواهد کرد ما میگوییم او را به ما دهید تا بکشیمش و هم ما و هم شما از او راحت شویم.

جناب حمزه چون این سخن را شنید فریاد برآورد و گفت :

وای بر شما چه بسیار دور است که او را به شما بسپاریم. او نور و چراغ روشنی بخش راه ماست اگر جانهای ما گذشته از اموالمان، در راه او نثار شود، فدایش باد

چون یهودیان این سخن را شنیدند از نیل به تصمیم خود مأیوس شدند و عقب نشستند و از این کار دست برداشتند و قریش که این ماجرا را دیدند از فرصت استفاده کردند و به سوی (مکه بازگشتند). (1)

2- یاری پیامبر در مجلس ازدواج با خدیجه

اشاره

پس از بازگشت پیامبر از سفر، تجاری خدیجه بدان حضرت عرض کرد

ای- آقای من هر حاجتی داری از من بخواه که حاجت تو نزد من رواست و بگو در اموال خود که از من میگیری - چه اراده داری و در چه راهی صرف خواهی کرد

پیامبر فرمود :

عموی من میخواهد این اموال صرف ازدواج من شود و برایم از زنی خواستگاری کند

خدیجه تبسم کرد و گفت : باشد.

ای- آقای من آیا میخواهی من برای تو زنی بجویم که دلخواه من

آن حضرت فرمود :

آری

خدیجه عرض کرد

برای تو زنی از قوم خودت بر میگزیم که در مال و حسن و جمال و

ص 38

عفت و کمال و سخاوت و طهارت و نیکویی خصال از تمام زنهای مکه بهتر است و در تمام کارها یاور تو خواهد بود؛ به کم راضی است و در نَسَب به تو نزدیک تر است. اگر او را بخواهی تمام عرب بلکه پادشاهان زمین بر تو رشک خواهند برد. اما دو عیب دارد

اول - پیش از تو دو شوهر داشته است.

دوم - 10 سال از تو بزرگتر است.

آن حضرت فرمود :

او را نام نمیبیری؟ او کیست؟

خدیجه عرض کرد

کنیز تو خدیجه است

حضرت چون این سخن را شنید در نهایت ، حیا پیشانیاش غرق در عرق شد و ساکت گشت

بار دیگر خدیجه اینگونه سخنان را تکرار کرد و عرض نمود

ای آقای من! چرا جواب نمیدهی.

آن حضرت فرمود :

ای دختر عمو! تو مال بسیار داری و من پریشان (حال) ام. من زنی میخوام که در مال و حال به من شبیه باشد.

خدیجه عرض کرد

- به خدا سوگندای محمد! من خود را کنیز تو میدانم و اموال و غلامان و کنیزان من همه از آن تو هستند کسی که در جان خود از تو دریغ ندارد چگونه در مال با تو مضایقه نماید ترا به حق خداوندی سوگند می دهم که از دیدگان پنهانی جسته است و به تمام نهنها آگاه است و به حق کعبه و پرده های آن سوگند که دست رد بر گونه ی من نزنم همین ساعت برخیز و عموهای خود را نزد پدرم بفرست تا مرا برای تو خواستگاری کنند و از

زیادی مهر پروا مکن که من از مال خود میپردازم و به من گمان نیکو دار چنان که من به تو گمان نیکو دارم. (1)

جناب خدیجه آن بانوی متمول، عرب چون بزرگواریهای فراوانی از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دید و سخنان آن دانشمند یهودی را بگوش داشت که به وی گفت: از این مرد چشم بر ندارد که شرافت دنیا و آخرت تو در گرو اوست، این پیشنهاد را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مطرح کرد.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نزد عموی خود ابو طالب رفت. دیگر عموها نیز نزد جناب ابو طالب بودند. پیامبر موضوع ازدواج خود با خدیجه را با عموها در میان گذاشت و از ایشان خواست که نزد خُوَیَلد روند و خدیجه را برای حضرتش خواستگاری کنند. ایشان چون از حقیقت حال مطلع نبودند، از خواهر خود صَفِیَّه - عمّه پیامبر - خواستند که به منزل خدیجه رود و از این موضوع خبر گیرد. صفیه به خانه ی خدیجه داخل شد. خدیجه از وی استقبال گرمی کرد و اکرام زیادی نمود چون صفیه در پرده سخن را آغاز کرد، خدیجه پرده را برداشت و گفت:

- من میدانم که محمد از جانب پروردگار آسمان مورد تأیید است و ازدواج با او منشاء عزّت دنیا و شرافت آخرت میباشد؛ از او هیچ توقعی ندارم.

و در پی این سخنان خلعت فاخری به صفیه تقدیم کرد.

صفیه شاد و مسرور نزد برادر خود ابو طالب برگشت و به برادران خود که نزد ابو طالب بودند گفت:

برخیزید و به سوی خدیجه روید وی جایگاه محمد را نزد خدای می داند و در محبت به او بیتاب است

عموها همه شاد شدند مگر ابو لهب که از حسد غمگین گشت. عباس عموی پیامبر برخاست و گفت:

ص 40

- چه نشسته اید برخیزید که در کار خیر باید شتاب کرد

حضرت ابو طالب لباس فاخری به تن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کرد و شمشیر هندی بر کمر او بست و بر اسب نجیب عربی سوار کرد و عموها مانند ستارگان بر گرد ماه تابان آن حضرت را در میان گرفتند

چون داخل خانه ی خویند شدند او بنی هاشم را اکرام کرد.

عموها موضوع خواستگاری از خدیجه را مطرح کردند؛ خویند گفت: خدیجه مالک امر خود است و عقل او از من بیشتر میباشد؛ بسیاری از شاهان اطراف و بزرگان عرب از او خواستگاری کرده اند ولی نپذیرفته است اختیار امر ازدواج با خود اوست.

این پاسخ خوشایند عموها نشد؛ لذا از خانه ی خویند خارج شدند.

او در ظاهر ازدواج را به رضایت دختر خود وابسته کرد؛ اما در باطن با ازدواج این دو موافق نبود و با کنایه گفت: چگونه به این امر رضایت دهم در حالی که محمد فقیر است

در این هنگام حمزه برخاست و چنین گفت:

امروز را با دیروز و ماه را با خورشید هیچ شباهتی نیست. ای کسی که تدبیرت اندک است و از خرد کم بهره هستی! آیا میدانی در این مورد به بیراه میروی؟ آیا به برادر زاده ی ما کنایه میزنی؟ مگر نمیدانی که اگر محمد جان و دارایی ما را

بخواهد، هرگز از او دریغ نخواهیم کرد اگر اینها را نمی دانی پس بدان که به زودی پاسخ توهین خود را خواهی گرفت.» (1)

چون این خبر به خدیجه رسید؛ بسیار نگران شد. عموی خود "وَرَقَه" را طلبید؛ او از رهبانان علما بود و از کتابهای انبیا اطلاع داشت. وقتی وَرَقَه نزد خدیجه، آمد او را محزون یافت

گفت:

ای خدیجه سبب حزن تو چیست؟ هرگز غمگین نباشی!

خدیجه گفت:

ص 41

ای- عمو! کسی که یاور و مونس، ندارد باید حالش چگونه باشد؟

وَرَقَه گفت :

مگر تصمیم بر ازدواج گرفته ای تمام شاهان و بزرگان عرب از تو خواستگاری کردند و تو نپذیرفتی

خدیجه گفت :

ای عمو نمی خواهم از مکه بیرون روم

وَرَقَه گفت :

اهل مکه نیز از تو خواستگاری کردند و تو جواب منفی دادی؛ افرادی چون شبیه فرزند ربیعہ" و "عُقْبَه فرزند ابی مُعِیْط" و "ابو جهل فرزند هشام" و "صلت فرزند ابی یهاب"!

خدیجه گفت :

من با کسی ازدواج نمیکنم که در او عیب و نقصی باشد.

و سپس گفت :

ای- عمو ایشان را برای من وصف کن

ورقه گفت :

ای! خدیجه اما شبیه به سوء ظن مبتلا است؛ اما "عُقْبَه" بسیار مسن است؛ اما ابو جهل "مردی بخیل و متکبر و زشت سیرت است و اما "صلت" مردی است که زنهای زیادی را طلاق داده است

خدیجه گفت :

خدا کسانی را که نام بردی نفرین کند

وَرَقَه گفت :

شنیده ام محمد فرزند عبد الله از تو خواستگاری کرده است!

خدیجه گفت :

ای عمو در او چه عیبی میبینی؟

وَرَقَه مدتی سر را به زیر افکند و سپس گفت :

عیب او این است که ریشه نجابت و کرامت است و در بلندای عزّت و مکرمت مییاشد؛ در خوش خُلقی و زیبایی آفرینش نظیر ندارد و در فضل و کرم و علم و جود شهره ی آفاق است.

خدیجه گفت :

ای- عمو کمال او را گفت :ی؛ عیب او را نیز بگو

وَرَقَه گفت :

وی ماه شب چهارده در جهان و خورشید فروزان در زمین و آسمان است. گفت :ار او از غسل شیرین تر و نیکویی کردارش در جهان مانند ندارد.

خدیجه گفت :

ای عمو! اگر در او عیبی سراغ داری، بگو.

وَرَقَه گفت :

- عیب او آن است که در حُسن بلند مرتبه و در نسب، سرشناس و در نیکویی سیرت و صفای باطن بر همه فضیلت دارد؛ در خوش رویی و خوش خویی و خوش بویی و خوشگویی مانند ندارد.

خدیجه گفت :

- هر چه عیب او را می پرسم فضل او را باز میگوی؟

وَرَقَه گفت :

من کیستم که نیکویی های او را شماره کنم؟! از صد هزار فضیلت او تنها یک فضیلتش را می توانم برشمرم

خدیجه گفت :

من او را خواسته ام و جلالتش را دانسته ام و کردارهایش را پسندیده ام و به غیر او رغبت ندارم.

وَرَقَه گفت :

اگر چنین است پس بر تو بشارت باد که به زودی او به رسالت خدای بزرگ خواهد رسید و پادشاه شرق و غرب عالم میگردد ای خدیجه چه می دهی که امشب تو را به کابین او درآورم؟

خدیجه گفت :

اموال من همه در نزد تو حاضر است آنچه خواهی بردار

وَرَقَه گفت :

- من مال دنیا نمی. طلبم میخوامم در روز بازپسین نزد محمد از من شفاعت کنی

ای خدیجه بدان که ما حساب و کتاب بزرگی در پیش داریم؛ در آن روز کسی نجات نمی یابد مگر آنکه از محمد پیروی کرده و رسالت او را تصدیق نموده باشد پس وای بر کسی که آن روز از بهشت دور شود و در دوزخ درآید

خدیجه گفت :

من شفاعتِ از تو را ضمانت میکنم

- پس ورقه از نزد خدیجه بیرون آمد و به خانه ی خُوَیَلد رفت و گفت :

میخواهی با خودت چه کنی؟!

خویدل گفت :

مگر چه کرده ام؟

وَرَقَه گفت :

دل فرزندان عبدالمطلب را از خود رنجاندی ایشان بر تو می خروشدند آیا از شمشیر حمزه نمی هراسی که ناگاه بیاید و با شمشیر از تو انتقام کشد و تو را هلاک نماید؟

خُوَیَلد گفت :

مگر با ایشان چه کرده ام؟!

وَرَقَه گفت :

- خواستگاری ایشان را رد کرده ای و پسر برادرشان را تحقیر نموده ای خُوَیْلِد گفت :

- من نسبت به مُحَمَّد چه میتوانم بگویم؟ همه ی عالم به نیکی او شهادت میدهند ولی دو چیز مرا از این کار باز می دارد

اوّل من تاکنون (درخواست بزرگان عرب را رد کرده ام. اگر خدیجه را به او بدهم همه از من میرنجند.

دوم خدیجه راضی نمی شود.

وَرَقَه گفت :

هیچ کس نیست که فضیلت مُحَمَّد را نداند و آرزو نکند که بدو دختر دهد اما خدیجه چون کرامات بسیاری از او مشاهده کرده به او راضی است

وَرَقَه به خُوَیْلِد وعده های زیادی داد تا او را راضی کرد و وی را به خانه ی ابو طالب آورد دیگر فرزندان عبدالمطلب نیز در آنجا حاضر بودند.

وَرَقَه از طرف برادر خود از جناب ابو طالب و فرزندان عبدالمطلب عذر خواست خُوَیْلِد نیز به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رو کرد و با فروتنی بسیار به سخن لب گشود و عرض کرد

- ای سرور من پاسخ آن، روز از سوی من نبود؛ شما می دانید که خدیجه خردمند و با هوش است و اختیار خودش را دارد اما امروز به گونه ای با من سخن گفت : که فهمیدم به شما گرایش دارد و به این ازدواج خرسند است. پس به خاطر آنچه گذشته است ما را ببخشید

جناب حمزه نیز در دلجویی از خُوَیْلِد گفت :

ای خُوَیَلد بدان که تو نیز نزد ما عزیز و گرامی هستی ولی سزاوار نبود ما را از خود برانی.

وَرَقَه فرصت را غنیمت شمرد و گفت :

- ما محمد را بسیار دوست داریم و ترجیح می‌دهیم این خواستگاری صبح فردا و در برابر مردم انجام پذیرد تا همه از این رویداد فرخنده آگاه شوند.

حمزه نیز موافقت خود را اعلام کرد و قرار گذاشتند فردا صبح در اجتماعی از بزرگان قریش این ازدواج فرخنده منعقد شود.

وَرَقَه، همراه برادر خود و فرزندان عبدالمطلب به مسجد الحرام رفت و نزد کعبه و در میان اجتماعی از قریشیان برای عقد خدیجه وکیل شد. سپس از همه دعوت کرد که فردا صبح در منزل خدیجه حاضر شوند و گفت :

من به وکالت از برادرم خدیجه را به محمد عقد خواهم کرد.

او همه ی قریش را بر وکالت خویش گواه گرفت و خوشحال به خانه ی خدیجه بازگشت و این موضوع را بدو بشارت داد.

خدیجه خلعت فاخری به وَرَقَه عطا کرد که آن را پانصد اشرفی (= پول زر خریده بود).

وَرَقَه گفت :

مرا به کالاهای دنیایی رغبتی نیست در این کار کوشیدم و جز دستیابی به شفاعت محمد غرضی ندارم

و گفت :

خانه ی خود را بیارای و اسباب غذای فردا را مهیا کن که بزرگان قریش در این مجلس حاضر خواهند شد.

خدیجه به غلامان و کنیزان فرمان داد تا فرشها و زیراندازها و آنچه اسباب زینت در منزل داشت بیرون آورند و خانه را بیارایند و فرمان داد

گاو و گوسفند و شتر زیادی را قربانی کنند و کنیزان و (غلامان خانه را آراستند و انواع حلواها و میوه ها و خوراکیهای لذیذ آماده کردند. (1)

پس از اتمام برنامه خواستگاری و موافقت خُوَیَلد با ازدواج بانو، خدیجه جناب ابو طالب فرمود:

به خدا سوگند هم اکنون قلبم آرامش یافت و دانستم برادرم به آرزوی خود نایل گشت؛ و برخواست و برای تهیه ی ولیمه ی عروسی آماده شد و برادرانش نیز در کنار او بودند (2)

علامه مجلسی در پی این ماجرا چنین می نگارد در آن هنگام از عمر شریف پیامبر خدا 25 سال و از عمر بانو خدیجه 40 سال گذشته بود؛ و روایت شده که بانو خدیجه آن زمان 28 سال داشت و بنا بر قول مشهور خدیجه در 65 سالگی درگذشت و به عالم بقا شتافت. (3)

برخی مورخان گفته اند جناب حمزه در بازگشت از سفر تجاری شام نزد خُوَیَلد رفت و خدیجه را به ازدواج پیامبر خدا درآورد و بیست شتر ماده ی برنا صدق نمود. (4)

الف - مجلس خطبه

صبح روز بعد بزرگان عرب و سرشناسان قریش همچون ستارگانی در خانه ی خدیجه گردآمدند. خدیجه کرسیهای بسیار برای ایشان مرتب کرده و کرسی بزرگی نیز در صدر مجلس نهاده بود که از همه ی کرسیها ممتاز بود چون ابو جهل داخل شد - به خاطر نادانی و تکبری که داشت همراه یاران خود به صدر مجلس رفت و روی کرسی بزرگ نشست میسره بر او بانگ زد که جای خود را بشناس و پا از گلیم خویش فرا منه و روی دیگر کرسیها قرارگیر که این مکان تو نیست

در این اثنا صدا بلند شد؛ اهل مجلس برخاستند و به استقبال شتافتند؛

ص 47

1-16. همو، صص 315 - 324 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 60 16، ح 19 و حیاة القلوب، 101 2 - 103.

2-17. علامه مجلسی، بحار الانوار، 66 16

3-18. همو، حیاة القلوب، 89 2

4-19. شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن، عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 34

دیدند عباس و حمزه و ابو طالب میخرامند و حمزه شمشیر خود را برهنه کرده است و می گوید

ای اهل مکه از روش ادب دست بر مدارید و به استقبال آقای عجم و عرب بشتابید که محمد برگزیده و حبیب خداوند جبار که تاج نور بر سر دارد و دارای صلابت و وقار است به سوی شما می آید.

ناگاه آقای بشر چون خورشید درخشنده نمودار شد. او عمامه ی سیاهی بر سر بسته بود؛ از پیشانی گرامی اش نور می درخشید؛ پیراهن عبد المطلب را به تن داشت و نعلین عبدالمطلب را در پا کرده و برد الیاس نبی را بر دوش افکنده و عصای ابراهیم خلیل را در دست گرفته بود و انگشتری از عقیق در انگشت داشت

تماشاچیان از دور و نزدیک در حسن و جمال او حیران بودند. عموهای گرامی و دیگر خویشاوندانش آن افتخار کعبه را در میان گرفته بودند و می آمدند.

همه ی بزرگان و اشراف به استقبال آن درخشنده پیشانی و آن فرزند عبد مناف شتافتند و او را همراه عموهایش به طرف بالای مجلس راهنمایی کردند.

ابو جهل از جای خود حرکت نکرد و گفت :

اگر تصمیم ازدواج به دست خدیجه باشد باید که محمد را به همسری برگزیند

جناب حمزه آن شیر بیشه ی شجاعت به سوی آن معدن حسادت و دشمنی دوید و کمر او را گرفت و گفت :

برخیز که هرگز از گرفتاری روزگار و سختی ایام در امان نباشی

ابو جهل دست به شمشیر برد؛ ولی حمزه به سرعت دست او را گرفت و چنان دستش را فشرد که خون از بن ناخن او روان گشت

"حارث" به ابو جهل مشتی زد و گفت :

وای بر تو ای ابن هشام تو همتای کسی نیستی که بر علیه تو قیام کرده . است آیا گمان بردی از تمام ایشان یعنی بنی هاشم برتری؟! اگر در جای خود ننشینی هر آینه سرت را از تن جدا میکند

ابو جهل از این سخن هراسید و سکوت را برگزید و دانست که خدیجه به کابین پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در میآید؛ لذا یاران ابو جهل جای خود را ترک کردند و مکان را به بنی هاشم دادند؛ اما ابو جهل از جای خود حرکت نکرد. خدمتکاران محمد - آن زینت بخش عرش الاهی - را روی کرسی بزرگ نشانند.

هنگامی که مردم در جاهای خود نشستند خویلد وارد مجلس شد و نزد خدیجه رفت و در حالی که آن بانو در حجاب خود پوشیده بود، بدو گفت :

- ای خدیجه عقلت کجا رفته و بزرگی و سیادت ات چه شده است؟ من راضی نمیشوم که با بندهای ازدواج کنی تو پیشنهاد بزرگان را رد کرده ای و اکنون به ازدواج با کودک فقیر یتیمی که هیچ مالی ندارد و کارگزار تو بوده است - راضی گشته ای اگر ازدواج با او را پذیری کارت با همین شمشیر است و هیچ شکی نیست که خون تو را خواهیم ریخت و سپس داخل مجلس شد و گفت :

ای گروه عرب و ای صاحب منصبان گرانقدر! شما را شاهد میگیرم که من راضی نیستم محمد همسر دخترم شود. اگر او به وزن کوه ابوقیس به من طلا، بدهد میان من و او جز این شمشیر حاکم نیست! (1)

همه حاضران و عموهای پیامبر سخن او را شنیدند؛ جناب حمزه به برادر خود جناب ابو طالب گفت :

برخیزید تا اینان بدین حال هستند، جای نشستن نیست.

ص 49

در این هنگام کنیزی از کنیزان خدیجه به سوی جناب ابو طالب شتافت و بدو اشاره کرد که با بانویش سخن گوید

جناب ابو طالب در پشت پرده ایستاد بانو خدیجه بدو سلام کرد و گفت :

صبح و شام شما پر نعمت بادای آقای حرم امن الاهی) از سخن عجولانه پدرم غمگین مشو او به پول اندکی راضی میشود.

سپس کیسه ی زر را که هزار دینار- در آن بود بدو- داد و گفت :

ای آقای من این کیسه را بگیر به سوی او برو و در حالی که میخواهی با او سخن به درستی گویی این کیسه را در دامن او بیفکن او راضی میشود

جناب ابو طالب به سوی خُوَیَلِد رفت مردم هنوز در مجلس نشسته بودند. بدو فرمود :

ای خُوَیَلِد نزد من بیا

خویدل گفت :

من هرگز به تو نزدیک نمیشوم

جناب ابو طالب گفت :

- ای. !خُوَیَلِد این کلامی است که آن را میشنوی و اگر راضیات نکرد کسی متعرض تو نمیشود

و جناب ابو طالب سر کیسه را گشود و آن را در دامن وی ریخت و بدو گفت :

این عطایی از پسر برادرم بر توست و این غیر از مهریه دخترت می باشد

چون خُوَیَلِد آن مال را دید آتش خشمش فرونشست و برگشت و در جای خود قرار گرفت و با صدای بلند گفت :

ای- گروه عرب و ای صاحب منصبان گرانقدر به خدا سوگند آسمان بر چیزی سایه نیفکنده و زمین آن را در بر نگرفته که برتر از محمد باشد من راضی شدم که او همسر و همتای دخترم گردد و شما بر این موضوع شاهد باشید. (1)

سپس عباس (عموی پیامبر) برخاست و گفت :

ای گروه عرب! شما منکر فضل خاندان او نیستید. آیا به برکت پسر برادرم باران بر شما نبارید چقدر او به شما کمک کرده است؟! ولی آن را پوشانید و به جای آن حسد ورزیدید و با او دشمنی کردید به خدا سوگند در میان شما کسی در حفظ و امانت با او برابری نمی کند بدانید همانا محمد به خاطر دارایی و زیبایی خدیجه با او ازدواج نمیکنند؛ زیرا مال از دست می رود) و (زیبایی نابود میشود. (2)

سپس خُوَیَلد پیش آمد و در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نشست. مردم سکوت را برگزیدند تا سخن خُوَیَلد را بشنوند
خُوَیَلد گفت :

ای ابو طالب! منتظر چه هستید؟ کار را تمام کنید که حکم با شماست. شما رؤسا و خطبا و بلیغان و فصیحان عرب هستید؛ پس خطیب شما خطبه بخواند و کار عقد را انجام دهد

جناب ابو طالب برخاست و به سوی مردم اشاره کرد که سکوت را برگزینند مردم همه ساکت شدند. وی فرمود :

سپاس بر خدا که ما را از نسل ابراهیم خلیل قرار داد و از میان فرزندان اسماعیل خارجمان کرد؛ ما را بر تمام عرب برتری و شرافت بخشید و در حرم (امن) خود ساکن ساخت؛ نعمتهای فراوان خویش را بر ما فروریخت و بدیها و عذابها را از ما برداشت و از هر سوی برای ما روزی را کشاند و (به ما) رسانید. و سپاس بر خدا به خاطر آنکه ما را برتری داد و شکر

ص 51

1-21. همو، 68 16 - 69

2-22. همو، 69 16

فراوان بر او به خاطر آنچه به ما ارزانی کرد و بدانچه ما را بلندی داد و بر تمام مردم فضیلت بخشید ما را از ارتکاب حرام و (زنا) بازداشت و به ازدواج فرمان داد تا نسل ما افزون گردد و ای حاضران! بدانید بانوی کریم و بخشنده ی شما - که به بخشش و عفت شناخته شده است. خواستار ازدواج با فرزند برادرم محمد فرزند عبد الله است که از جوانان شما می باشد؛ او را به خوبی میشناسید و فضل بلند او بر همه ی شما آشکار همه ی است من این بانو را به رضایت خودش و به رضایت پدرش خُوَیَلد بدانچه از مال دوست میدارد به عقد ازدواج (محمد) در می آورم. (1)

وَرَقَه که نزد برادرش خُوَیَلد نشسته بود - برخاست و گفت :

ما مهر او را زود میخواهیم و آن چهار صد هزار دینار (= پول زر) و یک صد شتر سیاه چشم و سرخ پشم و دو عدد لنگ و بیست برده و کنیز است و این مقدار مهر زیادی برای ما نیست

جناب ابو طالب بدو فرمود :

بدان راضی شدیم

خُوَیَلد نیز گفت :

من نیز راضی شدم و خدیجه را بدین مهریه به کابین محمد در آوردم. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز عقد نکاح را پذیرفتند. در این هنگام حمزه برخاست، مقداری پول نقره، داشت آنها را بر سر حاضران و همراهان خود ریخت

در این هنگام ابو جهل برخاست و گفت :

ای مردم آیا مردها به زنها مهریه میدهند یا زنها به مردها؟!

جناب ابو طالب برخاست و گفت :

تو را چه میشود ای نادان ترین مردها و ای پیشوای فرومایگان! بسان محمد باید بدو پول ارزانی شود و بر او عطا کنند و بسان تو باید هدیه و پول بدهد ولی از او نپذیرند

ص 52

سپس مردم شنیدند که منادی آسمانی ندا در داد که

«خدای متعال، پاکیزه را همسر زن پاکیزه کرد و راستگو را به ازدواج زن راستگو درآورد.

سپس پرده برداشته شد و بانو خدیجه همراه کنیزان بیرون آمد؛ در دست آنان شیرینی ها و خوردنی هایی بود که به سوی مردم میریختند. خدای متعال به جبرئیل فرمان داد که به سوی مردم نیک و بدشان بوی خوش را فرو فرستد؛ هر یک به همنشین خود میگفت :

این بوی خوش چیست؟

وی پاسخ می داد

این - بوی نیکوی محمد است.

سپس مردم برخاستند و به خانه های خود رفتند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز به خانه عموی خود ابو طالب رفت در حالی که دیگر عموها گرد او را گرفته بودند و او در میان ایشان بسان ماه می درخشید ولی زنان و فرزندان عبدالمطلب و بنی هاشم در خانه ی خدیجه ماندند و به شادی و شور پرداختند.

در همان روز خدیجه 4,000 دینار نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرستاد و گفت :

ای آقای من این پول را به عمویت عباس بده که آن را نزد پدرم خُوَیَلد بفرستد نیز بانو) خدیجه همراه آن جامه ی بسیار نیکویی را فرستاد.

عبّاس و جناب ابو طالب پول و جامه را به خانه ی خُوَیَلد بردند و جامه را بر تن او کردند

همان ساعت خُوَیَلد برخاست و به سوی خانه ی خدیجه رفت و گفت :

ای دخترم منتظر چه هستی؟ خودت را برای رفتن به خانه ی بخت آماده کن؛ این مهریه توست که آن را نزد من آوردند و این جامه ی فاخر

را به من هدیه دادند به خدا سوگند کسی چون همسر تو در نیکویی و جمال با فردی ازدواج نکرده است. (1)

بعد از انجام عقد بانو خدیجه گوسفندان زیادی و روغن و لباسها و در همها (= پول سیم) و دینارها (= پول زر) و بخورها(ی معطر) و عطرها(ی نیکو به خانه جناب ابو طالب فرستاد ابو طالب ولیمه بزرگی ترتیب داد و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در خانه ماند و خود به پذیرایی از مردم پرداخت مردم مکه سه - سه شبانه روز در مجلس ازدواج آن حضرت شرکت کردند و عموهای پیامبر در آن مجلس از همه پذیرایی میکردند. (2)

زیبایی چهره و حُسن جمال و طراوت و نیکویی خصال خدیجه در میان زنهای مکه نظیر نداشت. این بانوی بزرگوار تمام اموال و غلامان و کنیزان خود را به پیامبر خدا بخشید (3)

ب - مجلس زفاف

بانو خدیجه در سن 40 سالگی به کابین پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) درآمد و خدای متعال ... همچنان که "زلیخا را برای حضرت یوسف و "ساره" را برای ابراهیم خلیل جوان ساخت و برای زکریا همسرش را جوان گرداند ... خدیجه را نیز به بهترین سن جوانی بازگرداند؛ و این کرامتی از سوی خدا برای پیامبرش محمد بود. (4)

مراسم زفاف شش ماه پس از عقد سرگرفت. (5) بانو خدیجه خود را برای برنامه ی زفاف مهیا می. کرد وی وسایل زیادی برای جناب ابو طالب فرستاد و بدو گفت : که برنامه ی زفاف را آماده کند

چون شب زفاف، فرارسید پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نزد عموهای خود رفت تا همراه ایشان به خانه خدیجه رود؛ آن حضرت لباس مصری و حریر سبز به تن داشت و عمامه ی سرخ بر سر نهاده بود؛ غلامان بنی هاشم شمع و چراغ ها

ص 54

1-24. همو، 70 16

2-25. ابو الحسن احمد بن عبد الله بکری الانوار فی مولد النبی، ص 340 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 72 16

3-26. همو، صص 328 - 337 و علامه مجلسی، حیاة القلوب، 2 103 و بحار الانوار، 68 16 - 69

4-27. همو، ص 344

5-28. علامه مجلسی، حیاة القلوب، 2 103 و بحار الانوار، 73 16

در دست داشتند و مردمی که در کوه و دره های مکه رفت و آمد می کردند، همگی به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می نگریستند؛ جمعی نیز در خیمه های خود ایستاده بودند؛ از میان دندانهای پیامبر و از زیر لباس آن حضرت و از میان دو دیدگان او نور میدرخشید چون پیامبر همراه عموها به خانه ی خدیجه رسیدند وارد منزل شدند و در را بستند و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در داخل خانه نشست (1)

بانو خدیجه به سوی پیامبر خارج شد. او لباسی در نشان پوشیده بود و خلخال از زر - که روی آن نگینهای جواهر کار شده بود - به پا داشت و گردن بندی از زمرد و یاقوت به گردن آویخته بود. (2)

چون پیامبر بانو خدیجه را دید لبخندی بر لبهای مبارکش نشست از دهان حضرتش نوری درخشید که آسمان را روشن کرد و بر چشم مردم چیره شد و بر همه ی نورها و خورشیدها غالب آمد (3)

بانو خدیجه زنی بلند، قد سفید روی و قدری چاق بود؛ در میان زنهای مکه فردی به زیبایی و جمال او نبود هنگامی که به مجلس درآمد بانو صفیه، عمه ی، پیامبر او را همراهی میکرد و با صدایی مناسب شعر زیبایی را در فضایل و کرامتهای پیامبر میخواند (4)

در آن مجلس "عائِکَه" عمه ی دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شعری سرود و در شعر از همه درخواست کرد بر رسول خدا درود و صلوات فرستند. (5) و گفته اند چون بانو خدیجه از درون اتاق به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خارج شد، بانو فاطمه بنت اسد - مادر حضرت علی (علیه السلام) - پیش روی وی حرکت میکرد و می فرمود:

- هر که بر رسول و خاندانش درود فرستد رستگار می شود. (6)

زندگی مشترک بانو خدیجه با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در نهایت آسایش میگذشت و هرچه زمان سپری میشد بر حسن و جمال او افزوده میگشت. وی برای

ص 55

1-29. ابو الحسن احمد بن عبد الله بکری الانوار فی مولد النبی، صص 341 - 342 و علامه، مجلسی، بحار الانوار 16 73 - 74

2-30. همو، صص 344 - 347

3-31. همو، ص 347

4-32. همو، صص 341 - 342 و علامه مجلسی، بحار الانوار 16 75

5-33. همو، صص 344 - 347

6-34. همو، صص 352 - 353

پیامبر فرزندان زبید اولین ایشان پسری بود که قاسم نام نهادند و بدین جهت آن حضرت ابو القاسم (1) کنیه یافت و سپس پسری زبید به نام "طاهر" و پس از طاهر، ابراهیم و دخترانی زبید به نام های "زینب" و "رقیه" (2) و "ام کلثوم". پس از ولادت ام کلثوم "دیگر باردار نشد تا در سال پنجم بعثت به بانو فاطمه ی زهرا باردار گشت و خدای این بانوی گرانقدر را بر تمام خواهران و همه ی زنان جهان برتری بخشید (3)

3- جناب حمزه و ماجراهای مکه

روزی ابو جهل به حکیم بن حزام - برادرزاده خدیجه - برخورد؛ دید او به همراه غلام خود مقداری گندم برای عمه اش خدیجه میبرد که آن زمان با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در شعب (4) زندگی میکرد

ص 56

1- برای این کنیه دو وجه دیگر نیز بیان شده است الف - آن حضرت تقسیم کننده رحمت الاهی میان خلق اوست. ب - امیر المؤمنین (علیه السلام) "قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ" تقسیم کننده بهشت و دوزخ است و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای ایشان بسان پدر میباشند.
2- درباره جناب زینب و رقیه احتمال دیگری هست که آن دو فرزندان هاله - خواهر مادری بانو خدیجه - بودند و وی زندگی آن دورا اداره میکرد علی بن احمد کوفی، متوفا 352 الاستغاثة 1 (68)
3- 35. همو، ص 355.

4- منطقه کوهستانی پیرامون مکه سبب بوجود آمدن شعبها = (دره های بسیاری در این شهر - اطراف آن شده است.... وقتی قصی بن کلاب نیای پیامبر) بر مکه حاکم شد، هر خاندانی از قریش را در گوشه ای از شهر سکونت داد. وی وَجْه کعبه را که شامل شعب ابی طالب به سمت معلاة مکه بود - برای خاندان خود و فرزندانش عبد مناف و عبد الدار برگزید. این شعب به لحاظ نزدیکی به کعبه بهترین نقطه ی مکه محسوب میشد و در اصل حدّ فاصل کوه ابو قییس و کوه خندمه بود شعب مزبور در اختیار خاندان بنی هاشم قرار داشت و در دوره های مختلف به نامهای متفاوتی چون شعب بنی هاشم، "شعب ابی طالب"، شعب علی بن ابی طالب و "شعب ابی یوسف" نامیده می. شد چهره های برجسته ی این خاندان در این شعب به دنیا آمده و در آنجا زندگی کرده اند. شعب شامل فضای وسیعی است که اکنون سنگفرش شده و محل نماز خواندن و استراحت حجاج در ایام حج است. زمانی که زائر از مسجد الحرام خارج میشود و از باب العباس یا باب علی و یا باب السلام بیرون می آید و از مسعی هم عبور میکند، به فضای بازی میرسد که در پایین کوه ابو قییس سنگفرش شده است ادامه این مسیر به طرف خیابان بخش مهمی از شعب ابی طالب است. این شعب - که محل سکونت بنی هاشم بود - همان محلی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) همراه خاندان، خود به مدت سه سال در محاصره ی سایر خاندانهای قریش قرار گرفت و با مشقت و رنج آن دوران را سپری کرد.... شعب یاد شده محل ولادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و خانه ی خدیجه (محل زندگی مشترک پیامبر با وی و جای ولادت فاطمه زهرا علیها السلام در همین جا قرار داشت رسول جعفریان آثار اسلامی مکه و مدینه، صص 150 و 151

ابو جهل با او در آویخت و گفت: آیا برای بنی هاشم آذوقه میبری؟ به خدا نمیگذارم از اینجا بگذری تا تو را در مکه رسوا کنم.

ابو البختری برادر ابو جهل سر رسید و به ابو جهل گفت:

چه شده است؟

گفت:

برای بنی هاشم آذوقه میبرد؟

ابو البختری گفت:

آذوقه مال عمه‌هاش خدیجه است که در نزد او بوده و اکنون برای وی ی برد؛ آیا از بردن مال خدیجه به نزدش مانع میشوی؟ جلوی او را کن

ابو جهل دست برداشت و همچنان جلوگیری کرد. سرانجام میان ابو جهل و برادرش جنگ در گرفت ابو البختری استخوان فک شتری را که در آنجا افتاده بود برداشت و چنان بر سر ابو جهل کوفت که سرش شکست و به سختی مضروب شد.

ابو جهل میترسید خبر این ماجرا به گوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و اصحاب او برسد و موجب دلگرمی ایشان و شماتت وی گردد. از قضا جناب حمزه در آنجا بود و این منظره را مشاهده کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز در این ایام به دعوت مردم مشغول بود و بدون واهمه از مشرکین آشکار و پنهان و شب

و، روز مکیان را به سوی خدای متعال فرامی خواند. (1)

ص 58

1-36. ابن هشام سیره ابن هشام (ترجمه) زندگانی محمد 1 221 222

- [1] ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغة، 141.
- [2] ابن هشام، دمشقى سيرة النبوية، جزء اول 264، چ، مصر، و، 1937
- [3] ابو الحسن احمد بن عبد الله بكرى الانوار فى مولد النبى، صص 242 - 244 و علامه، مجلسى، بحار الانوار، 16 20 و 21، ح 19.
- [4] همو، صص 244 - 245 و علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 22، ح 19.
- [5] همو، صص 245 - 255 و علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 22 - 29، ح 19.
- [6] همو، ص 258 و علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 30 30، ح 19.
- [7] شرف الدين محمّد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سيرت رسول الله، ص 34.
- [8] ابو الحسن احمد بن عبد الله بكرى الانوار فى مولد النبى الام، صص 258 - 262 و علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 31، ح 19.
- [9] همو، ص، ص 263 و علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 31، ح 19.
- [10] همو، صص 263 - 273 و علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 34 - 38، ح 19.
- [11] صيت، آوازه شهرت
- [12] ابو الحسن احمد بن عبد الله بكرى الانوار فى مولد النبى، صصه 274 - 284 و علامه 12، مجلسى، بحار الانوار، 16 39 - 44، ح 19.
- [13] همو، صص 284 - 288 و علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 44 - 46، ح 19.
- [14] همو، صص 303 - 307 و علامه مجلسى، حياة القلوب، 101 2 - 102
- [15] همو، صصه 307 - 315 و علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 56 - 57، ح 19.
- [16] همو، صص 315 - 324 و علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 60، ح 19 و حياة القلوب، 101 2 - 103.
- [17] علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 66
- [18] همو، حياة القلوب، 89 2

[19] شرف الدين محمد بن عمر بن عبد الله بن، عمر خلاصه سيرت رسول الله، ص 34

[20] علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 67 - 68

[21] همو، 16 68 - 69

[22] همو، 16 69

[23] همو، 16 69 - 70

[24] همو، 16 70

[25] ابو الحسن احمد بن عبد الله بكرى الانوار فى مولد النبي، ص 340 و علامه مجلسى، بحار الانوار، 16 72

[26] همو، صص 328 - 337 و علامه مجلسى، حياة القلوب، 2 103 و بحار الانوار، 16 68 - 69

[27] همو، ص 344

[28] علامه مجلسى، حياة القلوب، 2 103 و بحار الانوار، 16 73

[29] ابو الحسن احمد بن عبد الله بكرى الانوار فى مولد النبي، صص 341 - 342 و علامه مجلسى، بحار الانوار 16 73 - 74

[30] همو، صصه 344 - 347

[31] همو، ص 347

[32] همو، صص 341 - 342 و علامه مجلسى، بحار الانوار 16 75

[33] همو، صص 344 - 347

[34] همو، صص 352 - 353

[35] همو، ص 355.

[36] ابن هشام سيره ابن هشام (ترجمه) زندگانى محمد 1 221 222

با اسلام آوردن جناب حمزه مسلمانان نیرومند شدند؛ زیرا حمزه علاوه بر شجاعت و سوارکاری از نامداران خاندان عبدالمطلب و از مردان کریم و با هیبت و نیکو منظر و الوامقام در میان قریش بود. با این حال جناب ابو طالب چنان بزرگی و شکوه و ریاستی در میان مردم مکه داشت که همگان احترام و فرمانبرداری از او را بر خود لازم میدانستند. جناب حمزه نیز گوش به فرمان برادر بزرگتر، خود ابو طالب بود و به خاطر احترام به ابو طالب و گرویدن به اسلام به عالی ترین درجات دست یافت و سرانجام در راه خدا به شهادت رسید.

ابن ابی الحدید - مورخ نامی اهل سنت - درباره ی اسلام آوردن جناب حمزه اشعاری از حضرت ابو طالب نقل میکند؛ آن اشعار، هم بر ایمان جناب ابو طالب دلالت دارد و هم سبب اسلام آوردن جناب حمزه را روشن مینماید. اشعار چنین است

فَصَبْرًا أَبَا يَعْلَى عَلَى دِينِ أَحْمَدَ *** وَكُنْ مُظْهِرًا لِلدِّينِ وَوَقَّتَ صَابِرًا

پس ای حمزه بر آیین احمد شکیبا باش و دین را آشکار کن (تا) با شکیبایی موفق باشی.

وَحُطُّ مَنْ أَتَى بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ *** بِصِدْقٍ وَعَزْمٍ لَا تَكُنْ حَمَزُ كَافِرًا

ای حمزه کسی را حفظ کن که به حق از سوی پروردگارش راستی و عزم ثابت

را آورده است و به او ایمان آور و کافر مباش

فَقَدْ سَرَّيْنِي إِنْ قُلْتَ إِنَّكَ مُؤْمِنٌ *** فَكُنْ لِرَسُولِ اللَّهِ فِي اللَّهِ نَاصِرًا

من شاد میشوم که بگویی تو ایمان آوردی پس رسول خدا را در راه خدا یاور باش

وَبَادِ (نَادٍ) قُرَيْشًا بِالَّذِي قَدْ أَتَيْتَهُ *** جِهَارًا وَقُلْ مَا كَانَ أَحْمَدُ سَاحِرًا (1)

اندیشه‌ی خود را برای قریش با صدای (بلند آشکار کن و به ایشان بگویی که احمد ساحر نیست.

ابن هشام دمشقی (متوفای 213 یا 218 هـ - سبب اسلام جناب حمزه را 218 هـ-) چنین بازگو میکند پیامبر خدا بر کوه صفا ایستاده بود؛ ابو جهل بر آن حضرت گذشت و با درشت گویی ایشان را رنجاند. پیامبر تحمل فرمود: . زنی آنجا ایستاده بود و از دور نظاره میکرد جناب حمزه روزها به شکار میرفت و چون از شکار باز میگشت ابتدا طواف کعبه می نمود. آن زن حال رسول خدا را برای حمزه نقل کرد حمزه به خشم آمد و از پی ابو جهل به مسجد رفت او در میان قریش نشسته بود حمزه کمان بر سر ابو جهل کوفت که سرش شکست اطرافیان ابو جهل تصمیم گرفتند با حمزه بجنگند ... ابو جهل از حمزه عذر خواست و گفت: جرم من بود. حمزه از آنجا به حضور رسول خدا رفت و مسلمان شد؛ اسلام از او قوت یافت و قریش ضعیف شدند؛ زیرا در میان قریش جوانمردتر و شجاع تر از حمزه کسی نبود. (2)

پس از اسلام آوردن جناب حمزه هر روز افراد بیشتری به اسلام می گرویدند. (3)

ابن اثیر جزری (555 - 630) گوید حمزه «فرزند عبد المطلب ... کنیه وی ابو یعلی بود و برخی ابو عماره گفته اند و این کنیه را به خاطر (دو) فرزندش "یعلی" و "عمار" به وی دادند. مادر او "هاله" دختر وهیب فرزند

ص 62

1-1. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة 14 76 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 9035 و 211 18

2-2. شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 54 .

3-3. همو، ص 57 .

عبد مناف فرزند زهره و دختر عمه ی بانو آمنه بنت وهب مادر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و (صَفِيَّة " دختر عبد المطلب - مادر زبیر بن عوام - خواهر (تنی) وی جناب حمزه عمو و برادر رضاعی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود؛ زیرا "تَوَيْبَةَ" کنیز ابولهب هر دو را شیر داد. پس از حمزه، ابا سلمة عبد الله بن عبد الأسد از او شیر خورد حمزه دو سال و گفته اند چهار سال بزرگتر از پیامبر خدا بود. (1)

مقریزی (متوفا 845 ق.) گوید جناب حمزه در میان بنی سعد بن بکر شیر می خورد مادر رضاعی وی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را - همان زمانی که نزد دایه خود حلیمه بود یک روز شیر داد؛ و حمزه از دو جهت برادر رضاعی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود یکی از "تَوَيْبَةَ" و دیگری "سَعْدِيَّة" که "شیما" دختر وی بود و عبد الله بن حارث برادر رضاعی ایشان بشمار می آمد؛ زیرا همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شیر خورده بود. (2)

ابن اثیر جزری نیز گوید حمزه سید الشهداء است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) میان او و زید بن حارثه عقد برادری بست او در سال دوم بعثت اسلام آورد و علت اسلام وی به نقل ابن اسحاق مورخ شهیر، چنین بود روزی ابو جهل بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم گذشت و ایشان نزدیک کوه صفا نشسته بود. ابو جهل ایشان را آزار کرد و ناسزا گفت : و از دین او عیب گرفت. پیغمبر خاموش ماند و با او چیزی نگفت : کنیز عبد الله بن جدعان تیمی که منزل وی بر بالای صفا بود این را شنید ابو جهل رفت و نزدیک کعبه در مجلس قریش نشست چیزی نگذشت و حمزه فرزند عبد المطلب - ک-ه کمان خویش را بدوش داشت - از شکار بازگشت. رسم وی در بازگشت از شکار چنین بود به خانه نمی رفت تا گرد کعبه طواف میکرد؛ سپس بر مجلس قریش می ایستاد و به آنان سلام مینمود و با ایشان هم سخن می شد حمزه از همه ی قریشیان دلیرتر بود.

ص 63

1-4. ابن اثیر أسد الغابة 1 528 ، ش 1251

2-5. مقریزی، امتاع الاسماع، 121

در پی جسارت ابو جهل به پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آن حضرت از جای برخاسته و به خانه خویش رفته بود.

جناب حمزه بر کنیز ابن جدعان گذشت آن کنیز بدو گفت :

ای ابو عماره کاش میدیدی که برادر زاده ات محمد چند لحظه قبل از دست ابوالحکم بن هشام چه !کشید وی اینجا نشسته بود؛ ابوالحکم او را آزد و بدو ناسزا گفت : و رفتاری ناروا انجام داد؛ سپس از او روی برتافت و برفت و محمد به او سخنی نگفت :

حمزه از خشم سرخ شد؛ شتابان به راه افتاد و پیش کسی نایستاد؛ او برای در آویختن با ابو جهل آماده شده بود چون به مسجد وارد شد، ابو جهل را دید که در مجلس قوم (قریش نشسته است. سوی او رفت و با کمان به سرش کوفت و سر او را بشکست و گفت :

- تو به محمد ناسزا میگویی مگر نمیدانی من بر دین او هستم و هر چه او گوید من نیز میگویم؟ اگر میتوانی به مقابله با من برخیز!

جمعی از مردان بنی مخزوم به یاری ابو جهل برخاستند. اما ابو جهل بدیشان گفت :

با ابو عماره کاری نداشته باشید؛ من به برادرزاده اش ناسزای زشت گفته ام.

حمزه اسلام آورد و قریشیان دانستند که پیغمبر نیرو گرفته است و حمزه از او دفاع میکند لذا از آزار پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دست برداشتند. (1)

مطهر بن طاهر، مقدسی مورخ قرن چهارم گوید هنگامی که جناب حمزه اسلام آورد پیغمبر و مسلمانان اسلام او را بسیار گرامی شمردند و این کار بر مشرکان دشوار آمد و کار ایشان از رویگردانی به عتاب کشید؛ مشرکان نزد حمزه رفتند و کوشیدند او را در مال و نعمت ترغیب کنند زنها بر او عرضه کردند؛ ولی حمزه سخن آنان را نپذیرفت. این آیه نازل

ص 64

1-6. ابن اثیر، أسد الغابة 1 528 - 532، ش 1251 و محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری (ترجمه)، 876 3

شد قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (7) من برین کار از شما هیچ پاداشی نمیخواهم مگر مهربانی در میان نزدیکان چون (کفار) از چاره ی وی در ماندند و ناامید گشتند که با عرضه ی مال و منال حمزه را از دین خویش بازگردانند به طلب آیات و خواستن معجزات از پیامبر خدا پرداختند. خدای متعال در قرآن از ایشان چنین نقل کرده است وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (1)، (گفتند: به تو ایمان نمی آوریم تا برای ما از زمین چشمهای بجوشانی کفار به شکنجه و آزار اسلام آوردگان پرداختند؛ آنها مسلمانان را در آشکار می آزدند و با ایشان در نهان میستیزیدند پیغمبر خدا فرمان داد مسلمانان برای حفظ دین خود به حبشه مهاجرت کنند نخستین هجرت در سال پنجم بعثت بود. (2)

ب - اسلام حمزه در روایات

حضرت مجتبی (علیه السلام) در گفت: گویی با معاویه بد و فرمود: «از کسانی که دعوت رسول خدا را پذیرفتند عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر بودند و همراه آن دو بسیاری از اصحاب پیامبر کارزار کردند. چون آن دو شهید کشته شدند خداوند از میان ایشان حمزه را سید الشهداء (آقای شهیدان) قرار داد و برای جعفر دو بال ارزانی کرد تا بدان دو همراه فرشتگان بتواند در هر کجا که خواهد پرواز کند و این کار به خاطر جایگاه ایشان در نزد رسول خدا و منزلت و خویشاوندی ایشان با آن حضرت بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از میان دیگر شهیدان نمازی با هفتاد تکبیر بر حمزه خواندند.» (3)

ج - داوری صحیح

با دقت در در حالات جناب حمزه قبل از بعثت که در گذشته شمه ای از آن بررسی شد - روشن میشود که جناب حمزه به نبوت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و

ص 65

1-8. سوره اسرا (17) 90

2-9. شمس الدین مقدسی، البدء و التاريخ 1494 و آفرینش و تاریخ (ترجمه)، 653 2 - 654

3-10. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 283، ح، 43 از شیخ طوسی، الأملی بإسناده عن الصادق، عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام قال قال الحسن بن علي (عليه السلام) فيما احتج علي معاوية و كان ممن استجاب لرسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) عمّه حمزة و ابن عمّه جعفر فقتلا شهيدين رضي الله عنهما في قتلى كثيرة معهما من أصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فجعل الله تعالى حمزة سيد الشهداء من بينهم و جعل لجعفر جناحين يطير بهما مع الملائكة كيف يشاء من بينهم و ذلك لمكانهما من رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و منزلتهما و قرابتهما منه (صلی الله علیه و آله وسلم) و صلى رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) على حمزة سبعين صلاة من بين الشهداء الذين استشهدوا معه.

بعثت ایشان در آینده آگاه بوده و در جاهای حساس، با قاطعیت و شجاعت از آن حضرت در برابر دشمنان حمایت کرده است.

وی قبل از بعثت پیامبر در خطاب به، ابو جهل گفت: ای بی خردترین مردم چرا نگفت: ای از ما بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغی روشنی بخش بجای مانده است و او را کنار دارایی هایمان نگذاشتیم مگر به خاطر امانت داریش؛ زیرا در میان ماکسی نیکوکارتر از او نیست.

نیز قبل از بعثت در برابر یهودیان چنین فرمود: او نور و چراغ روشنی بخش راه ماست اگر جانهای ما گذشته از اموالمان در راه او نثار شود فدایش باد.

در مجلس ازدواج پیامبر نیز پس از اعتراض خویلد به همسری بانو خدیجه با آن، حضرت، گفت: «امروز را با دیروز و ماه را با خورشید هیچ تشابهی نیست. ای کسی که تدبیرت اندک است و از خرد کم بهره هستی! آیا می دانی در این مورد به بیراه میروی؟ آیا به برادر زاده ی ما کنایه میزنی؟ مگر نمی دانی که اگر محمد جان و دارایی ما را بنخواهد هرگز از او دریغ نخواهیم کرد

اشعار حمزه که آن را قبل از ظهور اسلام سروده است. بهترین شاهد بر ایمان او به نبوت پیامبر است وی چنین گوید

يا حاسِدِينَ مُحَمَّدًا يَا وَيْلَكُمْ *** حَسَدًا تَمزُقُ مِنْكُمْ الْأَكْبَادَا

اللَّهُ فَضَّلَ أَحْمَدًا وَ اخْتَارَهُ *** وَ لَسَوْفَ يَمْلِكُهُ الْوَرَى وَ بِلَادَا

وَلَمَّا لَانَ الْأَرْضَ مِنْ إِيْمَانِهِ *** وَ لِيَهْدِيَنَّ عَنِ الْغَوَى مَنْ حَادَا

ای حسد بردگان بر! محمد وای بر شما چگونه این، حسد، جگر شما را پاره پاره میکند.

، خداوند احمد را برگزید و برتری داد و به زودی سرزمینهای بسیار و مردمان بی شمار را در تملک او خواهد آورد.

و بدین سان زمین را از ایمانش پر خواهد کرد و هر که از گمراهی روی گرداند، او

لذا جناب حمزه قبل از ظهور اسلام نیز به نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آگاه بود و بدان باور داشت؛ ولی در سال دوم بعثت ایمان خود را آشکار ساخت و انتساب تعصبات خویشاوندی برای گرایش وی به اسلام قضاوتی نادرست است.

[1] ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغة 14 76 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 9035 و 211 18

[2] شرف الدين محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سيرت رسول الله، ص 54 .

[3] همو، ص 57 .

[4] ابن اثير أسد الغابة 1 528 ، ش 1251

[5] مقریزی، امتاع الاسماع، 12 1

[6] ابن اثير، أسد الغابة 1 528 - 532 ، ش 1251 و محمد بن جرير طبری، تاريخ الطبري (ترجمه)، 876 3

[7] سوره شوری (42) 23

[8] سوره اسرا (17) 90

[9] شمس الدين مقدسی، البدء و التاريخ 4 149 و آفرینش و تاريخ (ترجمه)، 653 2 - 654

[10] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 283 ، ح ، 43 از شيخ طوسی، الأمالی بإسناده عن الصادق، عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام قال قال الحسن بن علي (عليه السلام) فيما احتج علي معاوية و كان ممن اسد تجاب لرسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) عمه حمزة و ابن عمه جعفر فقتلا شههيدين رضي الله عنهما في قتلى كثيرة معهما من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل الله تعالى حمزة سيد الشهداء من بينهم و جعل لجعفر جناحين يطير بهما مع الملائكة كيف يشاء من بينهم و ذلك لمكانهما من رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) و منزلتهما و قرابتهما منه (صلى الله عليه و آله وسلم) و صلى رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) على حمزة سبعين صلاة من بين الشهداء الذين استشهدوا معه.

آیت نخست

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ (1)

و نابینا و بینا یکسان نیستند و نه تیرگیها و روشنائی و نه سایه و گرما و زندگان و مردگان یکسان نمیباشند خداست که هر کس را بخواهد شنوا میگرداند؛ و تو کسانی را که در گورهایند نمیتوانی شنوا سازی

ابن عباس درباره ی سخن خدا که میفرماید نابینا و بینا یکسان نیست گوید نابینا منظور ابو جهل است و بینا امیر المؤمنین میباشد تیرگیها منظور ابو جهل است روشنائی امیر المؤمنین میباشد؛ سایه یعنی سایه امیر المؤمنین در بهشت گرما یعنی دوزخ سپس همه را جمع فرمود: ه و میفرماید زندگان و مردگان یکسان نیستند. زندگان منظور علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین و فاطمه و خدیجه علیهما السلام هستند و مردگان منظور کفار مکه اند. (2)

آیت دوم

اشاره

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (3)

ص 69

1-1. سوره ی فاطر (35) 19 - 22

2-2. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 35 396 - 397، ج 6، از ابن شهر آشوب، المناقب لآل ابی طالب.

3-3. سوره ی احزاب (33) 23

از میان مؤمنان مردانی اند که بدانچه با خدا پیمان بستند وفا کردند برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و هرگز عقیده‌ی خود را [مبدل نساختند

بحث ادبی

صدق در لغت عرب به معنی درستی راستی و نیکویی است. (1) موارد استعمال این لغت چنین است صدق و کذب در خبر بکار می‌رود استعمال صدق و کذب در امر و استفهام (= سؤال) و وعده و طلب چیزی به اعتبار خبر ضمنی است؛ زیرا امر متضمن اخبار به مطلوبیت و استفهام متضمن اخبار به جهل و وعده متضمن اخبار به انجام یا ترک چیزی و طلب متضمن اخبار به احتیاج و نیاز به مطلوب است؛ و هنگامی که کافر یا منافق بگوید محمد رسول الله میتوان گفت: این سخن صدق است؛ زیرا کلام مطابق واقع است و از آنجا که شهادت و گواهی از تصدیق قلبی حکایت میکند، می‌توان گفت: کذب است به خاطر عدم مطابقت سخن با باطن و ضمیر گوینده (2) طریحی گوید هرگاه چیزی به صلاح و خیر منسوب شود، می‌تواند به صدق نیز اضافه گردد؛ بسان سخن خدای متعال مَبْرُوءاً صِدْقٍ جایگاه نیکو (3) و یا سخن گوینده که گوید دُرٌّ صدق (خانه‌ی نیکویی) و فَرَسٌ صِدْقٍ (اسب نیکویی). (4)

راغب اصفهانی، متکلم و ادیب نامی (متوفای 502 ق.) گوید «صدق و کذب در هر چه حق محقق است استعمال می‌شود؛ در اعتقاد نیز حاصل می‌گردد؛ چنان که گوید «صَدَقَ ظَنِّي» گمانم راست آمد) و هم چنین است در کذب. نیز در اعمال بدنی نیز استعمال می‌شود. پس گویند «صَدَقَ فِي الْقِتَالِ» هرگاه وفای حق آن کند و هر چه واجب است آن را بجا آورد و كَذَبَ فِي الْقِتَالِ هرگاه خلاف آن عمل کند؛ و خدای متعال فرمود: (رجال

ص 70

1-4. منتهی الارب، ذیل صدق.

2-5. راغب اصفهانی، المفردات في غريب القرآن، ص 277، ذیل صدق.

3-6. سوره یونس (10) 93

4-7. طریحی مجمع البحرین، 1985، ذیل صدق.

صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ. یعنی پیمان را بدانچه از اعمال خود آشکار کردند، محقق داشتند و سخن خدای لیسأل الصادقین عن صدقهم) (تا راستگویان را از صدقشان باز پرسد؛ یعنی از کسی که زبانی صادق داشته است، از صدق کارهایش پرسد و این آیه روشنگر این سخن است اعتراف به حق بدون بکارگیری آن در عمل، کافی نیست. (1)

بیان تفسیر آیه ابو وُرد از حضرت باقر (علیه السلام) نقل میکند که در معنای آیه ی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، فرمودند : علی (علیه السلام) ، حمزه و جعفراند؛ وَفَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ، نَحْبَهُ" یعنی عهد و پیمانش (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ، فرمود : علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که پس از شهادت جناب حمزه و جعفر چشم انتظار شهادت بود). (2)

نیز عبد الله بن حسن از پدران خود نقل میکند که فرمودند : علی بن ابی طالب و حمزه فرزند عبد المطلب و جعفر فرزند ابو طالب با خداوند پیمان بستند که هیچکدام از میدان جنگ نگریزند و هر سه تن چشم انتظار (شهادت) بودند. پس خدای متعال این آیه را نازل فرمود : (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَه، یعنی حمزه که در جنگ احد شهید شد و جعفر که در جنگ موته به شهادت رسید؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ، یعنی علی بن ابی طالب که چشم انتظار شهادت است. (وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا)، یعنی آن پیمانی را که بسته تَحَبُّهُ بودند به چیز دیگری تبدیل نکردند و پیمان شکنی نمودند). (3)

ابو الجارود از امام باقر (علیه السلام) در مورد سخن خدای متعال مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، نقل میکند که فرمودند : با خدا پیمان بستند که به هیچ وجه از میدان نگریزند فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ، پس گروهی اجلسان فرارسید و در راه خدا کشته شدند؛ منظور حمزه و جعفر فرزند ابو طالب هستند؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ، گروهی از ایشان نیز منتظرند منظور علی (علیه السلام) است؛ و خدای متعال می فرماید وَ مَا بَدَلُوا

8-1. راغب اصفهانی، المفردات في غريب القرآن، ص 277، ذیل صدق «وَقَدْ يُسْتَعْمَلُ الصِّدْقُ وَالْكَذْبُ فِي كُلِّ مَا يَحِقُّ وَيَحْصُلُ فِي الْإِعْتِقَادِ نَحْوَ صَدَقَ ظَنِّي وَ كَذَبَ، وَ يَسْتَعْمَلَانِ فِي أَفْعَالِ الْجَوَارِحِ فَيُقَالُ صَدَقَ فِي الْقِتَالِ إِذَا وَفَى حَقَّهُ وَ فَعَلَ مَا يَجِبُ وَ كَمَا يَجِبُ وَ كَذَبَ فِي الْقِتَالِ إِذَا كَانَ بِخِلَافِ ذَلِكَ. قَالَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ أَي حَقَّقُوا الْعَهْدَ بِمَا أَظْهَرُوهُ مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَقَوْلُهُ لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ أَنْ يَسْأَلَ مَنْ صَدَقَ بِلِسَانِهِ عَنْ صِدْقِ فِعْلِهِ تَنْبِيْهَا أَنَّهُ لَا يَكْفَى الْإِعْتِرَافُ بِالْحَقِّ دُونَ تَحْرِيبِهِ بِالْفِعْلِ.»

2-9. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 35، 408، ج 1، از ابن شهر آشوب، المناقب لآل ابی طالب أبو الوُرد عن ابی جعفر (علیه السلام) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ قَالَ عَلِيُّ وَ حَمْرَةَ وَ جَعْفَرَ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ قَالَ عَهْدُهُ وَ هُوَ حَمْرَةَ وَ جَعْفَرَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ قَالَ عَلِيُّ بن ابی طالب (علیه السلام).

3-10. همو 35، 411، ج 6، از سید شرف الدین حسینی استر آبادی (متوفی 940 ق.)، کنز جامع ح الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة علي بن عبد الله بن أسد، عن إبراهيم بن محمد التقي، عن يحيى بن صالح، عن مالك بن خالد الأسدي، عن الحسن بن إبراهيم، عن جده، عن عبد الله ابن الحسن، عن أبيه قال ما عاهد الله علي بن أبي طالب و حمزة بن عبد المطلب و جعفر بن أبي طالب أن لا يفرؤا في رحف أبدا فتموا كلهم فأنزل الله هذه الآية فمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ حَمْرَةَ اسْتَشْهِدَ يَوْمَ أُحُدٍ وَ جَعْفَرَ اسْتَشْهِدَ يَوْمَ مُوتَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ يَعْنِي عَلِيُّ بن ابی طالب وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا) يَعْنِي الَّذِي عَاهَدُوا عَلَيْهِ.

جابر جعفی از امام باقر (علیه السلام) نقل میکند که فرمودند: بزرگ یهود هنگامی که امیر المؤمنین از جنگ نهروان بازگشت خدمت آن حضرت رسید؛ ایشان در مسجد کوفه نشسته بود به آن حضرت عرض کرد

ای امیر مؤمنان! میخواهم از تو سؤالهایی بپرسم که جواب آن را جز پیامبر یا جانشین پیامبر نمی داند

حضرت فرمود: ای برادر یهودی هر چه میخواهی بپرس

آن حضرت در ادامه سخنان خود فرمود: مرگ در نزد من بسان نوشیدن نوشیدنی سرد و خنک در روز بسیار گرم از سوی فرد بسیار تشنه است. من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمویم عبیده با خدا و پیامبر پیمانی بستیم و بدان پیمان به خاطر خدا و پیامبرش وفا نمودیم. همراهانم حمزه و جعفر و عبیده در آن (پیمان بر من پیشی جستند و من نیز از آنان پیروی خواهم کرد و خدای متعال در فرو فرستادن آیه ی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) حمزه و جعفر و عبیده و مرا اراده کرده است. به خدا سوگند ای برادر یهودی من چشم انتظار آنم و به هیچ وجه آن پیمان را تبدیل نکرده ام و چیزی مرا از ابن عقیان به سکوت و خودداری از او وانداشت مگر آنچه از خُلق و خوی او آگاه شدم؛ وی از آن خوی (زشت) دست برنمی داشت تا آن که افراد دور از او چه رسد به نزدیکان خواستار قتل و خلع او از خلافت شدند. من در گوشه ای نشسته بودم و صبر میکردم تا آن ماجرا اتفاق افتاد؛ من کلمه ای در آن ماجرا سخن نگفتم؛؛ نه آری گفتم: و نه خیر. سپس مردم به سوی من شتافتند و خدا میداند که من (پذیرش آن را) خوش نداشتم؛ زیرا آنها در اموال مسلمین و زمینها چشم طمع داشتند و میدانستند که در آن (اموال) نزد من حقی نخواهند

ص 72

1- 11. همو 22 278، ح، 28 از علی بن ابراهیم، قمی تفسیر القنی فی روایة ابي الجارود، عن ابي جعفر في قوله من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه الا يفرؤا ابداً فمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ أَي اَجَلُهُ وَ هُوَ حَمَزَةٌ وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ اَجَلَهُ يَعْنِي عَلِيًّا لَا يَقُولُ اللَّهُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا الْآيَةَ. نیز با مختصر اختلافی، بحار الأنوار 20 232

یافت و (مرا) در شدت نسبت به اموال مردم تجربه کرده بودند. چون نزد من برای استفاده از آن اموال فرصتی، نیافتند به دلیل تراشی پرداختند و با بهانه گیرهای بیجا از بیعت من فاصله گرفتند و یا پیمان شکستند. (1)

پس از سرخوردگی مردم از خلفای سه گانه و کشته شدن عثمان به تشویق عایشه و همراهی اصحاب پیامبر به خاطر خروج او از روش و سنت، اسلامی همه اصحاب و عموم مردم مدینه جز تنی چند به در خانه ی امیر المؤمنین (علیه السلام) هجوم آوردند و از آن حضرت خواستند که زمام امور جامعه را بدست گیرد.

مولا (علیه السلام) به ناچار خواسته ی مردم را پذیرفت؛ با آن که می دانست احیای دوباره ی روش عادلانه ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم پس از 25 سال عنان گسیختگی جامعه و کمرنگ شدن ارزشهای نبوی کاری بس دشوار و شاید غ-ی-ر عملی است خود آن حضرت در خطبه ی تاریخی شَقِشْقِیهِ فرمود:

هان سوگند به خدا که پسر بوقحافه پیراهن خلافت را به زور بر تن کرد؛ حال آنکه می دانست من قطب و محور آسیای خلافت ام؛ سیلاب علوم و معارف از من جاری میشود و هیچ پرواز کننده ای به بلندای من نمیرسد. این بود که من جامعه ی خلافت را رها و از آن پهلو تهی کردم. در کار خود می اندیشیدم که آیا با دست بریده و بی یاور (حمله کنم) (و حق خویش را باز ستانم یا بر تاریکی کوری (گمراهی خلق) - که بزرگسالان در آن شکسته و کودکان پیر میشوند - صبر کنم! دیدم صبر کردن به خردمندی نزدیک تر است. پس - در حالتی که چشمانم را خاشاک و گلویم را استخوان گرفته بود و میراث خود را تاراج شده میدیدم - صبر کردم پس از کشته شدن عثمان به هراس نیفتادم؛ مگر آنگاه که مردمان به سان موی گردن گفت: ار به دور من ریختند و از هر سوی بر من هجوم آوردند؛ به طوری که از ازدحام، ایشان حسن و حسین زیر دست پا

ص 73

1-12. همو، 178 - 167 38، ح 1 از شیخ صدوق، الخصال ابي و ابن الوليد معا عن سعد، عن احمد بن الحسين بن سعيد، عن جعفر بن محمد التوفلي، عن يعقوب بن الرائد قال قال ابو عبد الله جعفر بن احمد بن محمد بن عيسى بن محمد بن علي بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب قال حدثنا يعقوب بن عبد الله الكوفي، عن موسى بن عبيد، عن عمرو بن ابي المقدام، عن ابي اسحاق، عن الحارث، عن محمد بن الحنفية و عمرو بن ابي المقدام، عن جابر الجعفي، عن ابي جعفر قال اتى رأس اليهود علي بن ابي طالب امير المؤمنين عند منصرفه من وقعة النهروان و هو جالس في مسجد الكوفة فقال يا امير المؤمنين اني اريد ان اسالك عن اشياء لا يعلمها الا نبي او وصي نبي، قال سل عما بدا لك يا احأ اليهود ... (قال ان الموت عندي بمنزلة الشربة الباردة في اليوم الشديد الحر من ذي العطش الصدى ولقد كنت عاهدت الله عز و جل و رسوله انا و عمي حمزة و أخي جعفر و ابن عمي عبدة على امر و فينا به لله عز و جل و لرسوله فتقدمني اصحابي و تخلفت بعدهم لما اراد الله عز و جل فانزل الله فينا من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبهم و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا حمزة و جعفر و عبدة و انا والله المنتظر يا احأ اليهود و ما بدلت تبديلا و ما سكتني عن ابن عفان و حنبي على الامسك الا اني عرفت من اخلاقه فيما احتبرت منه بما لن يدعه حتى يستدعي الابعاد الى قتله و خلعه فضلا عن الاقارب و انا في عزلة فصبرت حتى كان ذلك لم انطق فيه بحرف من لا و لا نعم، ثم اتاني القوم و انا علم الله كارة لمعرفتي بما تطاعموا به من اغتقاله الاموال و المرح في الارض و علمهم بان تلك ليست لهم عندي و شديد عادة منتزعة فلما لم يجدوا عندي تعلقوا الاعاليل.

شدند و دو طرف جامه‌ی من پاره شد. آنها چون گله‌ی گوسفندی دور مرا گرفتند... هان سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را بیافرید، اگر حضور حاضران نبود و با بودن یار و یاور حجت (بر آدمی) تمام نمی شد و نیز اگر خدا از دانایان پیمان نگرفته بود که بر سیری ستمگر و گرسنگی شدید ستمدیده آرام نگیرند هر آینه مهار شتر (خلافت) را بر گردن آن میانداختم و فرجام آن را به همان جام نخستیش آب میدادم و می یافتید که دنیای شما در نزد من از عطسه‌ی ماده بزی بی ارزش تر است!» (1)

میراث امیر مؤمنان (علیه السلام) به تاراج رفت و خلافت الاهی غصب شد. آن حضرت نه یآوری داشت تا حق بر بادرفته‌ی خود را باز ستاند و نه اوضاع حاضر اجازه می داد که شمشیر از نیام بکشد تا آیندگان نگویند پس از رحلت محمد بن عبد الله میان یاران او بر سر حکومت نزاع و ستیز در گرفت!!

این خطر نیز میرفت که دشمنان اسلام - یهود و نصارا و منافقان کفرپیشه با ظاهر مسلمانی - چنان وانمود کنند که آیین محمد صلی الله علیه و سلم یک نظام سیاسی بود و تمام نزاع‌های او با کفار مکه هدفی جز حکومت و ریاست بر مردمان نداشت. لذا امیر المؤمنین (علیه السلام)، به عنوان وارث حقیقی مکتب پیغمبر و مادر واقعی، اسلام در نزاع بر سر تصاحب فرزند اسلام و ریاست عامه از حق خویش چشم پوشید و فرزند را به نامادری واگذاشت تا در این منازعات دین از میان نرود

توسن سرکش نفس مردم در طی 23 سال تلاش نبی خاتم و معلّم امم حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مهار شد؛ انسانها از عبادت بتها وارهیدند و بنده‌ی خدا شدند؛ عصبیت‌های ددمنشانه‌ی آنها کشته شد و ارزشهای اخلاقی و فضایل والای انسانی جایگزین آنها گردید. ولی با وفات پیغمبر خدا و انحراف مسیر وصایت الاهی دگر بار بسیاری از تازه مسلمانان به سنتهای آباء و اجدادی خود برگشتند و دوباره درنده‌خویی در آنان زنده

شد و عصبیت های جاهلی در زیر شعار احیای سنن، عربی، جلوه نمود و تساوی انسانها در برابر قانون و حقوق اجتماعی به تبعیض نژادی انجامید و قریش بر عرب فضیلت یافت و عرب بر عجم کار به گونه ای شد که در دوران خلیفه ی دوم ازدواج عرب غیر قریشی با دختران قریش ممنوع گشت؛ عرب در سهم از بیت المال بهره ای بیشتر از موالی گرفت و زنهای عجم برای ازدواج در اختیار همگان قرار گرفتند؛ ولی عجم از حق ازدواج با دختران عرب محروم شد و سهم برخی از همسران پیغمبر از بیت المال چندین برابر دیگران گردید. (1) در دوران خلیفه سوم، سهم بیت المال در میان گروهی از بنی امیه تقسیم شد و حکومت تیول این قبیله گردید.

شیخ مفید 338 - 413 در کتاب الجَمَل گوید هنگامی که عثمان بن (عَفَّان بیت المال را در میان دوستان و خویشان خود پخش کرد و خمس مال آفریقا را به سوی مروان بن حکم فرستاد و آن مال را برای او روا دانست و زید بن ثابت را هزار درهم از بیت المال ارزانی داشت و سرزمین هایی از اراضی مسلمین را برای خویش قرار داد و به شعرا مقدار زیادی از اموال مسلمین را بخشید این موضوع بر مسلمانان گران آمد. به نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) شکایت بردند آن حضرت بر عثمان وارد شد و او را نصیحت کرد و آنچه را مسلمانان بر کار عثمان خرده گیری کرده بودند، بدو بیان فرمود: عثمان سکوت را برگزید و به آن حضرت هیچ پاسخی نداد. چون سکوت عثمان بر امیر المؤمنین (علیه السلام) طولانی شد فرمود: با چه جوابی از سوی تو نزد مسلمانان بازگردم؟ آیا در این کارهایی که کرده ای، عذری داری؟

گفت: ای پسر ابی طالب! باز گرد؛ من به زودی به مسجد می آیم و پاسخ مرا به پرسش خود خواهی شنید.

عثمان پس از مدتی بیرون آمد و بر منبر رفت. مسلمانان برای شنیدن

ص 75

سخن او جمع شده بودند. او چنین گفت :

- ای گروه مسلمان سخن بیهوده ی شما در باره ی نیکی کردن به خانواده ام و اعطای من به ایشان و بخششم به هر یک از اهل بیت خودم و دوستان و خویشانم به من رسید همانا رسول خدا از بنی هاشم بود. پس به هر که از اهل خود میخواست بخشش میکرد و به ایشان صله میداد و از خمس (اموال) برای ایشان سهمی نهاد و برای ایشان شتران فراوان داد و از اموال پاکیزه بخشید و ایشان را از تهی دستی بی نیاز کرد!! ابابکر نیز به اهل خود بخشش کرد و از اموال آن قدری که دلش میخواست - به ایشان اختصاص داد. عُمر نیز به بنی عَدِی بخشش کرد و ایشان را برگزید و آنها را از اکرام و بزرگداشت و به اعطای از اموال - آن اندازه که دلش می خواست - اختصاص داد. "بنی امیه" و "عبد شمس" خویشان و نزدیکان هستند من و من به مقداری که دلم، بخواهد اموال را به ایشان اختصاص میدهم سوگند به خدا که اگر میتوانستم کلیدهای بهشت را به بنی امیه بدهم - به کوری چشم و به رغم آنف (1) هر که نمی تواند ببیند - به ایشان میدادم!

در این جا، عمار یاسر برخاست و دو طرف بینی خود را گرفت و گفت : به خدا سوگند که بینی من اولین بینی است که در این راه به خاک مالیده میشود (2) مسلمانان نیز خشمگین از سخنان عثمان پراکنده شدند. خزانه دارهای عثمان نزد او آمدند و کلیدهای بیت المال را جلوی وی انداختند و گفتند :

ما به این کلیدها کار نداریم تو در اموال خدا هر کاری می خواهی

ص 76

1- رغم انف در زبان، عربی اصطلاحی است معادل کوری چشم در فارسی؛ به معنی بینی بر خاک مالیدن

2- یعنی من نخستین مخالف ام

عثمان بن عفان به خاطر همین گونه اعمال مورد خشم اصحاب پیامبر و مسلمانان مدینه قرار گرفت و سرانجام به دست آنها کشته شد.

با همه ی این مشکلات، به سامان آوردن این جامعه ی از هم گسیخته کاری بسیار دشوار بود؛ لذا امیر المؤمنین (علیه السلام) در نهایت بی میلی بر منصب حکومت ظاهری نشست و تمام سنن خلفای پیشین را باطل اعلام کرد و سر لوحه ی برنامه ی خویش را زنده کردن احکام قرآن و روشهای پیغمبر خدا قرار داد فرصت طلبان و دنیا خواهان دیدند که با این علی (علیه السلام) نمی شود کنار آمد و از همان آغاز ساز مخالف نواختند.

چهار سال و اندی حکومت مولا- (علیه السلام) به ستیز با افزون طلبان خودی در جنگ "جمل" و "صفین" و نادانان بی خرد در جنگ نهروان" گذشت. با تمام این مشکلات آن حضرت بار دیگر عدالت نبوی و تساوی اسلامی و برابری و برادری دینی را در جامعه زنده کرد و به هیچ کس بهره ی افزون نداد؛ خواه برادر نابینا و رنجور و مستمند او باشد و خواه دختر دلبندهش؛ چون در منطق اسلام تمام مسلمانان در بهره مندی از بیت المال یک سان اند.

از امام صادق (علیه السلام) در طریق تقسیم بیت المال سؤال شد. آن حضرت فرمودند: اهل اسلام چون فرزندان اسلام اند و من در عطا میان ایشان تساوی قرار میدهم و فضایل آنها در میان ایشان و میان خداوند است. همه ی ایشان را چون پسران یک مرد قلمداد میکنم. (هیچ گاه) یکی از این پسران به جهت فضل و صلاح وی بر دیگری که ناتوان و ناقص است. در میراث برتری داده نمی شود...» (2)

چون امیر المؤمنین (علیه السلام) به منصب خلافت ظاهر تکیه کرد عمار بن یاسر" و "ابو الهیثم بن تیهان را بر بیت المال مدینه گماشت و چنین نوشت مرد عرب و قریشی و انصاری و عجمی و هر که در شمار اهل اسلام

1-15. شیخ مفید، الجمل، ص 183.

2-16. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، 11 81 از شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، 6 146 عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَا يَقُولُ - وَ سَبِيلٌ عَنْ قَسَمِ بَيْتِ الْمَالِ - فَقَالَ «أَهْلُ الْإِسْلَامِ هُمْ أَبْنَاءُ الْإِسْلَامِ أُسْوَى بَيْنَهُمْ فِي الْعَطَاءِ وَ فَضَائِلُهُمْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ. أَجْعَلُهُمْ كَبْنِي رَجُلٍ وَاحِدٍ لَا يُفْضَلُ أَحَدٌ مِنْهُمْ لِفَضْلِهِ وَ صِلَاةٍ فِي الْمِيرَاثِ عَلَيَّ آخَرَ ضَعِيفٍ مُنْقُوصٍ

است اعم از قبایل عرب و گروههای عجم مساویاند». (1)

هم چنین مولا (علیه السلام) به عمّار بن یاسر و "عبید الله بن ابي رافع" و "ابو الهيثم بن تيهان" فرمان داد مقداری از اموال عمومی را میان مسلمانان تقسیم کنند و فرمود: میان آنان عدالت را رعایت کنید و کسی از مسلمانان را بر دیگری برتری ندهید

ایشان آن اموال را شماره کردند و دیدند به هر مسلمان سه دینار میرسد پس آن مقدار را به مردم دادند طلحه و "زبیر، هر یک همراه فرزندانشان برای دریافت سهم آمدند به هر کدام از آنان سه دینار دادند. طلحه و زبیر گفتند: عمر بن خطاب به ما این چنین نمیداد. آیا این اقدام از شماست یا به فرمان صاحب شماست؟

گفتند امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین ما را فرمان داده است.

آن دو نزد امام (علیه السلام) رفتند و دیدند آن حضرت زیر آفتاب ایستاده است. کارگزاری در برابر او مشغول کار بود آن دو به حضرتش گفتند: آیا ما به سایه می آیی؟

فرمود:

- آری.

وقتی به سایه رسیدند گفتند: ما به سوی عمّال تو رفتیم و آنان سهم ما را از انفال (2) به سان دیگر مردم دادند!

ص 78

1-17. محدث نوری، مستدرک الوسائل، 11 93... و ولی (علیه السلام) [یعنی الإمام علی بن ابي طالب] بیت مال المدینة عمّار بن یاسر و ابا الهيثم بن السیّهان فکتب العری و القرشی و الأنصاری و العجمی و کل من فی الإسلام من قبائل العرب و أجناس العجم سواء..

2- انفال زمینی هایی را گویند که بدون لشکرکشی و جنگ فتح شده باشد؛ نیز زمینهای موات و اموال کسانی که از اهل و خویشان وارث ندارند؛ نیز جنگلها و جاهایی که ساکنان آن هلاک شده اند و نیز معادن و زمینهای واگذاری پادشاهان در شمار انفال است... در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) انفال به ایشان تعلق داشت و سپس به امام قائم مقام آن حضرت میرسد (رک شیخ طوسی، تهذیب الأحکام 4 132 در فقه اسلامی زمینهای مفتوحة العنوة) زمینهایی که سپاهیان مسلمان آنها را در جنگ تسخیر کرده اند از آن مسلمانان است و سرزمینهای مفتوحة الصلح (= سرزمینهای به صلح تصرف شده در شمار انفال میباشد

امام (علیه السلام) فرمود :

شما چه می خواهید؟

گفتند :

- عمر بن خطاب به ما این چنین نمیداد.

آن حضرت فرمود :

آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز به شما چنین میدادند؟

آن دو سکوت کردند.

آن حضرت فرمود :

آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اموال را میان مسلمانان به تساوی تقسیم نمی فرمودند؟

آن دو گفتند :

آری.

مولا فرمود :

به نظر شما بهتر است سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پیروی شود یا سنت عمر؟

گفتند :

سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ولیکن - یا امیر المؤمنین - ما سابقه ی رنج کشیدن در راه اسلام و خویشاوندی داریم اگر می توانی ما را مساوی دیگر مردم قرار ندهی، این کار را بکن!

فرمود :

آیا سابقه ی شما دو تن بیشتر است یا سابقه ی من؟

گفتند :

سابقه ی تو

فرمود :

آيا خويشاوندی من (به پيغمبر) نزديک تر است يا خويشاوندی شما؟

ص 79

گفتند :

خویشاوندی تو

فرمود :

آیا رنج شما در راه اسلام بیشتر بوده است یا رنج من؟

گفتند :

تو، یا امیر المؤمنین! بسیار در راه اسلام رنج برده‌ای

آن حضرت فرمود :

- به خدا سوگند که من و این اجیر مزد بگیر در برابر اموال عمومی یکسان! ایم... (1)

حسن دیلمی (متوفای 841ق.) در ارشاد القلوب "ضمن خبری طولانی نقل میکند

امیر المؤمنین (علیه السلام) در ابتدای خلافت خود به "حذیفه بن یمان" حاکم، مدائن نامه‌های نوشت و چنین نگاشت به تو دستور میدهم که خراج زمینها را به حق و انصاف بگیری و از مقداری که به تو گفتم، تجاوز نکنی و چیزی هم از آن فرونگذاری و در آن برای خود روش جدید وضع نکنی. سپس آن را در میان اهلس به تساوی و عدل تقسیم کنی ...» (2)

اشراف و بزرگان مدینه - که منافع مادی و امکانات کسب شده خود در دوران خلفای سه گانه را در خطر میدیدند - در باطن با امیر مؤمنان (علیه السلام) به ستیز افتادند

ابراهیم بن محمد ثقفی (متوفای 283 ق.) می نگارد «اشراف کوفه به علی ابن ابی طالب (علیه السلام) ناجوان مردی کردند ایشان دل در گرو معاویه داشتند؛ زیرا علی (علیه السلام) به کسی از انفال بیش از حق خود نمی داد؛ ولی معاویه بن ابی سفیان برای اشراف 1,000 در هم عطیه ی مازاد قرار میداد. (3)

اوضاع بدان جا کشید که گروهی از یاران آن حضرت به حضور رسیدند

ص 80

1-18. همو، 90-91، از دعائم الإسلام، رَوَيْنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ (علیه السلام) أَنَّهُ أَمَرَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَعُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي رَافِعٍ وَ أَبَا الْهَيْثَمِ بْنَ التَّيْهَانِ أَنْ يَتَسَبَّحُوا مَا لَمْ يَنْفَعِ مِنَ الْفَيْءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَقَالَ أَعْدِلُوا بَيْنَهُمْ وَلَا تَفْضَلُوا أَحَدًا عَلَى أَحَدٍ. فَحَسَبُوا فَوَجَدُوا الَّذِي يُصِيبُ كُلَّ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ فَاتُّوا النَّاسَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ ابْنُهُ فَدَفَعُوا إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ فَقَالَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ لَيْسَ هَكَذَا كَانَ يُعْطِينَا عُمَرُ. فَهَذَا مِنْكُمْ أَوْ عَنْ أَمْرِ صَاحِبِكُمْ؟ قَالُوا هَكَذَا أَمَرَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) فَمَضَى يَا إِلَيْهِ (علیه السلام) فَوَجَدَاهُ فِي بَعْضِ أَحْوَالٍ - وَ قَائِمًا فِي الشَّمْسِ عَلَى أَجِيرٍ لَهُ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ تَرَى أَنْ تَرْتَفِعَ مَعَنَا إِلَى الظِّلِّ؟ قَالَ نَعَمْ. فَقَالَ لَهُ إِنَّا

أَتَيْنَا إِلَى عُمَالِكَ عَلَى قِسْمَةِ هَذَا الْفَيْءِ فَأَعْطَوْنَا كَمَا أَعْطَى سَائِرِ النَّاسِ! قَالَ فَمَا تَرِيدَانِ؟ قَالَ لَيْسَ كَذَلِكَ كَانَ يُعْطِينَا عُمَرُ. قَالَ (عليه السلام) فَمَا كَانَ يُعْطِيكُمَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)؟ فَسَكَتَا. فَقَالَ (عليه السلام) أَلَيْسَ كَانَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقْسِمُ بَيْنَ الْمُسَدِّ لِمَيْنَ بِالسُّوِّيَّةِ؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَسَدَّتَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَأَلَى بِالْإِتِّبَاعِ عِنْدَكُمَا أَمْ سُنَّةُ عُمَرَ؟ قَالَ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَلَكِنْ لَنَا - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - سَابِقَةٌ وَعَنَاؤٌ وَقَرَابَةٌ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ لَا تُسَوِّبِنَا بِالنَّاسِ فَافْعَلْ. قَالَ سَابِقَتُكُمَا أَسَدُ بَقِيٍّ أَمْ؟ قَالَ سَابِقَتِكَ. قَالَ فَقَرَابَتُكُمَا أَقْرَبُ أَمْ قَرَابَتِي؟ قَالَ قَرَابَتِكَ. قَالَ فَعَنَاؤُكُمْ أَعْظَمُ أَمْ عَنَاؤِي؟ قَالَ بَلْ أَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْظَمُ عَنَاؤًا. قَالَ فَوَاللَّهِ مَا أَنَا وَأَجِيرِي هَذَا فِي الْمَالِ إِلَّا بِمَنْزِلَةِ وَاحِدَةٍ وَأَوْ مَا يَبِيدُهُ إِلَى الْأَجِيرِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ. نيز مثل ابن حديث ابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب.

19-2. محدث نوری، مستدرک الوسائل، 11 90 - 91 عن الدَّيْلَمِيِّ فِي إِزْشَادِ الْقُلُوبِ، فِي خَبَرِ طَوِيلٍ أَنَّهُ كَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فِي أَوَّلِ خِلَافَتِهِ إِلَى حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ بِالْمَدَائِنِ وَفِيهِ... وَأَمْرُكَ أَنْ تَجِيَّي خِرَاجَ الْأَرْضِينَ عَلَى الْحَقِّ وَالتَّصَفَةَ وَلَا تَتَجَاوَزَ مَا تَقَدَّمَتْ بِهِ إِلَيْكَ وَلَا تَدْعَ مِنْهُ شَيْئًا وَلَا تَبْتَدِعَ فِيهِ أَمْرًا، ثُمَّ أَقْسَمَهُ بَيْنَ أَهْلِهِ بِالسُّوِّيَّةِ وَالْعَدْلِ..

3-20. همو، 11 92 عَنْ مُغْبِرَةَ الصَّنَبِيِّ، قَالَ كَانَ أَشْرَافُ الْكُوفَةِ عَامِينَ لِعَلِيِّ (عليه السلام) وَكَانَ هَوَاهُمْ مَعَ مُعَاوِيَةَ وَذَلِكَ أَنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) كَانَ لَا يُعْطِي أَحَدًا مِنَ الْفَيْءِ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّهِ وَكَانَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ جَعَلَ الشَّرْفَ فِي الْعَطَاءِ الْفَيْءِ دِرْهَمًا.

و عرض کردند یا امیر المؤمنین این اموال را ببخش و به این اشراف از

عرب و قریش نسبت به موالی (1) و عجم و کسانی که می ترسی (به سوی معاویه بگریزند سهم افزون تر قرار بده؛ زیرا معاویه با هر که به سوی او برود چنین میکند آن حضرت در پاسخ فرمود: «آیا از من میخواهید که پیروزی را به ستم بدست آورم؟! سوگند به خدا که تا خورشید طلوع میکند و ستارگان در آسمان میدرخشند، این کار را نمیکنم اگر اموال ایشان از آن خودم بود، آن را به تساوی میانشان تقسیم میکردم؛ حال این که اینها اموال خودشان است.» (2)

شیخ طوسی (385 - 460) نقل میکند

هنگامی که امیر المؤمنین (علیه السلام) کار را بدست گرفت، مردم مدینه اعم از مهاجر و انصار و دیگر گروه های جامعه جز چند تن، برای بیعت با آن حضرت شتافتند آن حضرت بر منبر رفت و فرمود: «... پس شما - ای مردم - بندگان مسلمان خدایید و اموال مال خداست که به تساوی میان شما تقسیم می شود احدی بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا و خویشتن داری و پارسایان در نزد خدا بهترین پاداش و برترین ثواب را دارند خدا دنیا را برای متقیان پاداش قرار نداده است؛ آنچه در نزد خداست برای آزادگان و نیکوکاران بهتر است....» (3)

در منطق مولای متقیان - که همان منطق قرآن و پیغمبر است - تمام مسلمانان از دانا و نادان عرب و عجم پیش کسوت و پس آینده، زنان پیغمبر و دیگر زنها همه و همه در بهره مندی از بیت المال اسلامی یکسان

ص 81

1- موالی بردگان و غلامان آزاد شده مولی کافری است که به دست مسلمانی اسلام آورد و او موالات این را بپذیرد یا کسی که اسلام آورد و در سر سپردگی یکی از خانواده های عرب در آید. (برگرفته از علی اکبر دهخدا، لغت نامه ذیل مولی 21-2. همو، 92 - 93 عن ربيعة و عمارة، أن طائفة من اصحاب علي (عليه السلام) مشوا إليه فقالوا يا أمير المؤمنين أعط هذِهِ الْأَمْوَالِ وَفَضْلُ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَافِ مِنَ الْعَرَبِ وَقُرَيْشِ عَلَى الْمَوَالِي وَالْعَجَمِ وَمَنْ تَخَافُ خِلافَهُ مِنَ النَّاسِ وَفِرَارَهُ قَالَ وَ إِنَّمَا قَالُوا لَهُ ذَلِكَ لِذِي كَانَ مُعَاوِيَةَ يَصْنَعُ مَنْ أَتَاهُ فَقَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ (عليه السلام) «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ؟ وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ مَا لَاحَ فِي السَّمَاءِ نَجْمٌ، لَوْ كَانَ مَالُهُمْ فِي لَوَاسِيَتِ بَيْنَهُمْ كَيْفَ وَ إِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ.....»

3-22. شیخ طوسی، الأمالی، ص 729 عن مالك بن أوس بن الحدَّان، قال لَمَّا وُلِّيَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) أَسْرَعَ النَّاسُ إِلَى بَيْعَتِهِ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ جَمَاعَةُ النَّاسِ ... قال (عليه السلام) ... فَأَتَتْهُمُ - أَيُّهَا النَّاسُ - عِبَادُ اللَّهِ الْمُسْلِمُونَ وَ الْأَمْوَالُ مَالُ اللَّهِ يُقَسَّمُ بَيْنَكُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى وَ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُ الْجَزَاءِ وَ أَفْضَلُ التَّوَابِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ الدُّنْيَا لِلْمُتَّقِينَ جَزَاءً وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ..

هستند؛ مردها سهم مردانه می برند و زنها سهم زنانه؛ خواه نوجوان 15 ساله باشد یا پیر مرد 80 ساله و خواه پیشقراول سپاه دین باشد یا در گوشه ی خانه خوابیده

از این رو آنهایی که در دوره ی خلفای سه گانه از بیت المال بهره های فراوان برده بودند و در اواخر دوره عثمان محرکان اصلی قتل او شدند، امروز در برابر عدالت علوی با دیگران یکسان خوانده میشوند. آنها کار را بر خود دشوارتر می دیدند؛ زیرا به روش حکومت امام عدالت از قبل خو گرفته بودند و میدانستند که علی بن ابی طالب (علیه السلام) در تقسیم سهم بیت المال، دوست و رفیق و برادر و همراه نمی شناسد؛ او آن جوانمردی است که به مالک اشتر فرمانروای (مصر) دستور میدهد که سلوک خود را با مسلمان و غیر مسلمان یکسان کند و میافزاید مردم دو گروه اند؛ یا برادر دینی تو میباشند یا همسان با تو در آفرینش اند ...» (1)

بی شک منفعت طلبان و دنیا خواهان با چنین پیشوایی کنار نمی آمدند. لذا از همان آغاز با او سر دشمنی برداشتند و تمام دوران خلافت مولا به درگیریهای داخلی سپری شد سرانجام پیشوای انسانیت در محراب عبادت کشته ی عدالت شد و آن پیمان علی بن ابی طالب با خدا و پیامبرش تحقق یافت؛ ولی با شهادت مولا دادگری نیز کشته شد و در همان قبری که پیکر پاک او به خاک سپرده شد عدالت نیز با او دفن گردید.

آیت سوم

وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ هُمُ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (2)

و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند آنان همان راستینانند و نزد خداوندگارشان گواه خواهند بود و ایشان راست اجر و

ص 82

1- 23. سید، رضی نهج البلاغة، ترجمه فیض الإسلام، نامه ی 53 «فَأَمْلِكْ هَوَاكَ، وَ شَحِّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشَّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنصَافَ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ، وَ أَشَدَّ عِرْقَ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ النُّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَدَّ بَعْضًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ ...»

2- 24. سوره ی حدید (57) 19

نورشان؛ و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنان همدمان آتش اند.

بحث ادبی در قاموس قرآن آمده است صدیق یعنی رفیق آن که دوستی و محبتش راست است صدیق یعنی پیوسته راستگو و راست کن صیغه ی مبالغه . است طبرسی آن را بسیار تصدیق کننده ی حق و به قولی کثیر الصدق فرمود :ه است راغب آن را بسیار راستگو گفته و سه قول در باره ی آن نقل کرده است

1 - کسی که اصلاً دروغ نمی گوید.

2 - آن که دروغ از او سر نمی زند و به صدق عادت دارد.

3 - آن که در قول و عقیده راستی خویش را به فعل خود اثبات کند.

چون صدق در قول و فعل هر دو هست و صدیق مبالغه در صدق است لذا صدیق کسی است که راستگو و راست کردار باشد و خلاف راستی اصلاً نگوید و بجا نیآورد شاهد این مطلب کاربرد صدیق (در قرآن) است؛ این لفظ در وصف پیامبران آمده است و قول آنها همواره راست بوده است. نیز در وصف مریم صدیقه " آمده است؛ و این حاکی است که مریم در ولادت عیسی و در گفت :ارش دروغی ندارد و راست راست است. (1)

به نظر میرسد صدیقه در این آیه به همان معنای سوم است که راغب برای صدیق ذکر کرده؛ یعنی کسی که در فعل و قول راستگوی مطلق باشد. آیات قرآن در عظمت و فضیلت جناب مریم دلیل این سخن است. خدای می فرماید

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (2)

ای مریم خداوند تو را برگزید و پاک ساخت و تو را بر زنان جهان برتری داد.

ص 83

1-25. علی اکبر، قریشی قاموس قرآن، ذیل، صدق با مختصر تغییر ادبی

2-26. سوره ی آل عمران (3) 42

نیز خدای میفرماید

(يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عَجَافٍ) (1)

ای یوسف ای مرد راستگوی در باره این خواب که هفت گاو فربه هفت گاو [لاغر را میخوردند به ما نظر ده.

نیز خدای میفرماید

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا) (2)

و در این کتاب بیاد ابراهیم پرداز زیرا او بسیار راستگویی پیامبر بود.

نیز خدای میفرماید

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا) (3)

و در این کتاب از ادريس یاد کن که او بسیار راستگویی پیامبر بود.

نیز خدای می فرماید

(وَ اُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ) (4)

و مادرش بانو) مریم مادر حضرت (عیسی زنی بسیار راستگو بود.

هر دو غذا میخوردند.

طریحی گوید در حدیث آمده است

(فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ صِدِّيقَةٌ لَمْ يَكُنْ يَغْسِلُهَا إِلَّا صِدِّيقٌ.)

(فاطمه علیها السلام بسیار راستگوی بود او را جز فرد بسیار راستگوی غسل نمی دهد

صدیق بر وزن فعیل برای مبالغه در صدق و راستگویی است و به کسی گفته میشود که کار و عمل سخناش را تصدیق میکند؛ و در اینجا

منظور از صدیق (= بسیار راستگو) علی (علیه السلام) است. (5)

بیان تفسیر آیه سید علی بن طاووس در تفسیر این آیه از ابن عباس نقل

ص 84

2-28. سورة ی مریم (19) 41

3-29. سورة ی مریم (19) (56).

4-30. سورة ی مائده (5) 75

5-31. طریحی، مجمع البحرین ، 1985 «وَفِي الْحَدِيثِ فَاطِمَةٌ عَلَيْهَا السَّلَامُ صِدِّيقَةٌ لَمْ يَكُنْ يَغْسِلُهَا إِلَّا صَدِيقٌ. الصَّدِيقُ فَعِيلٌ لِلْمُبَالِغَةِ فِي الصَّدْقِ وَيَكُونُ الَّذِي يَصْدُقُ قَوْلَهُ بِالْعَمَلِ. وَأَرَادَ بِالصَّدِيقِ هَاهُنَا عَلِيًّا (عليه السلام).

وَ الَّذِينَ آمَنُوا، یعنی تصدیق کردند که خدا، یکتای بی همتاست، (ایشان) علی و حمزه بن عبد المطلب و جعفر طیار بودند أَوْلِيكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: بسیار تصدیق کننده ی این امت علی ابن ابی طالب است و او صدیق (بسیار تصدیق کننده) و جدا کننده ی بزرگ تر (این امت) می باشد. سپس فرمودند: (وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ)

ابن عباس گوید اینان تصدیق کنندگان و شاهدان برای فرستادگان (الاهی اند که آن، پیامبران رسالت را ابلاغ کرده اند. سپس گفت: هُمُ أَجْرُهُمْ، یعنی پاداش ایشان برای تصدیق نبوت و رسالت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) است وَ نُورُهُمْ یعنی بر روی پل صراط (به سادگی میگذرند). (1)

آیت چهارم

(أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (2)

آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده است و در راه خدا جهاد میکند؟، نه این دو [نزد خدا یکسان نیستند و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد

ابو بصیر از صادقین (= امام باقر یا امام صادق علیهم السلام) در مورد سخن خدای متعال أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ... نقل میکند که فرمودند:

این آیه در بیان شأن والای حمزه و علی و جعفر و عباس و شیبیه نازل شد. ایشان به آب رسانیدن برای حاجیان و حمل سنگ برای بنای خانه خدا افتخار میکردند؛ پس خدای متعال این آیه را نازل فرمود: آیا سیراب

1-32. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 412 35 - 413، ح، 10، از سید علی بن طاووس، الطرائف. همین حدیث بحار الأنوار، 213 38، ح 16 و ص 215، ح 38، از سید علی بن طاووس، کشف الیقین و ابن شهر آشوب، المناقب لآل ابي طالب با مختصر اختلافی 2-33. سوره ی توبه (9) 19

ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشته اید که به و روز بازپسین ایمان آورده است و در راه خدا جهاد میکند؟ نه این دو نزد خدا یکسان نیستند (1)

آیت پنجم

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ * وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ (2)

خدا کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند در باغهایی که از زیر درختان آن نهرها روان، است در میآورد در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته میگردند و لباسشان در آنجا از پرنیان است و به گفت: ار پاک هدایت میشوند و به سوی راه خدای ستوده هدایت میشوند

حضرت صادق (علیه السلام) در مورد سخن خدای متعال وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ فرمود: این (ها) حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هستند که به سوی امیر المؤمنین هدایت میشوند (3)

ابن عباس نیز گوید... این آیه در مورد امیر المؤمنین و حمزه و عبیده نازل شد (4)

آیت ششم

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ هَدَمْتُ صَوَامِعَ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيُنصَرْنَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (5)

ص 86

1-34. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 36 و 35 36، ح 3 از کلینی، الکافی أبو علی الأشعری، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ ابْنِ مُسَّكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي حَمْزَةٍ وَعَلِيٍّ وَ جَعَفَرٍ وَ الْعَبَّاسِ وَ شَيْبَةَ إِنَّهُمْ فَخَرُوا بِالسَّقَايَةِ وَ الْحِجَابَةِ فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، هَمُو، 237 38، ح 37 از عیاشی، تفسیر العیاشی.

2-35. سوره ی حج (22) 24

3-36. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 101 36، ح 45، از ابن شهر آشوب، المناقب لآل ابي طالب أبو عبد الله (علیه السلام) في قوله وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ قَالَ ذَلِكَ حَمْزَةً وَ جَعَفَرٌ وَ عَبِيدَةُ وَ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرَّ وَ الْمُقْدَادُ وَ عَمَّارٌ وَ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام).

4-37. هَمُو، 289 19 قال ابن عباس ... أَنْزَلَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ حَمْزَةً وَ عَبِيدَةَ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ إِلَى قَوْلِهِ صِرَاطِ الْحَمِيدِ .

5-38. سوره ی حج (22) 40

همان کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان رانده شدند. آنها گناهی نداشتند جز این که میگفتند: خداوندگار ما. خداست و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمیکرد صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده میشود سخت ویران میشد؛ و به یقین خدا به کسی که [دین او را یاری میکند یاری میدهد؛ چرا که خدا سخت نیرومند شکست ناپذیر است.

ابن محبوب از امام باقر (علیه السلام) در مورد سخن خدای متعال الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ نقل میکند که فرمودند: این آیه در مورد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و علی (علیه السلام) و حمزه و جعفر نازل شد و در (امام) حسین جاری گشت (1)

آیت هفتم

وإنما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله أولئك هم الصادقون (2)

در، حقیقت مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویدند و دیگر شک نیاوردند و با مال و جانشان در راه خدا جنگیدند؛ اینان راست کردارند

بحث ادبی طریحی در معنای صادقان گوید یعنی کسانی که در نیت و سخن و عمل پاکیزه و راستگو باشند و حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید

«الصادقون الأئمة عليهم السلام» (3)

صادقان) = (راستگویان امامان علیهم السلام هستند.

بیان تفسیر آیه ابن عباس گوید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا، یعنی ایشان در ایمان خود شک نکردند. این آیه در مورد علی و جعفر و حمزه نازل شد و اینان) به خاطر فرمانبری از خدا در راه

ص 87

1-36. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 101 36، ح، 45 از ابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب أبو عبد الله (علیه السلام) في قوله وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ قَالَ ذَلِكَ حَمْزَةٌ وَ جَعْفَرٌ وَ عَبِيدَةٌ وَ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ وَ عَمَّارٌ وَ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام).

2-20. همو، 92 11 عَنْ مُغْبِرَةَ الصَّبِيِّ، قَالَ كَانَ أَشْرَافَ الْكُوفَةِ عَامِينَ لِعَلِيِّ (علیه السلام) وَكَانَ هَوَاهُمْ مَعَ مُعَاوِيَةَ وَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِيًّا (علیه السلام) كَانَ لَا يُعْطِي أَحَدًا مِنَ الْفِيءِ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّهِ وَ كَانَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ جَعَلَ الشَّرْفَ فِي الْإِعْطَاءِ الْفِيءِ دِرْهَمًا.

3-41. طریحی، مجمع البحرين، 198 5.

خدا با بذل مال و جان، خویش با دشمنان کارزار کردند. پس خدای متعال نسبت به صدق و راستگویی و وفا از سوی ایشان شهادت داده است. (1)

آیت هشتم

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَا يَأْتِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (2)

آیا کسی که وعده ی نیکو به او داده ایم و او بدان خواهد رسید مانند کسی است که از کالای زندگی دنیا بهره مندش گردانیدیم ولی او روز رستاخیز از جمله احضار شدگان در آتش است؟

ابن عباس گوید آیه ی أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا در مورد حمزه و جعفر و علی نازل شد. (3)

مجاهد همین آیه را در مورد علی و حمزه نقل میکند. (4)

نیز فرات بن ابراهیم از ابن عباس نقل میکند که گفت: این آیه در مورد بنی هاشم نازل شد که از آن جمله اند حمزه فرزند عبد المطلب و عبیده فرزند حارث (5)

آیت نهم

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَمْ لَنَا نُورٌ وَآغْفِرُ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (6)

ای کسانی که ایمان آورده اید به درگاه خدا توبه ای راستین، کنید امید است که خداوندگارتان بدیهایتان را از شما بزدايد و شما را به باغ هایی که از زیر درختان آن جویبارها روان، است درآورد در آن روز خدا پیامبر

ص 88

1-42. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 38 235

2-43. سوره ی قصص، (28) 61

3-44. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 39 86

4-45. همو، 24 163، ح 1 از سید شرف الدین حسینی استر آبادی، کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة.

5-46. همو، 22 283، ح 44 از فرات بن ابراهیم، کوفی، تفسیر فرات بن ابراهیم.

6-47. سوره ی تحریم (66) 8.

خود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمیگرداند؛ نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است میگویند خداوندگارا نور ما را کامل گردان و بر ما ببخشای که تو بر هر چیز توانایی.

ابن عباس گوید آیدی (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ، مراد از لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ، یعنی خدا محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را عذاب نمی کند و در و الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ، یعنی علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر را (نیز) عذاب نمی. کند نُورُهُمْ میکوشد بر بالای پل صراط برای علی و فاطمه - هفتاد بار برتر از دنیا - آنجا را روشن کند. نُورُهُمْ يَسَعِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ، نورشان از پیشاپیش آنان و سمت

راستشان روان است و ایشان از آن نور پیروی میکنند. اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و خاندانش بسان برق جهنده از صراط میگذرند؛ آنگاه گروهی چون باد میگذرند؛ سپس گروهی چون سواران بر اسب میگذرند؛ سپس گروهی بسان پیاده روندگان عبور میکنند؛ سپس گروهی چون تیر رها شده از پیکان میگذرند و سپس گروهی چون افراد افتان و خیزان عبور میکنند. و خدا صراط را برای مؤمنان پهن و برای گناهکاران باریک قرار میدهد و این سخن خداست که فرمود: میگویند خداوندگارا نور ما را کامل گردان تا آن که بدان وسیله از صراط بگذریم.

ابن عباس گفت: علی بن ابی طالب در کجاوه ای از زمرد سبز از صراط میگذرد در حالی که فاطمه همراه اوست و او نیز بر چارپای نجیبی از یاقوت سرخ سوار است و هفتاد هزار حوری بهشتی گرد او را گرفته اند و با سرعتی چون برق درخشنده از صراط میگذرند (1).

آیت دهم

(إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ). (2)

ص 89

1-48. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 201 39، ح 23 و 67 8 از ابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب.

2-49. سوره ی مطففین (83) 22 - 23

به راستی نیکوکاران در نعمتهای الهی خواهند بود. بر تخت ها نشسته می نگرند

ابن عباس در مورد این سخن خدا گوید این آیه درباره ی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر نازل شده است و برتری ایشان بر (دیگران در آنجا آشکار و روشن است. (1)

آیت یازدهم

قِيَاءٌ لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (2)

کتابی [راست و درست تا گناهکاران را از جانب خود به عذابی سخت بیم و مؤمنانی را که کارهای شایسته میکنند - نوید بخشد که برای آنان پاداشی نیکوست دهد؛

ابن عباس در مورد این سخن خدای گوید خدای حضرت محمد را نسبت به بهشت برای علی و جعفر و عقیل و حمزه و فاطمه و حسن و حسین بشارت داد ... (3)

آیت دوازدهم

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهٍ مُّتَشَابِهًا وَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (4)

و کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، مژده ده که ایشان را باغ هایی خواهد بود که از زیر درختان آنها جوی ها روان است. هرگاه میوه ای از آن روزی ایشان شود میگویند این همان است که پیش از این [نیز] روزی ما بوده و مانند آن نعمتها برای آنها آورده شود؛ و

ص 90

1-50. علامه مجلسی، بحار الأنوار 39 224، از تفسیرِ ابي صالح.

2-51. سوره ی كهف (18) 2

3-52. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 17 41 و 17 41 و 7 24، ح 21 از سید شرف الدین حسینی استر آبادی، کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة.

4-53. سوره ی بقره (2) 25

در آنجا همسرانی پاکیزه خواهند داشت؛ و در آنجا جاودانه بمانند. حضرت باقر در مورد سخن خدای متعال (وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، و کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، مژده ده فرمود: درباره ی حمزه و علی و عبیده نازل شد. (1)

آیت سیزدهم

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (2)

یا مگر کسانی را که گرویدند و کارهای شایسته کردند چون مفسدان زمین میگردانیم یا پرهیزگاران را چون پلیدان قرار میدهیم؟

ابن عباس در مورد این سخن خدای متعال گفت: درباره ی حمزه و علی و عبیده نازل شد ... (3).

آیت چهاردهم

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْمَ لَامٍ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (4) پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای پذیرش اسلام گشاده است و در نتیجه از نوری از جانب خداوندگارش برخوردار میباشد همانند فرد تاریک دل است پس وای بر آنان که از سخت دلی خدا را یاد نمی کنند؛ اینان اند که در گمراهی آشکارند.

عطا در مورد این سخن خدای متعال أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْمَ لَامٍ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ، پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای پذیرش اسلام گشاده است و در نتیجه برخوردار از نوری از جانب خداوندگارش میباشد همانند فرد تاریک دل است؟ گفت: در مورد علی و حمزه نازل شد و (فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ پس وای بر آنان از سخت دلی در مورد ابوجهل و

ص 91

1-54. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 19 289 الباقِر (علیه السلام) فِي قَوْلِهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نَزَلَتْ فِي حَمَزَةَ وَعَلِيٍّ وَعُيَيْدَةَ.

2-55. سوره ی ص (38) 28

3-56. علامه مجلسی، بحار الأنوار 19 298، ح 43 از فرات بن ابراهیم کوفی تفسیر فرات بن ابراهیم

4-57. سوره ی زمر (39) 22

در بیان دیگری این آیه درباره ابولهب و فرزندانش نقل شده است. (1)

آیت پانزدهم

وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بِنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (2)

در، حقیقت خدا کسانی را دوست دارد که در راه او صف به صف چنان که گویی بنایی ریخته شده از سر باند جهاد میکنند

ابن عباس در مورد این سخن خدای متعال گفت: این آیه در باره ی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) و حمزه و عبیده و سهیل بن حنیف و حارث بن صمّه و ابو دُجانة نازل شد. (3)

آیت شانزدهم

فَفِي بُيُوتٍ أذنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (4)

در خانه هایی که خدا رخصت داده که قدر و منزلت آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود در آن خانه ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش میکنند

عیسی بن داوود گوید امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به نقل از پدرشان در سخن خدای گرانقدر و بلند مرتبه فی بُيُوتٍ أذنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رجال ما را چنین) حدیث کرد منظور خانه های آل محمد خانهای علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر ایلام است.

عرض کردم (منظور از بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ چیست؟

فرمود: بجا آوردن نماز در وقت های معین شده است

1-58. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 396 35 - 397، ح 6 و 233 38 از ابن شهر آشوب، المناقب لآل ابی طالب.

2-59. سوره ی صف (61) 4

3-60. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 24 36، ح 7 از فرات بن ابراهیم کوفی تفسیر فرات بن ابراهیم. نیز شیخ علی نمازی شاهرودی، مستدرک سفینه، 269 2

4-61. سوره ی نور (24) 36

(و) فرمود: سپس خدای عزّ و جلّ ایشان را ستوده و فرمود: ه است رجالٌ لا تُلهيهم تجارةٌ ولا بيعٌ عن ذكرِ الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة يخافون يوماً تتقلب في القلوب والأبصار (1) مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمیدارد و از روزی که دلها و دیده ها در آن زیر و رو میشوند میهراسند. فرمود: ایشان مردانی هستند که خداوند دیگری را با ایشان نمی آمیزد. سپس فرمود: ليجزيهم الله أحسن ما عملوا ويزيدهم من فضله (2) تا خدا بهتر از آنچه انجام میدادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید یعنی آنچه خدا از مودت و فرمانبری مردم از ایشان بدانها اختصاص داده و نیز جایگاه ایشان را بهشت گردانیده است؛ و الله يرزق من يشاء بغير حساب. و خدای هر که را بخواهد بیشمار روزی میدهد. (3)

آیت هفدهم

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (4)

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره ی کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته است [یعنی] با پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان هستند و آنان چه نیکو همدمان اند.

قیس بن حازم از بانو امّ سلمه نقل میکند که وی گفته است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) درباره این سخن خدای منزّه و بلند مرتبه پرسیدم که می فرماید و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره ی کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته است یعنی با پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان هستند و آنان چه نیکو همدمان اند.

ص 93

1-62. سوره ی نور (24) 37

2-63. سوره ی نور (24) 38

3-64. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 326 23 ح، 4 از سیّد شرف الدین حسینی استر آبادی، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَيْسَى بْنِ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا الْإِمَامُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي بَيوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رَجَالَ قَالَ بَيوتُ آلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله وسلم) بَيْتُ عَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ حَمْرَةَ وَ جَعْفَرٍ (عليه السلام). قُلْتُ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ قَالَ الصَّلَاةُ فِي أَوْقَاتِهَا. قَالَ ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ رَجَالَ لَا تُلهيهم تجارةٌ ولا بيعٌ عن ذكرِ الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة يخافون يوماً تتقلب في القلوب والأبصار قال هم الرجال لم يخلط الله معهم غيرهم ثم قال ليجزيهم الله أحسن ما عملوا ويزيدهم من فضله قال ما اختصهم به من المودة والطاعة المفروضة وصير ماوَاهم الجنة والله يرزق من يشاء بغير حساب.

4-65. سوره ی نساء (4) 69

فرمودند: کسانی که خدا ایشان را گرامی داشته است یعنی با پیامبران پیامبران | من هستم راستگویان علی بن ابی طالب است و شهیدان حسن و حسین، اند شایستگان حمزه است و آنان چه نیکو همدمان اند. امامان دوازده گانه پس از من هستند. (1)

نیز ابن عباس در تفسیر سخن خدای متعال گوید النَّبِيِّينَ = پیامبران مراد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) است و الصِّدِّيقِينَ = راستگویان و بسیار تصدیق کنندگان مراد علی (صلی الله علیه و آله وسلم) است و او اول کسی بود که پیامبر خدا را تصدیق کرد و الشُّهَدَاءَ = شهیدان مراد علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین (علیه السلام) هستند و تمامی پیامبران تصدیق کنندگان و درست کرداران اند ولی هر درست کرداری صدیق نیست و هر صدیقی شهید نیست و امیر المؤمنین صدیق و شهید و صالح بود و در این آیه بجز وصف نبوت، دیگر اوصاف براننده ی امیر المؤمنین میباشد (2)

آیت هجدهم

(أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا وَإِنِ اللَّهُ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) (3) به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت [دفاع] داده شد، زیرا مورد ستم قرار گرفته اند و البته خدا بریاری آنان سخت تواناست.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود گوید این آیه در مورد علی (علیه السلام) و حمزه و جعفر نازل شد سپس در مورد دیگران جریان یافت (4)

آیت نوزدهم

(وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) (5)

و هر که بکوشد تنها برای خود میکوشد، زیرا خدا از جهانیان سخت بی نیاز است.

ابن عباس در باره ی سخن خدا که می فرماید «فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ»

ص 94

1-66. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 36 347، ح 214 از علی بن محمد جزاز قمی، کفایة الأثر المَعَاذِ ابْنُ زَكَرِيَّا، عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّهْأِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ حَرِينِ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيْبَةَ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فَأَوْلَيْكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا قَالَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ (أَنَا وَالصِّدِّيقِينَ) عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالشُّهَدَاءُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالصَّالِحِينَ حَمْرَةَ وَحَسَنَ أَوْلَيْكَ رَفِيقًا الْأَيْمَةُ الْإِثْنَا عَشَرَ بَعْدِي.

2-67. همو، 38 216 ح 21 از ابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب. 21638،

3-68. سوره ی حج (22) 39

4-69. علامه مجلسی، بحار الأنوار 22 278، ح 30، از علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا وَإِنِ اللَّهُ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ قَالَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَحَمْرَةَ وَجَعْفَرٍ ثُمَّ جَرَتْ.

5-70. طریحی مجمع البحرين، 5 198، ذیل صدق.

پس همانا مهلت الاهی به یقین سر میرسد گفت: این آیت در باره بنی هاشم فرود آمده است و حمزه "فرزند عبد المطلب" و "عُیَیْده فرزند حارث از ایشانند و در باره ایشان این) (آیت نازل شد و هر که بکوشد، تنها برای خود میکوشد زیرا خدا از جهانیان سخت بی نیاز است.

(1)

ص 95

1-71. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 283، ح 44 از فرات بن ابراهیم کوفی تفسیر فرات بن ابراهیم.

[1] سوره ی فاطر (35) 19 - 22

[2] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 396 35 - 397، ج 6، از ابن شهر آشوب، المناقب لآل ابی طالب.

[3] سوره ی احزاب (33) 23

[4] منتهی الارب، ذیل صدق.

[5] راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص 277، ذیل صدق.

[6] سوره یونس (10) 93

[7] طریحی مجمع البحرین، 1985، ذیل صدق.

[8] راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص 277، ذیل صدق «وَقَدْ يُسْتَعْمَلُ الصِّدْقُ وَ الْكِذْبُ فِي كُلِّ مَا يَحِقُّ وَ يَحْصُلُ فِي الْإِعْتِقَادِ نَحْوُ صِدْقِ ظَنِّي وَ كَذَبِ، وَ يُسْتَعْمَلَانِ فِي أَفْعَالِ الْجَوَارِحِ فَيُقَالُ صِدْقٌ فِي الْقِتَالِ إِذَا وَفَى حَقَّهُ وَ فَعَلَ مَا يَجِبُ وَ كَمَا يَجِبُ وَ كَذَبٌ فِي الْقِتَالِ إِذَا كَانَ بِخِلَافِ ذَلِكَ. قَالَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ أَى حَقَّقُوا الْعَهْدَ بِمَا أَظْهَرُوهُ مِنْ أَفْعَالِهِمْ وَقَوْلُهُ لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ أَنْ يَسْتَلُّ مَنْ صَدَقَ بِلِسَانِهِ عَنْ صِدْقٍ فَعَلِهِ تَنْبِيهَا أَنَّهُ لَا يَكْفَى الْإِعْتِرَافُ بِالْحَقِّ دُونَ تَحْرِيهِ بِالْفِعْلِ.»

[9] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 408 35، ج 1، از ابن شهر آشوب، المناقب لآل ابی طالب أبو الوزید عن أبي جعفر (عليه السلام) من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه قال عليّ و حمزة و جعفر فمنهم من قصى نجهه قال عهده و هو حمزة و جعفر و منهم من ينتظر قال عليّ بن ابی طالب (عليه السلام).

[10] همو 35، 411، ج 6، از سید شرف الدین حسینی استر آبادی (متوفی 940 ق.)، کنز جامع ح الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة عليّ بن عبد الله بن أسد، عن إبراهيم بن محمد التقي، عن يحيى بن صالح، عن مالك بن خالد الأسدي، عن الحسن بن إبراهيم، عن جدّه، عن عبد الله ابن الحسن، عن أبائه قال ما عاهد الله عليّ بن ابی طالب و حمزة بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب أن لا يقرؤا في زحف أبدا فتّموا كلهم فانزل الله هذه الآية فمنهم من

فَضَى نَحْبَهُ حَمْرَةَ اسْتَشَّ هَدَى يَوْمَ أَحَدٍ وَ جَعْفَرُ اسْتَشَّ هَدَى يَوْمَ مُؤْتَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) يَعْنِي الَّذِي عَاهَدُوا عَلَيْهِ.

[11] همو 22 278، ح، 28 از على بن ابراهيم، قمى تفسير القنى في رواية أبي الجارود، عن أبي جعفر في قوله من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه ألا يفرؤا أبداً فمنهم من قضى نحبه أي أجله و هو حمزة و جعفر بن أبي طالب و منهم من ينتظر أجله يعني علياً لا يقول الله و ما بدّلوا تَبْدِيلًا الآية. نیز با مختصر اختلافی، بحار الأنوار 20 232

[12] همو، 38 167 - 178، ح 1 از شيخ صدوق، الخصال أبي وابن الوليد معاً عن سعد، عن أحمد بن الحسين بن سعيد، عن جعفر بن محمد التوفلي، عن يعقوب بن الرائد قال قال أبو عبد الله جعفر بن أحمد بن محمد بن عيسى بن محمد بن علي بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب قال حدثنا يعقوب بن عبد الله الكوفي، عن موسى بن عبيد، عن عمرو بن أبي المقدم، عن أبي إسحاق، عن الحارث، عن محمد بن الحنفية و عمرو بن أبي المقدام، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر قال أتى رأس اليهود علي بن أبي طالب أمير المؤمنين عند منصرفه من وفعة النهروان و هو جالس في مسجد الكوفة فقال يا أمير المؤمنين إني أريد أن أسألك عن أشياء لا يعلمها إلا نبي أو وصي نبي، قال سل عما بدا لك يا أبا اليهود... (قال إن الموت عندي بمنزلة الشربة الباردة في اليوم الشديد الحر من ذي العطش الصدى ولقد كنت عاهدت الله عز و جل و رسوله أنما و عمي حمزة و أخي جعفر و ابن عمي عبيدة على أمر و فينا به لله عز و جل و لرسوله فتقدمني أصحابي و تخلفت بعدهم لما أراد الله عز و جل فأنزّل الله فينا من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدّلوا تَبْدِيلًا حمزة و جعفر و عبيدة وأنا والله المنتظر يا أبا اليهود و ما بدلت تَبْدِيلًا و ما سكتني عن ابن عفان و حنني على الإمساك إلا أنني عرفت من أخلاقه فيما اختبرت منه بما لن يدعه حتى يستدعي الأبعاد إلى قتله و خلعه فضلاً عن الأقارب و أنا في عزلة فصبرت حتى كان ذلك لم أنطق فيه بحرف من لا و لا نعم، ثم أتاني القوم و أنا علم الله كارة لمعرفتي بما تطاعوا به من اعتقاله الأموال و المرح في الأرض و علمهم بأن تلك ليست لهم عندي و شديد عادة منتزعة فلما لم يجدوا عندي تعللوا الأعالي.

[13] سيد، رضی نهج البلاغة، ترجمه ی فیض، الاسلام خطبه ی 3 خطبه ی ششقیه

[14] أبو القاسم علي كوفي، الاستغاثة، ص 63.

[15] شيخ مفيد، الجمل، ص 183.

[16] شيخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، 11 81 از شيخ طوسی، تهذيب الأحكام، 6 146 عن حفص بن غياث، قال سمعت أبا عبد الله لا يقول - و سئل عن قسم بيت المال - فقال «أهل

الإسلام هم أبناء الإسلام أسوي بينهم في العطاء وفضائلهم بينهم وبين الله. أجعلهم كئبي رجل واحد لا يفضل أحد منهم لفضله
وصلاجه في الميراث على آخر ضعيف منقوص

[17] محدث نوري، مستدرک الوسائل، 11 93. ... وولى (عليه السلام) [يعني الإمام علي بن أبي طالب] بيت مال المدينة عمارة بن ياسر
و أبا الهيثم بن السيهان فكتب العربي و الفرشي و الأنصاري و العجمي و كل من في الإسلام من قبائل العرب و أجناس العجم سواء ..

[18] همو، 11 90 - 91، از دعائم الإسلام، رويناً عن أمير المؤمنين علي (عليه السلام) أنه أمر عمارة بن ياسر و عبید الله بن أبي رافع و أبا
الهيثم بن السيهان أن يقسموا مالا من الفيء بين المسلمين و قال أعدلوا بينهم و لا تفضلوا أحداً على أحد. فحسبوا فوجدوا الذي يصيب كل
رجل من المسلمين ثلاثة دنانير فاتوا الناس فأقبل عليهم طلحة و الزبير و مع كل واحد ابنه فدفعوا إلى كل واحد منهم ثلاثة دنانير فقال
طلحة و الزبير ليس هكذا كان يعطينا عمر. فهذا منكم أو عن امر صاحبكم؟ قالوا هكذا أمرنا أمير المؤمنين (عليه السلام) فمضوا إليه (عليه
السلام) فوجداه في بعض أحوال - قائماً في الشمس على أجبر له يعمل بين يديه فقال له تری أن ترتفع معنا إلى الظل؟ قال نعم. فقال له إنا
أتينا إلى عمالك على قسمة هذا الفيء فأعطينا كما أعطي سائر الناس! قال فما تريدان؟ قال ليس كذلك كان يعطينا عمر. قال (عليه السلام)
فما كان يعطيكم رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم)؟ فسكتا. فقال (عليه السلام) أليس كان النبي (صلى الله عليه و آله وسلم) يقسم
بين المسلمین بالسوية؟ قال نعم قال فسنة رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) أولى بالاتباع عندكما أم سنة عمر؟ قال سنة رسول الله
صلى الله عليه وسلم ولكن لنا - يا أمير المؤمنين - سابقة و عناء و قرابة فإن رأيت أن لا نسوينا بالناس فأفعل. قال سابقتما أسبق أم؟ قال
سابقتك. قال فقرابتكما أقرب أم قرابتي؟ قال قرابتك. قال فعناؤكما أعظم أم عنائي؟ قال بل أنت يا أمير المؤمنين أعظم عناء. قال فوالله ما أنا
و أجبري هذا في المال إلا بمنزلة واحدة و أو ما بيده إلى الأجير الذي بين يديه .

نيز مثل اين حديث ابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب.

[19] محدث نوري، مستدرک الوسائل، 11 90 - 91 عن الديلمي في إرشاد القلوب، في خبر طويل أنه كتب أمير المؤمنين (عليه السلام)
في أول خلافته إلى حذيفة بن اليمان بالمداين و فيه ... و أمرك أن تجبي حراج الأرضين على الحق و النصفة و لا تتجاوز ما تقدمت به إليك
و لا تدع منه شيئاً و لا تتبدع فيه أمراً، ثم أفسمه بين أهله بالسوية و العدل ..

[20] همو، 11 92 عن مغيرة الصبي، قال كان أشرف الكوفة عامين لعلي (عليه السلام) و كان هوأهم مع معاوية و ذلك أن علياً (عليه
السلام) كان لا يعطي أحداً من الفيء أكثر من حقه و كان معاوية بن أبي سفيان جعل الشرف في العطاء الفيء ذرهم.

[21] همو، 11 92 - 93 عن ربيعة و عمارة، أن طائفة من أصحاب علي (عليه السلام) مشوا إليه فقالوا يا أمير

الْمُؤْمِنِينَ إِعْطَىٰ هَذِهِ الْأَمْوَالَ وَفَضَّلُ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَافَ مِنَ الْعَرَبِ وَفُرَيْشٍ عَلَى الْمَوَالِي وَالْعَجَمِ وَمَنْ تَخَافُ خِلَافَهُ مِنَ النَّاسِ وَفِرَارَهُ قَالَ وَإِنَّمَا قَالُوا لَهُ ذَلِكَ لِذِي كَانَ مُعَاوِيَةَ يَصْنَعُ مَنْ أَنَاهُ فَقَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ (عليه السلام) «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ؟ وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَمَا لَاحَ فِي السَّمَاءِ نَجْمٌ، لَوْ كَانَ مَالُهُمْ فِي لَوَاسِيَتِ بَيْنَهُمْ كَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ.....»

[22] شيخ طوسي، الأمالي، ص 729 عن مالك بن أوس بن الحدّان، قال لَمَّا وُلِّيَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) أُسْرِعَ النَّاسُ إِلَى بَيْعَتِهِ الْمَهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ وَجَمَاعَةُ النَّاسِ... قَالَ (عليه السلام)... فَانْتَمَّ - أَيُّهَا النَّاسُ - عِبَادُ اللَّهِ الْمُسْلِمُونَ وَالْمَالُ مَالُ اللَّهِ يُقْسَمُ بَيْنَكُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ وَلِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُ الْجَزَاءِ وَافْضَلُ التَّوَابِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ الدُّنْيَا لِلْمُتَّقِينَ جَزَاءً وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ..

[23] سيد، رضى نهج البلاغة، ترجمه فيض الإسلام، نامه ى 53 «فَأَمْلِكْ هَوَاكَ، وَشَدِّحْ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشَّدْحَ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافَ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ، وَأَشَدُّ عِزِّ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَالنُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ...»

[24] سورة ى حديد (57) 19

[25] على اكبر، قريشى قاموس قرآن، ذيل، صدق با مختصر تغيير ادبى

[26] سورة ى آل عمران (3) 42

[27] سورة ى يوسف (12) 46

[28] سورة ى مريم (19) 41

[29] سورة ى مريم (19) 56.

[30] سورة ى مائده (5) 75

[31] طريحي، مجمع البحرين، 5 198 «وَفِي الْحَدِيثِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ صِدِّيقَةٌ لَمْ يَكُنْ يَغْسِلُهَا إِلَّا صَدِيقٌ. الصَّدِيقُ فَعِيلٌ لِلْمُبَالِغَةِ فِي الصِّدْقِ وَيَكُونُ الَّذِي يَصْدُقُ قَوْلُهُ بِالْعَمَلِ. وَأَزَادَ بِالصِّدِّيقِ هَاهُنَا عَلِيًّا (عليه السلام).

[32] علامه مجلسى، بحار الأنوار، 35 412 - 413، ح، 10، از سيد على بن طاووس، الطرائف. همين حديث بحار الأنوار، 38 213، ح 16 و ص 215، ح 38، از سيد على بن طاووس، كشف اليقين وابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب با مختصر اختلافى

[33] سورة ى توبه (9) 19

[34] علامه مجلسى، بحار الأنوار، 36 35 و 36، ح 3، از كلينى، الكافي أبو علي الأشعري، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي حَمْرَةَ وَعَلِيٍّ وَجَعَفَرٍ وَالْعَبَّاسِ وَشَيْبَةَ إِنَّهُمْ فَخَرُوا بِالسَّقَايَةِ وَالْحِجَابَةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

، همو، 237 38، ح 37 از عياشي، تفسير العياشي.

[35] سورة ی حج (22) 24

[36] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 101 36، ح 45، از ابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب أبو عَبَدِ اللَّهِ (عليه السلام) في قَوْلِهِ وَ
هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ قَالَ ذَلِكَ حَمْرَةَ وَجَعْفَرٌ وَعَبِيدَةُ وَسَلْمَانَ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَعَمَّارٌ وَهُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام).

[37] همو، 289 19 قال ابن عباس ... أَنْزَلَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَحَمْرَةَ وَعَبِيدَةَ إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ إِلَى
قَوْلِهِ صِرَاطِ الْحَمِيدِ .

[38] سورة ی حج (22) 40

[39] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 146 36 - 147، ح 118، از كليني، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ ابْنِ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ، عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ
قَالَ نَزَلَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٍّ وَحَمْرَةَ وَجَعْفَرٍ وَجَرَّتْ فِي الْحُسَيْنِ (عليه السلام).

[40] سورة ی حجرات (49) 15

[41] طريحي، مجمع البحرين، 198 5.

[42] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 235 38

[43] سورة ی قصص (28) 61

[44] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 86 39

[45] همو، 163 24، ح 1 از سيد شرف الدين حسيني استر آبادي، كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة.

[46] همو، 283 22، ح 44، از فرات بن ابراهيم، كوفي، تفسير فرات بن ابراهيم.

[47] سورة ی تحریم (66) 8.

[48] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 201 39، ح 23 و 67 8، از ابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب.

[49] سورة ی مطففين (83) 22 - 23

[50] علامه مجلسی، بحار الأنوار 224 39، از تفسیر أبي صالح.

[52] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 17 41 و 17 41 و 7 24، ح 21 از سید شرف الدین حسینی استر آبادی، کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة.

[53] سورة ی بقره (2) 25

[54] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 289 19 الباقِر (عليه السلام) في قَوْلِهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نَزَلَتْ فِي حَمْزَةٍ وَعَلِيٍّ وَعُبَيْدَةَ.

[55] سورة ی ص (38) 28

[56] علامه مجلسی، بحار الأنوار 298 19، ح 43 از فرات بن ابراهیم کوفی تفسیر فرات بن ابراهیم

[57] سورة ی زمر (39) 22

[58] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 396 35 - 397، ح 6 و 233 38 از ابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب.

[59] سورة ی صف (61) 4

[60] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 24 36، ح 7 از فرات بن ابراهیم کوفی تفسیر فرات بن ابراهیم.

نیز شیخ علی نمازی شاهرودی، مستدرک سفینة، 269 2

[61] سورة ی نور (24) 36

[62] سورة ی نور (24) 37

[63] سورة ی نور (24) 38

[64] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 326 23 ح 4، از سید شرف الدین حسینی استر آبادی، کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا الْإِمَامُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رَجُلًا قَالَ بِيُوتِ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) بَيْتٌ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ حَمْرَةَ وَ جَعْفَرٍ (عليه السلام). قُلْتُ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ قَالَ الصَّلَاةُ فِي أَوْقَاتِهَا. قَالَ ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ رَجُلًا لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ قَالَ هُمْ الرِّجَالُ لَمْ يَخْلُطِ اللَّهُ مَعَهُمْ غَيْرَهُمْ ثُمَّ قَالَ لِيَجْزِيَهِمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ قَالَ مَا اخْتَصَّ بِهِ مِنَ الْمَوَدَّةِ وَ الطَّاعَةِ الْمَفْرُوضَةِ وَصَيَّرَ مَاوَاهِمُ الْجَنَّةَ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

[65] سورة ی نساء (4) 69

[66] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 347 36، ح 214 از علی بن محمد جزاز قمی، کفاية الأثر

المُعَاوَاةُ ابْنُ زَكَرِيَّا، عَنْ أَبِي سَلِيمَانَ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي هُرَاسَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّهْأِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ حَرِينِ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيْبَةَ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فَأَوْلَيْكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا قَالَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ (أَنَا وَالصِّدِّيقِينَ) عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالشُّهَدَاءُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالصَّالِحِينَ حَمَزَةٌ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا الْأَيْمَةُ الْإِثْنَا عَشَرَ بَعْدِي.

[67] همو، 216 38 ح 21 از ابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب.

21638

[68] سورة ي حج (22) 39

[69] علامه مجلسی، بحار الأنوار 22 278، ح 30، از علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ قَالَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَحَمَزَةٌ وَجَعْفَرٍ ثُمَّ جَرَتْ.

[70] سورة ي عنكبوت (29) 6 .

[71] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 283، ح 44 از فرات بن ابراهیم کوفی تفسیر فرات بن ابراهیم.

ص 102

ابن خلدون مورّخ تونسّی (732 - 806 یا 808 ق.) گوید چون اسلام در مدینه گسترش یافت مردمش به مکه نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می آمدند. قریش، عهد کرده بودند که مسلمانان را از دینشان منصرف سازند؛ از این رو به مسلمانان رنج فراوان میرسید؛ تا این آیه آمد (وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ. چون بیعت انصار... به انجام رسید، رسول خدا یارانش را - که در مکه بودند فرمان داد که به مدینه مهاجرت کنند؛ و آنان دسته دسته به مدینه روان شدند نخستین کسی که از مکه بیرون رفت، ابو سلمة بن عبد الاسد بود. او در قبا فرود آمد. سپس عامر بن ربیععه هم پیمان بنی عدی با زنش لیلی دختر ابو حثمة بن غانم هجرت کرد. سپس همه ی بنی جَحْش از بنی اسد بن خُزَیمه، از مکه کوچ کردند و در قبا بر عَکَاشَة بن مِحْصَن و جماعتی از بنی اسد که هم پیمان بنی امیه بودند - فرود آمدند. ... آنگاه طلحة بن عبید الله همراه صَدِّ هَیْب بن سنان مهاجرت کردند و بر حُیْب بن اِسَاف در میان بنی حارث بن خزرج در سنج (1) فرود آمدند و گویند طلحه بر اسعد بن زراره فرود آمد. سپس حمزه فرزند عبد المطلب با زید بن حارثه غلام رسول خدا و هم پیمان او ابو مَرْتَد کَنَاز بن حُصَیْن غَنَوی مهاجرت کرد همه در قبا در میان بنی عمرو ابن عوف بر کُلثوم بن هدم فرود آمدند. (2)

1- یکی از محله های اطراف مدینه سمعانی، الانساب، 268 7

2- 1. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون (ترجمه) 402 1 - 403

چون پیامبر خدا از مکه به مدینه هجرت فرمود: در میان خواص صحابه از مهاجر و انصار عقد برادری بست و فرمود:

«تَاخَوْا فِي اللَّهِ أَخَوَيْنِ أَخَوَيْنِ.»

«در راه خدا هر یکی دیگری را برادر گیرید.»

آنگاه دست در دست علی (علیه السلام) نهاد و فرمود: این برادر من است حمزه فرزند عبدالمطلب را با زید بن حارثه ... برادر کرد. (1)

در سال اول هجرت قبل از جنگ بدر خبر رسید که ابو جهل همراه سیصد تن به کنار دریا (در ناحیه ی عیص (2) از بلاد بنی سلیم در راه شام) رفته است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) جناب حمزه را همراه سی سوار برای جنگ فرستاد مَجْدَى بن عمرو جُهَنِي - رئیس قبیله ی جُهَنِيه - میان ایشان صلح افکند (3)

ابن هشام دمشقی (متوفا 213 یا 218هـ-) گوید این سریه در ماه صفر یا ربیع الاول سال دوم هجری اتفاق افتاد ولی واقدی (متوفا 207 ق.) آن را در رمضان سال اول نقل کرده است. (4)

در جنگ بدر کبری جناب حمزه رشادتهای فراوان بخرج داد. شیبیه و عتبه سرکردگان سپاه قریش به دست آن جناب کشته شدند. (5)

بنا بر نقل ابن هشام دمشقی در جنگ احد هفتاد تن از مهاجران و انصار شهید شدند و از کفار بیست و دو تن کشته شدند و بیشتر ایشان به دست جناب حمزه و حضرت علی (علیه السلام) به قتل رسیدند. (6)

مقدسی (متوفا 507 ق.) گوید هنگامی که ماه رمضان فرا رسید، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) لوایی سفید برای حمزه فرزند عبدالمطلب بست و این نخستین لوایی است که در اسلام بسته شده و او را همراه سی سوار از مهاجر و

ص 104

1-2. شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 123.

2- عیص از نواحی ساحلی بحر الاحمر میباشد و میان آنجا و مدینه چهار شب راه است واقدی، المغازی، ترجمه ص 476 و ابن سعد، الطبقات الكبرى، 63 2

3-3. همو، صص 134 و 291

4-4. ابن هشام، دمشق سیرة النبویة، 241 2 و 245 و واقدی، المغازی، 9 1.

5-5. شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 150.

6-6. همو، ص 182.

انصار روانه کرد تا راه بر کاروان قریش که از شام باز میگشت - بگیرند. سپاه ابو جهل بن هشام را به همراهی سیصد سوار دیدند؛ مجدی بن عمرو جُهَنی بین ایشان میانجی شد و سپاه جناب حمزه بازگشتند و جنگی روی نداد این نخستین سریه در اسلام بود که در راه خدا روی داد. (1)

ابن اثیر (555 - 630 ق) گوید سال دوم هجری ... غزای "ابواء" و نیز گفته شده "ودان رخ داد که میان آن دو محل شش میل (دو فرسنگ) فاصله است، پیغمبر سعد بن عباده را در مدینه جانشین خود ساخت پرچم پیغمبر را - که سفید بود - حمزه فرزند عبدالمطلب به همراه داشت. (2)

ابن خلدون گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در ماه صفر بعد از فرود به مدینه با دویست تن از یاران به قصد قریش و بنی ضمره از شهر خارج شد و سعد ابن عباده را در شهر جانشین خود ساخت تا "ودان" و "ابواء" پیش رفت؛ ولی نشانی از قریش ندید مخشی بن عمرو در راه به ایشان رسید و خواست میان آن حضرت و قومش پیمان صلح بسته شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیمان بست و به مدینه بازگشت بی آن که جنگی رخ دهد. این نخستین غزوه ای بود که پیامبر در آن شرکت داشت آن را به نام دو مکان در شش

میلی، مدینه غزوه "ودان و غزوه ابواء" میگویند. در این روز پرچم در دست حمزه فرزند عبدالمطلب بود (3)

واقدی (متوفی 207 ق). گوید حَنْظَلَه فرزند ابی عامر با جمیله دختر عبد الله بن ابی بن سلول نامزد شده بود مراسم عروسی آن دو، شب قبل از وقوع جنگ احد واقع شد. حنظله از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اجازه گرفت که آن شب را کنار همسر خود باشد؛ آن حضرت اجازه فرمود: وی پس از خواندن نماز صبح با همسر خود در آمیخت و در حالی که غسل به گردن داشت آهنگ احد کرد همسرش چهار تن از قوم خود را شاهد گرفت که به اقرار حنظله درباره ی در آمیختن او با جمیله گوش دهند. بعدها از جمیله پرسیدند برای

ص 105

1-7. مَقْدِسی، البدء و التاریخ (ترجمه) آفرینش و تاریخ، 678 2

2-8. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (ترجمه)، 127 7

3-9. ابن خلدون تاریخ ابن خلدون (ترجمه)، 408 1

چه این کار را کردی؟ گفت: در خواب دیدم که آسمان شکافته شد و حنظله در آن رفت و دوباره بهم پیوست دانستم که او شهید میشود؛ خواستم که حرفی نباشد.

جمیله به عبد الله بن حنظله باردار شد. وی بعدها همسر ثابت ابن قیس گشت و محمد بن ثابت را برای او بدنیا آورد.

حنظله سلاح برداشت و به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیوست، در حالی که آن حضرت صف ها را می آراست. همین که مشرکان پراکنده شدند، حنظله به ابوسفیان حمله ور شد و اسب او را پی کرد. اسب به زانو درآمد و ابوسفیان به زمین افتاد و فریاد برآورد ای گروه قریش منم ابوسفیان فرزند حرب حنظله می خواهد سر از تنم جدا کند. گروهی از مردان فراری قریش، صدای ابوسفیان را می شنیدند؛ ولی اعتنایی نمیکردند تا آن که اسود بن شعوب به حنظله حمله کرد و نیزه ای به او زد که کارگر افتاد حنظله برای دفاع از خود به طرف اسود برگشت؛ ولی اسود ضربه دیگری زد و او را کشت. ابوسفیان نیز پای پیاده گریخت تا آنکه به یکی از سواران قریش رسید و بر ترک او سوار شد این سخن را ابوسفیان خودش نقل کرده است. چون حنظله کشته شد پدرش که از مخالفان اسلام بود بر جسد او که میان حمزه فرزند عبد المطلب و عبد الله فرزند جحش به زمین افتاده بود گذشت وی در خطاب به پیکر فرزند خود گفت: هر چند تو را از محمد بر حذر می داشتم ولی سوگند میخورم که تو نسبت به پدر خود مردی نیکوکار بودی و در زندگی اخلاق پسندیده داشتی مرگ تو هم همراه مرگ بزرگان و گزیدگان بود خدای متعال به این کشته ی دیگر که حمزه است - و دیگر یاران محمد و به تو جزای خیر دهد! (1)

ابن سعد (متوفای 230 ق.) گوید.... روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به سوی احد حرکت کرد؛ در محل "شینخان" فرود آمد و شب را آنجا گذراند. بامداد

أُمّ سَلَمَة برای پیامبر شانه پخته شده گوسفندی را آورد که پیامبر از آن تناول فرمود: . سپس برای پیامبر آشامیدنی آورد و پیامبر از آن نوشید؛ بقیه ی آن را مردی گرفت و اندکی آشامید و بقیه را عبد الله بن جحش گرفت و آن را به تمام نوشید.

فردی گفت: کمی از این آب را باقی میگذاشتی! میدانی کجا می روی؟ گفت: آری میخواهم در حالی خدا را دیدار کنم که سیراب باشم و آن برای من خوشتر از این است که تشنه باشم خداوندگارا! از تو میخواهم که شهید شوم و مرا مثله کنند و بگویی برای چه با تو چنین کردند؟ و من بگویم در راه محبت تو و پیامبرت بوده است عبد الله بن جحش در جنگ احد شهید شد. ابو الحکم بن اُخْتَس بن شَرِیق ثقفی او را کشت. وی همراه دایی خود حمزه فرزند عبد المطلب در یک گور دفن شد. عبد الله هنگام شهادت چهل و چند سال داشت و مردی میانه بالا و دارای سر پر مو بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) میراث او را برای خرید مزرعه ای برای فرزندش در خیبر صرف کردند. (1)

نیز ابن سعد گوید در ماه جمادی الآخره که شانزدهمین ماه از هجرت بود - پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به غزوه ذوالعشیره رفت لوا را - که سپید بود - حمزه فرزند عبد المطلب بدست داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی را به نیابت خود در مدینه گماشت و با یکصد و پنجاه تن و گفته اند دویست (تن از مهاجران که خود داوطلب بودند - پای در راه نهاد. ایشان کسی را اکراه نکرد که بیرون آید سپاه تنها سی شتر داشتند که به نوبت سوار میشدند ایشان میخواستند بر کاروان قریش که از مکه به شام میرفت - راه را بگیرند. از مکه خبر رسیده بود که آن کاروان بیرون آمده است و اموال قریش در آن است چون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به "ذوالعشیره" رسید؛ چند روز قبل کاروان از آنجا گذشته بود. "ذوالعشیره از

سرزمین های بنی مُدَلِج " است و نزدیک یَنْبُع میباشد و میان مدینه و "یَنْبُع نه منزل راه است به هنگام بازگشت کاروان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای گرفتن آن روی در راه نهاد؛ کاروان راه کنار دریا را پیش گرفت و گریخت چون به قریش خبر رسید برای حفظ کاروان از مکه بیرون آمدند و در بدر با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روبروی گشتند و گروهی از قریش کشته شدند. (1)

طبری از ابن اسحاق چنین نقل میکند وقتی یهودیان (بنی قینقاع) به حکم پیغمبر خدا تسلیم شدند عبد الله بن اُبی نزد آن حضرت آمد و گفت :

ای !محمد با وابستگان من نیکی کن

زیرا یهودی های بنی قینقاع هم پیمان خزر جی ها بودند.

پیغمبر پاسخ ندادند.

باز عبد الله گفت :

ای محمد با وابستگان من نیکی کن

ولی پیغمبر از او روی بگردانیدند.

عبد الله دست در گریبان پیغمبر کرد ایشان فرمود :

مرا رها کن و خشمگین شد چنان که چهره ی ایشان تیره گشت و باز فرمود : مرا رها کن

عبد الله گفت :

به خدا رهایت نمیکنم تا با وابستگان من نیکی کنی. می خواهی چهارصد بی زره و سیصد زره پوش را که مرا در مقابل سیاه و سرخ حفظ کرده اند - در یک روز بکشی من از حوادث در امان نیستم و از آینده بیم دارم

قتاده گوید پیغمبر فرمود :

آنها را رها کنید که خدا لعنتشان کند و او را نیز با آنها لعنت کند. پس یهودیان را رها کردند و آن حضرت فرمودند : از دیار خویش

ص 108

بروند؛ و خدا اموالشان را غنیمت مسلمانان کرد آنها زمین نداشتند و کارشان زرگری بود؛ پیغمبر سلاح بسیار و لوازم زرگری از آنها گرفت و عبادة بن صامت آنها را با زن و فرزند از مدینه بیرون برد تا به ذباب (1) رسانید و گفت :

هر چه دورتر بهتر

پیغمبر ابو لبابة بن عبد المنذر را در جنگ بنی قینقاع در مدینه جانشین خویش کرده بود.

ابو جعفر گوید نخستین بار بود که پیامبر خدا خمس گرفت. ایشان یک پنجم غنایم را برای خود برداشت و چهار پنجم دیگر را به یاران خود داد. پرچم پیغمبر در جنگ بنی قینقاع سپید بود و حمزه فرزند عبد المطلب آن را حمل میکرد. (2)

ابن واضح یعقوبی مؤرخ شهیر (متوفا بعد از 292 ق.) گوید جنگ احد یک سال پس از جنگ بدر در مال شوال رخ داد. قریش گرد آمدند و برای خونخواهی کشته های خود در بدر آماده گشتند و به مالی که ابوسفیان آورده بود کمک جستند و گفتند: چیزی از آن را جز در جنگ محمد مصرف نکنید.

عباس بن عبد المطلب خبر آن ماجرا را به رسول خدا نوشت و نوشته را با مردی از جُهینَه فرستاد پیغمبر هم یاران خود را از ماجرا آگاه ساخت. مشرکان - که شماره ی آنان سه هزار تن و فرمانده آنها ابوسفیان بن حرب بود - از مکه بیرون آمدند رأی رسول خدا عدم خروج از مدینه بود؛ زیرا در خواب دیدند که شمشیر ایشان را شکافی است و شتری را برای او سر میبرند و ایشان دست خود را در زرهی محکم درآورده اند. پیامبر این خواب را چنان تعبیر کرد که جمعی از یاران ایشان کشته میشوند و مردی

ص 109

1- ذباب نام کوهی در مدینه (حموی، معجم البلدان، 3 3)

2- 13. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری (ترجمه)، 3 998

از خاندانش به شهادت میرسد و زره همان مدینه است ولی انصار گفتند: از مدینه بیرون روند

چون آن حضرت جامه‌ی جنگ پوشید انصار کار را به خود ایشان و انهادند و گفتند: از مدینه بیرون نمی‌رویم.

آن حضرت فرمود: (الآن) وَقَدْ لَبِسْتُ لَأُمَّتِي وَالنَّبِيِّ إِذَا لَبِسَ لَأُمَّتَهُ لَا يَنْزِعُهَا حَتَّى يُفَاتِلَ وَيَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، «اکنون که زره پوشیده‌ام! با اینکه پیغمبر هرگاه زرهش را بپوشد آن را در نیاورد تا نبرد کند و خدا به او پیروزی دهد

آن حضرت همراه مسلمانان که هزار تن بودند - به أحد رفتند و مشرکان هم رسیدند و نبردی سخت در گرفت؛ جناب حمزه، شیر خدا و شیر رسولش (در این جنگ کشته شد؛ وحشی غلام جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ نِيزَه اى به سوي او انداخت؛ حمزه به زمين افتاد و هند دختر عْتَبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ او را مثله کرد و جگرش را شکافت و پاره‌ای از آن را گرفت و جوید و بینی حمزه را نیز برید.

رسول خدا بر کشته شدن او سخت بی‌تابی کرد و فرمود: «لَنْ أُصَابَ بِمِثْلِكَ»، «هرگز به مصیبتی مانند مصیبت تو گرفتار نخواهم شد.» و (در نماز بر او هفتاد و پنج تکبیر گفت: در مرحله دوم (جنگ مسلمانان گریختند و رسول خدا تنها ماند و جز سه تن یعنی علی و طلحه و زُبَيرِ كَسَى با او باقی نماندند منافقان گفتند: محمد کشته شد و عبد الله بن قَمِيْهَةَ به سوي آن حضرت (سنگ انداخت که به روی مبارک ایشان اصابت کرد. بن ولید - که فرمانده میسره مشرکان بود - ناگهان از شکاف کوه بتاخت و عبد الله بن جُبَيْرِ را با گروهی از تیراندازان مسلمانان که رسول خدا آنان را بر آن شکاف گماشته بود - گشت و میان لشکر رسول خدا درآمد و شکست مسلمین از همین بود خدای متعال فرمود: ه است (إِذْ

تُصَّ عِدُونَ وَ لَا تَلُونَنَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمُ) (14)، هنگامی که سخت پا بگریز نهادید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید و پیغمبر از پشت سر، را میخواند خدا در آیه هایی از کتاب خود مسلمانان را مورد ملامت قرار داد شصت و هشت تن از مسلمانان و بیست و دو تن از مشرکان کشته سپس مشرکان بازگشتند و خدا جمع آنان را پراکنده ساخت.

مردی یهودی در مدینه به سوی برجی آمد - که زنهار در آن بودند و بر در آن ایستاد حسان بن ثابت نیز همراه زنهار. بود مرد یهودی فریاد زد

امروز جادوگری باطل گشت

سپس از برج بالا رفت. صفیه دختر عبدالمطلب بانگ زد

ای حسان به سوی او فرود آی.

وی گفت :

ای دختر عبدالمطلب خدایت رحمت کند! اگر من از کسانی بودم که با گردان در افتند همراه رسول خدا می رفتم و نبرد میکردم.

صفیه شمشیر) و گفته اند (عمودی را برگرفت و بر(فرق) یهودی نواخت و او را کشت. سپس به) (حسان گفت :

پایین برو و سلاح و جامه اش را بکن

گفت :

من به سلاح و جامه اش نیازی ندارم

گفته اند رسول خدا در روز احد برای صفیه سهمی قرار داد.

چون فردای روز احد شد رسول خدا فرمان داد که سپاهیان - با دردی که داشتند و زخم هایی که برداشته بودند به سوی شهر روند؛ این گروه همان کسانی بودند که با زخم و جراحتی که در جنگ بدانها رسید، خدا و رسولش را اجابت نمودند رسول خدا نیز به راه افتاد تا به حمراء

رسید و از آنجا به مدینه بازگشت و در راه با دشمنی برخورد نکرد. (2)

واقعی (متوفا 207 ق.) گوید وحشی برده ی دختر حارث بن عامر بود؛ برخی نیز او را برده ی جُبیر بن مُطعم دانسته اند. دختر حارث به او گفت:

پدرم در بدر کشته شد اگر بتوانی یکی از این سه تن را بکشی آزاد می شوی محمد، حمزه فرزند عبد المطلب و یا علی بن ابی طالب؛ من غیر این سه تن دیگری را هم سنگ پدرم نمی بینم

وحشی میگوید بدو گفتم:

- در مورد رسول خدا خودت هم میدانی که ممکن نیست؛ من بر او دست نخواهم یافت؛ زیرا یارانش او را تنها نمیگذارند. در مورد حمزه هم با خود گفتم: به خدا اگر او خواب هم باشد من از ترس جرأت ندارم نزدیکش شوم و بیدارش کنم ولی در مورد علی، امید موفقیت داشتم. همچنان که میان سپاه علی را میجستم او ظاهر شد متوجه شدم وی مردی آزموده و دوراندیش است و همه ی جوانب خود را می پاید. با خود گفتم: این کسی نیست که من در جستجویش باشم ناگاه متوجه حمزه شدم از پا نمی شناخت و به سپاه حمله می کرد؛ پشت سنگی کمین کردم؛ چشم حمزه کم سو بود و گرد و خاک هم چهره اش را پوشانده بود؛ سباع پسر ام انمار - که مادرش کنیز شریف بن علاج و ختنه کننده ی دختران مکی بود - راه را بر حمزه بست ... حمزه بانگ برآورد و گفت: تو نیز ای پسر برنده ی چوچوله!ها کارت به جایی رسیده است که بر ما حمله کنی؟ جلو بیا حمزه چند قدم او را با خود کشید و همین که از پای درآمد سرش

ص 112

1- حمراء الاسد موضعی در هشت میلی مدینه است و غزوه‌های به این نام در شوال سال سوم هجری اتفاق افتاد بلاذری، انساب الاشراف

را جدا کرد چنانکه گوسفند را می. کشند ناگاه متوجه من شد و به سوی من خیز برداشت؛ ولی به جایی رسید که به واسطه ی سیل، گل شده بود؛ پایش لغزید؛ همان موقع من نیزه ام را به سویش پرتاب کردم و خوشحال شدم؛ زیرا نیزه به تهیگاه او برخورد و از مثنه اش بیرون آمد. گروهی از یارانش کنار پیکر او گرد آمدند و شنیدم که او را صدا می زدند ابا عماره! ولی او پاسخ نمی داد. با خود گفتم: به خدا حتماً مرده است! آنگاه مصیبت هند را در مورد پدر و برادر و عمویش بیاد آوردم؛ چون یاران حمزه از مرگ او مطمئن شدند از گرد وی پراکنده گشتند؛ آنها مرا نمی دیدند. دویدم و شکم حمزه را دریدم و جگرش را بیرون آوردم و آن را نزد هند دختر عتبه بردم و گفتم:

- اگر قاتل پدرت را کشته باشم به من چه میدهی؟

گفت:

همه ی جامه های گران بها و زر و زیورم را

گفتم:

این جگر حمزه است. آن را از من ستاند و به دندان گزید و پاره ای از آن را جوید و سپس از دهان بیرون افکند نفهمیدم چرا نتوانست آن را ببلعد. هند جامه های گران بها و زر و زیور خود را بیرون آورد و به من داد و گفت:

- چون به مکه آمدی ده دینار برایت خواهد بود.

سپس گفت:

- جسد او را به من نشان بده نشانش دادم برخی از اعضای پیکر پاکیزه او همانند گوش ها و بینی وی را برید و از آنها دستبند و گوشواره و خلخال برای خود ساخت و با آنها به مکه آمد؛ جگر حمزه را هم با خود به مکه آورد.

ص 113

عُرْوَه از قول عبید الله بن عَدِيّ بن خیار روایت میکند که میگفت: به روزگار عثمان بن عفان در شام می‌جنگیدیم؛ نزدیک غروب به شهر "حمص" (1) رسیدیم و سراغ خانه ی وحشی را گرفتیم.

گفتند:

الآن به او دسترسی ندارید وی از حال تا به صبح شراب می‌خورد ما - که هشتاد تن بودیم - به منظور دیدار وی شب را در "حمص" ماندیم چون نماز صبح را خواندیم به خانه اش رفتیم؛ پیرمردی فرتوت شده بود؛ برایش پلاسی که فقط خودش روی آن جا میگرفت - گسترده بودند. بدو گفتیم:

- درباره ی قتل حمزه و مُسَيْلَمَه برایمان سخن گوی

خوشش نیامد و سکوت کرد

به او گفتیم:

- ما فقط به خاطر تو دیشب را اینجا مانده ایم

آنگاه وی گفت:

من برده ی جُبیر بن مُطَعِم بودم؛ چون مردم برای جنگ اُحد به راه افتادند مرا خواست و گفت:

حتماً به یاد داری که حمزه طُعَيْمَة بن عَدِيّ را روز بدر گشت و زن های ما از آن روز تاکنون در اندوهی سخت بسر برده اند؛ اگر موفق شوی حمزه را بکشی آزاد میشوی

من با سپاه بیرون آمدم و با خود چند نیزه داشتم؛ چون از کنار هند دختر عتبه گذشتم به من گفت:

ص 114

1 - Hems شهری است در سوریه بین دمشق و حلب که قریب 198,900 تن جمعیت دارد. با همین نام شهری است در کشور لیبی دارای 34,940 تن سکنه . (دکتر محمد معین فرهنگ فارسی ، 467 5

ای ابا دسمه! (ای سیه چهره) امروز باید انتقام بگیری و دلها را خنک کنی

وقتی به اُحد رسیدیم حمزه را دیدم که سخت به سپاه می تاخت و سر از پانمیشناخت زیر درختی به کمین نشستیم حمزه مرا دید و آهنگ من کرد؛ ولی همان لحظه سباع خُزاعی راه را بر او بست؛ حمزه متوجه وی شد و گفت: ای پسر برنده ی چوچوله ها کارت به آنجا رسیده است که به ما حمله کنی؟ جلوی ما حمزه به او حمله کرد و پاهایش را کشید و به زمین کوفت و او را گشت. سپس با شتاب به طرف من خیز برداشت؛ ولی جلوی پای او گل بود؛ سر خورد و به زمین افتاد؛ من نیزه را به سویش پرتاب کردم که به زیر نافش خورد و از میان دو پایش بیرون آمد؛ به این ترتیب او را کشتیم چون بر هند دختر عتبه گذشتم جامه های گران بها و زر و زیور خود را به من داد. اما در مورد مُسَیَلَمَه ما به حدیقة الموت" (1) وارد شدیم؛ تا مُسَیَلَمَه را دیدم نیزه ای به سویش پرتاب کردم. نیزه بدو خورد؛ در همان مردی از انصار هم شمشیری به او زد خدای تو داناتر است که کدامیک او را کشتیم؛ البته من شنیدم که زنی از بالای بام فریاد می زد مُسَیَلَمَه را غلام حَبَشی کشت.

عبید الله بن عدی میگوید به او گفتم:

- مرا می شناسی؟

به من نگاهی کرد و گفت:

ص 115

1- حدیقة الموت نام بوستانی در سرزمین یمامه است یاقوت حموی معجم البلدان 3 237 در برابر حدیقة الموت بوستانی بود که به مسیلمه ی دروغگو تعلق داشت و او آن را حدیقة الرحمان (بوستان خدا می نامید چون مسیلمه در همین بوستان کشته شد نام آن را به حدیقة الموت) بوستان (مرگ برگردانیدند. ابو علی مسکویه تجارب الأمم، ترجمه (1) 252) بلاذری گوید این باغ به خاطر کشته شدن افراد زیادی در آن حدیقة الموت نامیده شد. (فتوح البلدان، ص 99)

- تو پسر عَدی و عاتِکه دختر ابی العیص نیستی؟

گفتم :

- چرا.

گفت :

- به خدا سوگند، تنها یک، مرتبه زمان شیرخوارگی، تو را دیده‌ام؛ آن روز تو را از گهواره برداشتم و به مادرت دادم که شیرت بدهد. هنوز لاغری پاهایت را به خاطر دارم؛ ولی از آن تاریخ تا کنون دیگر تو را ندیده‌ام.

وحشی گفت :

- هند دو دستبند از گوهرهای ظفار دو خلخال نقره و انگشترهای نقره ای را که به انگشتان پاهایش بود به من بخشید.

صفیه دختر عبد المطلب گفت :

ما زنها در برجها و پشت بام های مدینه بودیم و در برج فارع (1)

جا داشتیم؛ حسان بن ثابت هم همراه ما بود؛ تنی چند از یهود به سوی برج ها شتافتند و ما را زیر رگبار سنگ و تیر گرفتند. من به حسان گفتم :

ای- ابن افریعه کاری بکن

گفت :

به خدا سوگند نمیتوانم؛ مگر نمیبینی که از ترس نتوانستم همراه رسول خدا به احد بروم؟!

صفیه گوید

یک یهودی شروع به بالا آمدن از برج کرد. به حسان گفتم : شمشیرت را به من بده و خودت کناری برو او این کار را کرد. من گردن آن یهودی را زدم و سرش را به طرف بقیه پرتاب کردم و آنها چون سر بریده ی او را

ص 116

1- فارغ نام برجی نزدیک باب الرحمة از درهای مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است. (سمهودی، وفاء الوفا، 2354)

دیدند، گریختند.

صَفِيَّةَ همچنين گوید.

در آغاز روز احد، همچنان که بالای برج "قارع" بودم، به میدان جنگ مینگریستم از دور نیزه ها را دیدم که پرتاب میکردند با خود گفتم: مگر دشمن نیزه هم دارد؟ در آن موقع نمیدانستم که برادرم با همین اسلحه از پای درآمد است. در آخر روز طاقت نیاوردم، بیرون آمدم و خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رساندم.

نیز صفیه گوید

همچنان که بر لب بام برج، بودم متوجه گریز اصحاب رسول خدا شدم حسان از ترس خود را به دورترین نقطه ی برج رساند؛ ولی چون دو مرتبه پیروزی اصحاب را دید به روی دیوار برج برگشت. من که شمشیر در دست داشتم - بیرون آمدم؛ چون به منطقه ی بنی حارثه رسیدم گروهی از زنه‌های انصار را دیدم که "أُمُّ أَيْمَنَ هم همراهشان بود؛ همه ی ما به دویدن پرداختیم تا به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برسیم. یاران آن حضرت پراکنده بودند. برادر زاده ام علی (علیه السلام) اولین کسی بود که دیدم؛ گفت:

-عمه جان برگرد.

برخی از جسدها کاملاً برهنه اند.

گفتم:

رسول خدا در چه حالی است؟

گفت:

خدا را شکر، سلامت است.

گفتم:

مرا راهنمایی کن تا او را ببینم او با اشاره به طوری که مشرکان متوجه نشوند، محل پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را به من نشان داد خود را نزد آن حضرت رساندم.

ایشان زخمی شده بود.

راوی گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شروع به پرس و جو درباره ی حمزه فرمود: . می گفت :

عمویم چه کرد؟ از حمزه چه خبر؟

حارث بن صیدمه برای کسب خبر رفت؛ اما دیر کرد. علی بن ابی طالب (علیه السلام) به آن منظور رفت ... علی (علیه السلام) هنگامی که به حارث رسید حمزه را کشته یافت؛ پس برگشت و به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خبر داد. رسول خدا به راه افتاد و چون کنار پیکر حمزه ،رسید فرمود :

در هیچ جا خشمگین تر از اینجا نبوده!ام

در این هنگام صفیه از دور پدیدار گشت پیامبر به زبیر فرمود :

ای زبیر! برو و مادرت را از من دور کن

کسانی مشغول کندن گور برای حمزه بودند زبیر به مادر گفت :

مادر جان! برگرد؛ برخی از جنازه ها کاملاً عریان اند.

مادر گفت :

تا رسول خدا را نبینم بر نمیگردم

ولی چون آن حضرت را دید گفت :

ای رسول خدا برادرم حمزه کجاست؟

فرمودند :

- (میان مردم.)

گفت :

تا او را نبینم بر نمی گردم.

زبیر می گوید

من مادرم را نگهداشتم تا حمزه را به خاک سپردند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

ص 118

«اگر زنده‌های ما افسرده نمی‌شدند عمویم را دفن نمی‌کردم تا خوراک مرغان هوا و درندگان شود و روز قیامت از شکم درندگان و چینه دان پرندگان محشور گردد.»

صفوان بن امیه روز جنگ احد حمزه را دید که سخت بر دشمن می‌تازد، گفت :

این کیست؟

گفتند :

- حمزه فرزند عبدالمطلب است.

گفت :

تا به امروز ندیده بودم مردی چنین بر خویشان خود بتازد.

حمزه در آن روز با پر عقابی که بر کلاه خود خود زده بود - مشخص بود

گویند چون حمزه کشته شد، صفیه دختر عبدالمطلب به جستجوی او برآمد. انصار میان او و پیکر حمزه مانع شدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند : آزادش بگذارید.

صفیه آمد و کنار پیکر حمزه نشست؛ چون او بلند می‌گریست پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هم می‌گریستند و هرگاه او آهسته گریه میکرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هم آهسته گریه میکردند. فاطمه علیها السلام دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هم می‌گریست و آن حضرت با گریه فاطمه هم می‌گریستند و می‌فرمودند : هرگز مصیبتی به بزرگی مصیبت توبه من نرسیده است، آنگاه خطاب به صفیه و فاطمه علیها السلام فرمودند :

مژده باد هم اکنون جبرئیل به من خبر داد که در آسمانهای هفتگانه نوشته اند حمزه شیر خدا و شیر رسول خداست

گویند چون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) متوجه شد که کافران مسلمانان را به شدت مثله

کرده اند؛ اندوهگین گشت و فرمود :

اگر بر قریش پیروز شوم سی تن از ایشان را مثله خواهم کرد!» پس این آیه نازل شد وَ إِنِّ عَاقِبَتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنَّ صَبْرَكُمْ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ (1) اگر عقوبت کردید، همانگونه که مورد عقوبت قرار گرفته اید متجاوز را به عقوبت رسانید و اگر صبر کنید البته آن برای شکیبایان بهتر است پس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عفو فرمود : و هرگز کسی را مثله نکرد

ابو قتاده چون اندوه شدید پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را در مورد قتل حمزه و شدن او دید ناراحت شد و همچنان که ایستاده بود، به دشنام و ناسزا گفت : ن به قریش پرداخت حضرت سه مرتبه به او فرمودند :

بنشین و آرام بگیر» بار چهارم فرمودند : «در این مورد در پیشگاه خدا از تو حساب خواهم خواست. آنگاه فرمودند : «ای ابو قتاده قریش اهل امانت اند هر کس بی مورد به آنها دشنام دهد خداوند دهانش را به خاک می مالد؛ شاید هم آن قدر زنده بمانی که اعمال و کارهای خودت را نزد اعمال و کارهای ایشان کوچک شمیری اگر قریش سرمست نمی شدند، به منزلت ایشان در پیشگاه الاهی خبر میدادم. ابو قتاده گفت :

به خدا سوگند، من وقتی رفتار آنها را با شما دیدم به خاطر خدا و رسول خدا خشمگین شدم

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

درست میگوی؛ آنها برای پیامبر خود بد خویشانی بودند!

(قبل از وقوع جنگ عبد الله بن جحش به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت :

ای رسول خدا میبینی قریش کجا فرود آمده اند؟ من از خدا و رسول او میخواهم و گفتم : خداوندگارا، تو را سوگند میدهم که چون فردا با را دشمن برخوردیم مرا بکشند و سرم را ببرند و مثله ام کنند و چون به دیدار

ص 120

تو نایل میشوم با من چنین کرده باشند آنگاه تو بگویی چرا و به خاطر چه کسی با تو چنین کرده اند؟ و من عرض کنم در راه تو ای رسول خدا! اکنون از تو میخواهم که سرپرستی اموال مرا پس از من بپذیری پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پذیرفتند. آنگاه عبد الله بن جحش به میدان رفت و چندان جنگید تا کشته شد. او را به بدترین صورت مثله کردند مسلمانان او و حمزه را در یک گور به خاک سپردند و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سرپرستی اموال او را به عهده گرفتند و برای مادرش چیزهایی در خبیر خریدند.

خواهر او "حَمَنَه" دختر جحش به احد آمد چون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را دیدند، فرمودند:

ای حَمَنَه خوددار باش

گفت:

برای چه کسی ای رسول خدا؟

فرمودند:

داییت حمزه

حَمَنَه گفت:

- (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (1) خدایش رحمت کند و پیامرزد، شهادت بر او گوارا و مبارک باد

باز پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

خوددار باش و اجر خودت را با خدا حساب کن

حَمَنَه گفت:

برای چه کسی ای رسول خدا؟

فرمودند:

«برادرت.»

ص 121

حَمْنَه گفت :

- إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. خدایش رحمت کند و بیامرزد، بهشت بر او گوارا و مبارک باد

باز پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

خوددار باش

گفت :

برای چه کسی ای رسول خدا؟

فرمودند :

مصعب بن عمیر همسرت.

حَمْنَه گفت :

وای بر اندوه من و گفته اند که گفت : وای بر بیوگی

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خطاب به حاضران فرمودند :

«شوهر برای زن منزلتی دارد که هیچ کس را چنان منزلتی نیست سپس رسول خدا به حَمْنَه گفتند :

چرا چنین گفت:ی؟

عرض کرد

ای رسول خدا! یتیم شدن فرزندان را به خاطر آوردم و وحشت مرا فراگرفت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دعا فرمودند : که خدای متعال سرپرستی نیکوکار برای آنها فراهم آورد.

حَمْنَه بعدها با طلحه بن عبید الله ازدواج کرد و محمد بن طلحه را زایید. طَلْحَه نسبت به فرزندان او بسیار مهربان و خوشرفتار بود.

حَمْنَه از زنهایی بود که در جنگ احد همراه دیگر زنها برای آب دادن به زخمی ها بیرون آمده بود

"سمیراء دختر قیس" هم - که از زنهای بنی دینار بود - همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به احد آمده بود؛ دو پسرش نَعْمَان بن عبد عمرو و "سلیم بن حارث کشته شدند و چون خبر مرگ آن دو را به او دادند گفت :

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در چه حال است؟

گفتند :

- سلامت است؛ الحمد لله همان طور که تو دوست داری سالم است.

گفت :

ایشان - را به من نشان دهید

چون آن حضرت را نشان دادند گفت :

ای رسول خدا هر مصیبتی در قبال سلامت شما ناچیز و قابل تحمّل است

آنگاه شتری برداشت و پیکر هر دو فرزند خود را بر آن نهاد و به سوی مدینه رهسپار شد عایشه در راه او را دید و پرسید چه خبر است؟

گفت :

خدا را شکر میکنم که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سلامت است و نمرده، البته خداوند گروهی از مؤمنان را به درجه شهادت رساند، (وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ 1)، (خداوند آنان را که کفر ورزیده اند، بی آن که به مالی رسیده باشند به غیظ و حسرت برگرداند و خدا [زحمت] جنگ را از مؤمنان، برداشت و خدا همواره نیرومند شکست ناپذیر است.

عایشه گفت :

اینها پیکرهای کیست؟

گفت :

- پیکر دو پسر من! پیکر بدون درنگ شتر را به راه انداخت

گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند : چه کسی از سعد بن ربیع برای من خبری

ص 123

می آورد؟ من او را دیدم که دوازده زخم نیزه خورده بود؛ سپس با دست خود به گوشه ای از دشت اشاره فرمودند .:

محمد بن مسلمه - یا به قولی اُبی بن کعب - به آن سو رفت. وی گفت :

من میان کشتگان و افتادگان در میدان مشغول شناسایی شدم؛ ناگاه به سعد بن ربیع برخوردیم که در صحرا به زمین افتاده بود. صدایش زدم پاسخم نداد. گفتم : مرا رسول خدا نزد تو فرستاده است! او به زحمت نفسی کشید و صدایی همچون صدای دم آهنگران از سینه اش خارج شد. سپس، گفت :

آیا رسول خدا زنده است؟

گفتم :

- آری و به ما خبر داد که تو دوازده زخم نیزه خورده ای

گفت :

آری دوازده زخم نیزه همه به شکمم خورده است؛ از سوی من به انصار سلام برسان و بگو شما را به خدا پیمانی را که در شب عقبه با رسول خدا بسته اید به خاطر داشته باشید اگر کسی از شما زنده باشد و رسول خدا آسیبی ببیند در پیشگاه الهی معذور نخواهید بود!

روای گفت :

من هنوز به راه نیفتاده بودم که او درگذشت برگشتم و خبر و پیام او به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عرض کردم دیدم آن حضرت رو به قبله ایستادند و دستهای خود را به طرف آسمان بلند کردند و فرمودند :

پروردگارا! سعد بن ربیع را در حالی که کاملاً از او خشنود هستی، به حضور بپذیر

گویند چون شیطان به قصد اندوهگین کردن مسلمانان، بانگ برآورد که محمد کشته شد سپاه از هر سو پا به گریز نهاد مردم از کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

می گذشتند و به ایشان توجه نمی کردند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آنان را فرامی خواند، اما آنها بدون اعتنا تا منطقه ی "مهراست" (1) گریختند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به قصد رسیدن به آنها آهنگ گردنه ی کوه کرد.

موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش نقل کرد چون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به ایشان رسیدند همه ی سپاه فدایی او بودند.

از ضَمْرَة بن سعید نیز روایت کردند که میگفت: چون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به ایشان رسیدند همه یار و یاور او گشتند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به کنار دره رسیدند؛ ولی اصحاب در کوه پراکنده بودند و درباره کشته های خود و مصیبت کشته شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت: گو می کردند.

کعب گوید من در دامنه ی کوه بودم؛ اولین کسی بودم که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را، با آنکه پوششی بسته بود شناختم و فریاد کشیدم این رسول خداست که زنده و سر پاست! ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دست خود را بر دهان نهادند و به من اشاره کردند که ساکت باشم، آنگاه جامه های جنگی مرا - که زرد رنگ بود خواستند؛ جامه های جنگی خود را کردند و آنها را پوشیدند و در حالی که به دو سعد بن عبَّادَه و سعد بن معاذ) تکیه داده بودند، بر اصحاب خود وارد شدند زره بر تن آن حضرت بود و هنگام راه رفتن کمی به جلو خم می شدند، در مواقع معمولی هم حالتشان چنین بود

همچنین گفته اند آن حضرت به طلحة بن عبید الله تکیه داده بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مجروح شده بود به طوری که آن روز نماز ظهر را نشسته گزاردند

طلحه به رسول خدا عرض کرد من هنوز نیرومندم! وی آن حضرت را از راه احد تا کنار سنگی که در راه دره ی جزارین است - حمل کرد پیامبر

ص 125

1- آبی است در کوه احد و کنار دره آن که از بارش باران در گودال های بزرگ آنجا گرد می آید و مهراست نام آن گودال هاست. سمهودی، وفاء الوفا، 2 (379)

از آن بخش کوه دورتر نرفتند طلحه کمک کرد و از همان جا نبی گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) را به بالای کوه رساند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) همراه گروهی از یاران خود که پایداری کرده بودند - همانجا ماند؛ باقیمانده سپاه وقتی این عده را دیدند پنداشتند که دشمن اند و گریختند "ابودجانه" با عمامه سرخی - که بر سر داشت به فراریها علامت داد؛ مسلمانان پیامبر را شناختند و بازگشتند

- رافع بن خدیج گوید من کنار ابو مسعود انصاری بودم. او خویشاوندان خود را - که کشته شده بودند - یاد می کرد و در باره ی آنها سخن میگفت : و از مرگ مردانی چون "سعد بن ربیع" و "خارجة بن زُهَیر" خبر می داد و اِنَّا لِلّٰهِ وَاِیَّاهُ رَاجِعُونَ) میگفت : و برای آنها رحمت و آمرزش طلب می کرد مسلمانان از یکدیگر درباره ی دوستان صمیمی خود می پرسیدند و به یکدیگر خبر میدادند برای این که اندوه ایشان زایل شود، خداوند متعال دشمن را برگرداند و مسلمان ها دشمن را بر فراز کوه و بالاتر از خود دیدند. ... مسلمانان گفت : وگویی خود را فراموش کردند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) ما را به جنگ فراخواند؛ من میدیدم که فلان و بهمان در پهنه ی کوه می گریختند. عُمر میگفت : همین که شیطان فریاد کشید «محمد کشته شد!» من مانند ماده بز کوهی آهنگ کوه کردم و از آن بالا رفتم؛ ناگاه به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رسیدم که می فرمود : «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ... (1)». محمد جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبران بودند و گذشتند

ابو سفیان در کوهپایه و بالاتر از ما بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند : حق ایشان نیست که بالاتر از ما باشند پس آنها پراکنده شدند.

ابو اسید ساعدی پسر عمه زید بن ثابت گوید پیش از این که خواب چیره شود چنان اندوهی بر ما چیره بود که هر کس قصد ما میکرد تسلیم می شدیم؛ اما چون خواب ما را فراگرفت و اندکی خوابیدیم، دو

مرتبه سپرها شاخ به شاخ شد گویی که هیچ ترس و وحشتی نبوده است.

زبیر بن عوام نیز گوید چنان خواب ما را فراگرفت که هیچ یک از ما نبود که چانه اش بر روی سینهایش نیفتاده، باشد تا این که دوباره سپرها درگیر شد. من میان خواب و بیداری بودم و شنیدم که مُعْتَب بن قشیر (1) می گوید «لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا (2)»، (اگر به فرمان ما رفتار میشد در اینجا کشته نمیشدیم در این هنگام خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:.

چون دو سپاه از یکدیگر جدا شدند، ابوسفیان تصمیم گرفت به مکه بازگردد... و سپاه (کفار از احد) کوچ کرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و مسلمانان ترسیدند که آنها قصد مدینه کنند و شهر را تاراج نمایند و زنها و بچه ها را بکشند.

پیامبر به سعد بن ابی وقاص امر "کردند برو و خبر بیاور؛ اگر دیدی بر شتران سوار شدند و اسبها را یدک کشیدند، بدان که به مکه کوچ میکنند و اگر بر اسبها سوار شدند و شتران را یدک کشیدند، بدان که آهنگ غارت مدینه را دارند سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر آهنگ مدینه کنند، به سوی ایشان خواهیم رفت و با آنها خواهیم جنگید.

سعد گوید دویدم و تصمیم گرفتم اگر چیز ترس آوری دیدم، فوری نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برگردم؛ لذا از همان ابتدا به حال دو مشرکان را تعقیب میکردم. ایشان به محل "عقیق (3) رسیدند؛ آنها را از دور زیر نظر گرفتم؛

ص 127

1- وی در زمره دوازده تنی بود که در مقابل مسجد "قبا" مسجد "ضرار" را بنا نهادند و پیامبر اسلام به فرمان پروردگار آن مسجد را خراب کرد (علامه مجلسی، بحار الأنوار 21/252)

2- 19. سوره ی آل عمران (3) 154

3- عقیق هر مسیل آبی است که سیل آن را در زمین شکافته باشد و در اینجا عقیق مدینه مقصود است و، و در آن درختان خرمازیادی وجود دارد. (بغدادی مراصد الاطلاع (2) 952 این محل به قهر فتح شد اقرب الموارد و تا مدینه ده میلی فاصله دارد. زرکلی، الاعلام، 3 و 137).

دیدم که بر شتران سوار شدند و اسبها را یدک کشیدند. با خود گفتم: این (دلیل) بازگشت به شهر خودشان است.

گوید مشرکان در "عقیق" توقفی کردند و درباره غارت مدینه به رایزنی پرداختند صفوان بن امیه گفت: شما گروهی از مسلمانها را کشتید! پس برگردید و به مدینه داخل نشوید؛ همه ی شما عایله مندید و حال پیروز هم شده اید؛ نمیدانیم بعد چه اتفاقی می افتد به علاوه روز "بدر" شما گریختید و آنها پیروز شدند ولی شما را تعقیب نکردند

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: صفوان ایشان را از غارت مدینه بازداشت. « سعد بن ابی وقاص هنگامی که فهمید مشرکان آهنگ رفتن به مکه را، دارند چون به "مُكَيِّمِن" "مُكَيِّمِن" (1) وارد شدند به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شتافت؛ ولی سیمایش افسرده بود به ایشان عرض کرد

- مشرکان آهنگ مکه کردند بر شترها سوار شدند و اسبها را یدک کشیدند

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

چه میگوی؟

سعد گفته خود را تکرار کرد

سعد گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با من خلوت کردند و پرسیدند

آیا راست میگوی؟

عرض کردم

- آری ای رسول خدا!

فرمودند:

چرا ترا افسرده میبینم؟

گفتم:

ص 128

خوش نداشتم که نزد مسلمانان از بازگشت مشرکان به مکه اظهار مسرت کنم

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

سعد مردی کار آزموده است!.....

واقدی (متوفای 207 ق.) گوید ... پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به سعد فرمودند :

«اگر دیدی که مشرکان آهنگ مدینه دارند، فقط به خودم بگو تا موجب تضعیف روحیهی مسلمانان نشود»

سعد به دنبال سپاه (کفر) رفت و چون دید که آنها بر شترها سوار شدند به سرعت بازگشت و نتوانست خودداری کند و به آواز بلند و با لحنی، شاد خبر مراجعت آنها به مکه را اعلام کرد.

ابوسفیان وقتی به مکه رسید به خانه ی خود نرفته نزد (بت) "هَبِل" رفت و بدان گفت :

مرا نعمت دادی و یاری کردی و انتقام مرا از محمد و یاران او گرفتی! آنگاه سر خود را تراشید. (1)

واقدی نیز گوید چون مشرکان احد را ترک کردند مسلمانان به جمع آوری کشتگان خود پرداختند. ... پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمان دادند هیچ یک از شهدا را غسل ندهند و فرمودند :

آنها را با خون ها و زخم هایشان کفن کنید زیرا هر که در راه خدا مجروح گردد، روز قیامت با همان جراحت برانگیخته می شود و رنگ او رنگ خون خواهد بود و بوی مشک خواهد داد.

همچنین فرمودند :

آنها را رها کنید که من در روز قیامت گواه ایشان خواهم بود.»

حمزه نخستین کسی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر او چهار تکبیر گفت :: شهیدان دیگر را هم می آوردند و کنار او می گذاشتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر حمزه و

یکایک شهیدان نماز میگزارد چنانکه هفتاد مرتبه بر حمزه نماز گزارد زیرا تعداد شهیدان هفتاد تن بود

همچنین گفته اند شهیدان را نه تن نه تن میآوردند و کنار پیکر جناب حمزه میگذاشتند که با او ده تن میشدند و بر آن پیکرها نماز خوانده می شد آنگاه نه تن را بر میداشتند ولی جنازه ی حمزه همچنان باقی میماند و نه تن دیگر را می آوردند.

و گفته اند پیامبر خدا بر آنها نه بار و هفت بار و پنج بار تکبیر میگفت : و این کار هفت مرتبه صورت گرفت.

طلحة بن عبید الله و ابن عباس و جابر بن عبد الله میگویند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هنگامی که بر کشتگان احد نماز گزاردند، فرمودند :

من گواه اینان خواهم بود.»

ابو بکر گفت :

ای رسول خدا! مگر آنها برادران ما نبودند و ما هم مانند ایشان جهاد نکردیم؟

فرمودند :

چرا ولی اولای این گروه بهره و نصیبی از این جنگ نبردند، ثانیاً نمیدانم شما بعد از من چه کارهایی خواهید کرد

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به مسلمانان خطاب فرمودند :

«گورها را خوب و وسیع بکنید دو یا سه تن را با هم در یک گور دفن کنید و هر کدام که بیشتر قرآن میدانستند زودتر به خاک بسپارید.

مسلمانان چنین کردند و هر کس قرآن بیشتر می دانست نخست در گور نهادند. از جمله ی کسانی که با هم دفن شدند، اینها هستند "عبد الله ابن عمرو بن حزام"، "عمرو بن جموح"، "خارجة بن زید"، "سعد بن ربیع"، "نعمان بن مالک" و "عبدة بن حسحاس".

چون پیکر حمزه را در گور نهادند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) امر فرمود: تا بردی بر پیکر او بکشند؛ چون آن برد را به سر حمزه میکشیدند، پاهایش بیرون میماند و چون روی پاهایش میکشیدند سر و چهره اش بیرون می افتاد؛ پس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

- چهره اش را بپوشانید و روی پاهایش بوته های اسپند بریزید

مسلمانان گریستند و گفتند:

ای وای که برای عمومی رسول خدا کفنی پیدا نمیشود

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

بزودی شهرهای بزرگ گشوده خواهد شد و مردم بدان شهرها میروند و در آنجا برای خویشاوندان خود خواهند گفت: که شما در سرزمینی خشک و بی خشک و بی آب و درخت زندگی میکنید و حال آنکه مدینه برای شما بهتر است اگر بفهمید سوگند به کسی که جان من در دست اوست هر کس بر سختی و گرفتاری مدینه شکیبیا باشد، من در روز قیامت شفیع و گواه او خواهم بود

گویند در روزگار خلافت عثمان برای عبد الرحمن بن عوف خوراک و جامه ای آوردند. او گفت:

- حمزه - یا مرد دیگری شهید شد ولی برایش کفن پیدا نمی شد. مُصعب بن عُمیر نیز شهید شد برای او هم کفنی پیدا نشد، مگر بُردی؛ گرچه هر دو تن از من بهتر بودند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر پیکر مصعب بن عُمیر عبور کرد و بدن او را تنها پوشیده در بردی دید؛ فرمود: «فراموش نمیکنم وقتی تو را در مکه می دیدم، هیچ کس جامه و سر و لباسی بهتر از تو نداشت و امروز با سر خاک آلود در بردی پوشیده شده ای پس امر کردند تا او را به خاک سپارند.

برادرش ابو الروم، عامر بن ربیع و سُوَیْب بن عمرو بن حرمه در گور

او وارد شدند و پیکر پاکش را به خاکش سپردند دند ...

بیشتر مردم پیکر شهدای خود را به مدینه بردند و آنجا دفن کردند. گروهی از شهدا در بقیع گروهی در محلی نزدیک خانه ی زید بن ثابت - که امروز بازار مدینه است و گروهی در محله ی بنی سلمه دفن شدند. مالک ابن سنان را در محل اصحاب عبا - که نزدیک دار نخله است - به خاک سپردند.

منادی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ندا داد

شهیدان- را باید به همانجا که کشته شده اند برگردانید

ولی مردم شهدای خود را دفن کرده بودند؛ در نتیجه این کار جز در مورد شماس بن عثمان مخزومی فراهم نشد؛ وی به شدت مجروح بود؛ او را به مدینه آوردند و به خانه ی عایشه همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به بردند. اُمّ سلمه همسر دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت: پسر عمومی مرا به خانه ی دیگری می‌برید

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: او را به خانه ی اُمّ سلمه ببرید.

این کار انجام شد شماس یک شبانه روز زنده بود؛ ولی نتوانست هیچ چیز بخورد و در خانه ی اُمّ سلمه . در گذشت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دستور فرمود: تا او را با لباس هایی که بر تن داشت بدون، غسل دفن کنند و بر وی نماز نگزارند. (1)

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مکرر می فرمود:

ای کاش من هم با شهیدان کوه احد [شهید میشدم. »

گویند چون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از دفن اصحاب خود فارغ شدند، اسب خود را طلبیدند و بر آن سوار شدند مسلمانان هم که غالباً زخمی بودند - همراه آن حضرت براه افتادند هیچ قبیله ای به اندازه ی بنی سلمه و بنی عبد الأشهل زخمی نداشت؛ چهارده زن هم همراه پیامبر بودند؛ چون به مدینه نزدیک شدند

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

- (به صف بایستید که خدای را ستایش کنیم

مردان در دو صف ایستادند و زنها پشت سر مردها قرار گرفتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دعا کردند و به پیشگاه الاهی چنین معروض داشتند

«خداوندگار! همه ی ستایش از آن توست! خدایا! آنچه را تو بگشایی، کسی نمیتواند آن را ببندد و بر هر که ببخشی آن را مانعی نیست؛ آنچه را تو بازداری، هیچ کس عطا کننده ی آن نیست؛ هر که را گمراه کنی، راهنمایی برایش نیست و هر که را رهنمون، شوی گمراه کننده ای برایش نیست؛ هر کس را از خود برانی هیچ کس نزدیک کننده ی او نیست و آنرا که به خود نزدیک، کنی دور کننده ای ندارد! خدایا از تو برکت و رحمت و عافیت را می طلبم! خدایا از تو فضل و بخشش را میخواهم خدایا از تو نعمت پاینده را درخواست میکنم که نه دگرگون میشود و تمامی ندارد خدایا! زنهار در روز ترس و توانگری در روز فقر را از تو می طلبم. خدایا! از شر آنچه به ما عنایت کرده ای و آنچه از ما باز داشته ای به خودت پناه میبرم! خدایا ما را مسلمان بمیران خدایا ایمان را در نظر ما محبوب کن و دلهای ما را با آن زینت بخش کفر و سرکشی و تبهکاری را برای ما ناخوشایند فرما و ما را از رهنمون شدگان قرار ده بار! خدایا کافران اهل کتاب را - که پیامبرت را تکذیب میکنند و خلق را از راه تو باز میدارند. عذاب فرمایا پروردگار بر حق پلیدی و عذاب را بر ایشان نازل فرمای آمین

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به جانب مدینه روی آوردند و در سمت راست مسیر در قبیله بنی حارثه فرود آمدند و سپس از کنار قبیله ی عبد الاشهل کردند. آنها بر شهدای خود میگریستند، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

حمزه گریه کننده ای ندارد

زن ها برای اطلاع از سلامتی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از خانه ها بیرون آمدند.

ام عامر اشهلی میگوید

ما سرگرم گریستن بر شهیدان خود بودیم که گفتند: رسول خدا تشریف آورده اند من هم بیرون دویدم چشمم به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) افتاد؛ دیدم هنوز زره بر تن دارد؛ به آن حضرت نگریستم و گفتم: ای رسول خدا در مقابل سلامت شما هر مصیبتی تحمل پذیر و اندک است

مادر سعد بن معاذ هم - که کبشه دختر عبید بن معاویه است - بیرون آمد و دوان دوان خود را به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رساند. آن حضرت سوار بر اسب ایستاده بودند و سعد بن معاذ لجام اسب را در دست داشت؛ سعد عرض کرد ای رسول خدا مادرم آمده است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: درود بر او باد

او نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمد و عرض کرد

اکنون که شما را سالم میبینم مصیبت اندک شد

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) درباره ی مرگ پسرش عمرو بن معاذ، بدو تسلیت گفتند: فرمودند: ای مادر! سعد تو را مژده باد و به خانواده شهدا هم مژده بده که جمع شهیدانشان در بهشت دوستان یکدیگرند و ایشان می توانند برای افراد خانوادگی خود شفاعت کنند از آن قبیله دوازده تن شهید شده بودند.

مادر سعد عرض کرد ای رسول خدا بسیار خوشنود شدیم از این پس کسی بر ایشان نخواهد گریست

آنگاه خطاب به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) عرض کرد ای رسول خدا برای بازماندگان دعای خیر فرمای

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین فرمودند: «اللَّهُمَّ أَذْهِبْ حُزْنَ قُلُوبِهِمْ وَاجْبُرْ مُصِيبَتَهُمْ وَأَحْسِنِ الْخَلَافَ عَلَي مَنْ خَلَفُوا»،
«خداوندا! اندوه دلهای ایشان را از میان

بیر و مصیبت آنها را جبران فرمای و بازماندگان ایشان را نکو حال کن

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به سعد بن معاذ خطاب فرمودند: ای ابا عمرو اسب مرا رها کن

او لجام اسب را رها کرد آنگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «ای ابا عمرو! زخمیهای خاندان تو زیادند و مجروحین در روز قیامت در حالی محشور می شوند که زخمشان تازه خواهد بود؛ خونی که از آن زخمها در قیامت جاری میشود رنگش به رنگ خون و بوی آن همچون بوی مشک خواهد بود اکنون هر که زخمی است در خانه ی خود قرار گیرد و زخمش را مداوا کند. من هم مایلم کسی مرا تا خانه ام همراهی نکند.

سعد این مطلب را با صدای بلند اعلان کرد که هیچ مجروحی از بنی عبد الأشهل نباید دنبال پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برود. پس، مجروحان همه در خانه های خود ماندند. آن شب تا صبح همه بیدار مانده، آتش افروختند و زخمی های خود را مداوا کردند در میان ایشان سی تن زخمی بودند.

سعد بن معاذ، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را تا خانه ی آن حضرت همراهی کرد و سپس به خانه ی خود رفت. وی سپس به همراه زنهای خانواده ی خود و دیگر، زنان به خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بازگشت زنها در فاصله میان نماز مغرب و، عشا در خانه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عزاداری کردند و گریستند.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هنگامی که به منزل رسیدند قدری استراحت کردند؛ چون از خواب برخاستند یک سوم از شب گذشته بود؛ در خانه ی خود صدای گریه شنیدند پرسیدند «چه خبر است؟»

گفته شد زنهای انصار بر حمزه میگیرند.

گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به ما فرمودند: خدای از شما و فرزندانان خشنود باشد

و امر کردند که به خانه های خود برگردیم ما - در حالی که مردانمان

همراهان بودند. در آخر شب به خانه هایمان برگشتیم از آن تاریخ، تاکنون هرگاه زنی از انصار بخواهد بر مصیبتی بگرید نخست بر حمزه می‌گرید

... پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نماز مغرب را در مدینه گزاردند. مردم اندوهگین بودند. زیرا گروهی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کشته شده و خود آن حضرت هم مجروح گردیده بودند.

عبد الله بن اُبی و منافقان هم عقیده با او، یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را سرزنش میکردند و از این پیشامد اظهار شادی مینمودند و سخنان بسیار ناپسند می‌گفتند :

عموم یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که از احد بازگشته بودند - زخمی بودند.

عبد الله بن عبد الله بن اُبی - که مجروح شده بود - تمام شب را بیدار بود و زخمهای خود را داغ می‌کرد عبد الله بن اُبی به فرزند خود میگفت: بیرون رفتن تو همراه محمد درست نبود محمد از گفت: ار من سرپیچید و حرف بچه ها را پذیرفت به خدا سوگند من از قبل این وضع را به طور کامل می‌دیدم

عبد الله به پدر گفت :

آنچه خدا برای رسول خود انجام داده است به مراتب بهتر است.

یهودیان نیز سخنان ناپسندی می‌گفتند :

آنها می‌گفتند :

- محمد فقط پادشاهی می‌خواهد هرگز پیامبری به چنین مصیبتی گرفتار نشده است او هم خودش زخمی شد و هم اصحابش کشته و زخمی گشتند

منافقان به خوار کردن اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به پرداختن و با سخنان خود ایشان را تشویق میکردند که از اطراف پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پراکنده شوند. به آنها

میگفتند :

کسانی که از شما کشته شدند اگر با ما بودند کشته نمی شدند

عمر بن خطاب این گفته را در یکی از جلسات عمومی شنید؛ به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رفت تا اجازه بگیرد از هر یهودی یا منافقی که این سخن را شنید وی را بکشد

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بدو فرمودند :

ای عُمَر! خداوند دین خود را پیروز میکند و پیامبر خود را عزیز میگرداند و انگهی یهودیان در ذمه ی ما هستند و من ایشان را بیهوده نمیکشم

عُمَر گفت :

درباره ی این منافقان چه میگویید؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

مگر آنها در ظاهر به یگانگی خدا و رسالت من شهادت نمیدهند؟ گفت :

بلی ای رسول خدا! ولی از روی ترس است و برای امان از شمشیر می باشد؛ اکنون که این گرفتاری پیش آمده ماهیت ایشان روشن شده و خداوند کینه های آنها را آشکار کرده است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

به هر حال من از کشتن بیهوده ی کسانی که به یگانگی خدا و پیامبری من شهادت میدهند نهی شده ام؛ به علاوه ای پسر خطاب! دیگر قریش بر ما چنین پیروز نمی شوند تا اینکه ما حجر الاسود را استلام کنیم گویند عبد الله بن اُبی در مسجد جای معینی داشت و آنجا را مایه شرف خود میدانست و نمیخواست آنجا را ترک کند.

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از احد بازگشتند روز جمعه برای خطبه به منبر رفتند؛

- خوشحالم که باز رسول خدا میان شماست و خداوند شما را به خاطر او گرامی داشته است؛ یاری اش کنید و اطاعتش نمایید

ولی چون وی در احد آن کار را کرده بود همین که برخاست، گروهی از مسلمانان برخاستند و گفتند :

ای دشمن خدا بنشین

ابو ایوب و عبادة بن صامت شدت بیشتری به خرج دادند؛ البته هیچ کس از مهاجران به او حمله نکرد

ابو ایوب ریش او را گرفت و عبادة بن صامت به پس گردن او زد و بدو گفتند : تو شایسته ی این مقام نیستی!

پس از برخورد آن دو با وی از روی سر و گردن مردم گریخت و از مسجد بیرون رفت و گفت :

مگر من سخن زشتی گفتم؟ خواستم کار او را محکم و استوار کنم معوذ بن عفراء او را دید و گفت : چه شده است؟

گفت : من همان طور که قبلا بر میخاستم برخاستم تا صحبتی بکنم مردانی از خویشانم برخاستند و از همه خشمگین تر "عباده" و "خالد" بن زید بودند و مرا از مسجد بیرون انداختند

گفت : برگرد تا رسول خدا برای تو آمرزش طلبد.

گفت : به خدا نمیخواهم او برایم استغفار کند

پس این آیه نازل شد وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوُوا رُؤُوسَهُمْ (1) و چون به ایشان گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرپیچی میکنند (2)

واقدی گوید جابر بن عبد الله گوید سعد بن ربیع در احد شهید شده بود؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از مراجعت از احد و رفتن به (غزوه) حمراء الاسد

برادر سعد به مدینه آمد و میراث او را تصرف کرد سعد دو دختر داشت و همسرش نیز حامله بود. هنوز احکام ارث نازل نشده بود؛ مسلمانان میراث را بر مبنای احکام دوره ی جاهلیت تقسیم میکردند. لذا عموی آن دو، دختر پس از شهادت، سعد ارث را تصرف کرد زن سعد - که بانویی دورانیش بود - در محله ی اسواف (1) سکونت داشت. وی خوراکی از نان و گوشت فراهم آورد و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را دعوت کرد.

جابر گوید پس از ادای نماز صبح حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نشسته بودیم و در باره ی واقعه ی احد سخن میگفتیم: و از شهدای خود یاد می کردیم؛ چون از سعد بن ربیع صحبت به میان آمد حضرت فرمودند: «برخیزید!»

ما که بیست تن بودیم - همراه آن حضرت برخاستیم و به اسواف رفتیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به خانه ی سعد بن ربیع وارد شد؛ ما هم به دنبال ایشان وارد شدیم دیدیم همسر سعد فاصله ی میان دو دیوار را آب پاشی و تمیز کرده و فقط حصیری گسترده است

جابر گوید به خدا سوگند نه فرش دیگری بود و نه تشک و تشکچه ای همه نشستیم و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از سعد بن ربیع برای ما سخن گفت: و بر او رحمت فرستاد و فرمود:

در آن روز دیدم که نیزه ها بر بدن او فرود می آمد تا اینکه کشته شد.»

چون زن ها این مطلب را، شنیدند، گریستند؛ چشم های پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هم اشک آلود شد و زنها را از گریستن منع فرمود: آنگاه غذا آوردند. جابر گوید مقدار غذا آن قدر بود که تنها یک یا دو تن را سیر کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دست خود را بر ظرف غذا نهادند و فرمودند:

به نام خدا بخورید

ص 139

1- اسواف نام محله ای در مدینه، نزدیک حرم مطهر نبوی یا نزدیک بقیع است. (یاقوت حموی، معجم البلدان (1 248)

همه از آن غذا خوردیم و سیر شدیم؛ و به خدا سوگند، از آن غذا چیزی کاسته نشد آنگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: این غذا را بردارید

برداشتند و برای ما خرمای تازه آوردند که نارس و نوبر بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «به نام خدا بخورید!»

خوردیم تا سیر شدیم ولی از ظرف خرما چیزی کاسته نشد. ظهر فرارسید؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، بدون آنکه نیازمند وضو گرفتن باشد، با ما نماز ظهر را گزارد آنگاه به محل خود بازگشت و مشغول صحبت شدیم. بعد از ظهر، بقیه ی همان غذا را آوردند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خوردند و، همچنان بدون نیاز به تجدید، وضو نماز عصر را گزاردند. آنگاه همسر سعد بن ربیع برخاست و گفت:

ای رسول خدا! سعد بن ربیع در احد کشته شد؛ برادرش آمد و آنچه را که از او باز مانده، بود گرفت از سعد دو فرزند باقی مانده است و چیزی ندارند و شما میدانید که زنها را در قبال مال به همسری میگیرند

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دعا کردند و از پیشگاه الهی خواستند که خدا به بازماندگان سعد خیر و برکت عنایت فرماید. آنگاه به همسر او فرمودند:

در این مورد حکمی بر من نازل نشده است؛ ولی چون به مدینه رفتم بیا تا ببینیم گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به مدینه بازگشتند و بر در خانه ی خود نشستند؛ ما هم با ایشان نشستیم. حالتی بر پیامبر عارض شد که متوجه شدیم حالت نزول وحی است؛ چهره ی آن حضرت عرق کرد به طوری که دانه های عرق همچون مروارید ظاهر گشت پس فرمودند:

- (همسر سعد بن ربیع را بیاورید

عقبه بن عمرو دنبال او رفت و او را آورد. او زنی خردمند و چابک بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

عموی بچه هایت کجاست؟

گفت :

ای- رسول خدا در خانه ی خود است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

او را نزد من بیاور

سپس فرمودند : «تو بنشین و مردی را دنبال او به محله ی بلحارث بن خزرج فرستادند. او - که خسته شده بود - حاضر شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به او فرمودند :

دو سوم میراث برادرت را به دخترانش پس بده

همسر سعد چنان بلند تکبیر گفت : که صدایش را مردمی که در مسجد بودند شنیدند

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دوباره فرمودند : یک هشتم آن را هم به همسر برادرت بپرداز و بقیه ی آن به تو تعلق دارد.

هنوز حکم ارث کودکانی که متولد نشده اند نازل نگشته بود

گویند چون مشرکان در احد بار (نخست شکست خوردند، عبد الله ابن ابی أمیة بن مغیره نخستین کسی بود که به مشرکان مکه این خبر را رساند. او که شاهد پیروزی اولیه ی مسلمانان بود - خوش نداشت به مکه رود پس به طائف رفت و خبر داد اصحاب محمد پیروز شدند و ما گریختیم؛ من هم نخستین کسی هستم که آمده ام! اما چون مشرکان، بعد از فرار اولیه دوباره به جنگ برگشتند و به پیروزی رسیدند اولین کسی که خبر پیروزی قریش و کشته شدن اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را به مکه آورد "وحشی" بود.

موسی بن شیبه ... گوید چون وحشی خبر کشته شدن یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را به مکه، آورد چهار روزه فاصله ی میان مکه و مدینه را طی کرد و از

دروازه ی جانب حُجُون (1) وارد مکه شد و با صدای بلند، چند بار فریاد کشید

ای گروه قریش مردم گرد او جمع شدند؛ آنها می ترسیدند که خبر ناگواری آورده باشد وقتی جمعیت به حد کافی جمع شد، گفت :

مژده دهید که اصحاب محمّد را کشتیم چنان کشتنی که نظیر آن در هیچ جنگی نبوده است؛ محمد را زخمی کردیم و در یک جا متوقفاش ساختیم و من خودم رئیس سپاه ایشان حمزه را گشتم.

مردم پراکنده شدند در حالی که به یکدیگر شادباش میگفتند : و اظهار مسرت میکردند جُبیر بن مُطعم وحشی را در خلوت خواست و گفت :

تو را به خدا راست میگوئی

گفت :

به خدا راست میگویم.

گفت :

تو حمزه را کشتی؟

گفت :

آری به خدا سوگند چنان نیزه ی خود را به شکمش زدم که از میان دو پایش بیرون آمد و شنیدم که هر چه او را صدا زدند پاسخ نداد. جگر او را در آوردم و با خود آوردم که تو ببینی

گفت :

اندوه زن های ما را از میان بردی و آتش دلهای ما را فرونشاندی! پس دستور داد زنهایش روغن و بوی خوش بکار برند.

معاویة بن مغیره بن ابی العاص که از مشرکان بود - از احد گریخت. او شب را نزدیک مدینه خوابید؛ صبح وارد مدینه شد و خود را به خانه ی

عثمان بن عفان رساند. در خانه را کوبید؛ امّ کلثوم دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، عثمان گفت: عثمان خانه نیست در خدمت پیامبر خداست

معاویة بن مغیره گفت:

کسی را به سراغ او بفرست تا بیاید؛ زیرا پول شتری را که اول سال از او خریده ام، آورده ام و اگر او نیاید من میروم.

امّ کلثوم کسی را به سراغ عثمان فرستاد و او آمد. همین که عثمان معاویة را دید گفت: وای بر تو خودت و مرا هلاک ساختی! چرا آمدی؟

گفت: پسر عمو جان هیچ کس از تو به من نزدیک تر و سزاوارتر نیست

عثمان او را در گوشه ی خانه جا داد و سپس به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رفت تا بلکه از آن حضرت برای معاویة امان بگیرد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هم، قبل از آمدن عثمان فرمود: ه بود

معاویة بن مغیره در مدینه است او را بجوید

مردم او را جستند ولی نیافتند بعضی گفتند: او را در خانه ی عثمان بجوید. پس، مردم به خانه ی عثمان وارد شدند و از ام کلثوم پرسیدند؛ او اشاره کرد و مردم معاویة را از زیر سه پایه ای بیرون کشیدند و به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بردند عثمان نیز نزد رسول خدا نشست بود؛ چون عثمان معاویة را در آن حال، دید به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عرض کرد سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخته است من به حضورت نرسیدم، مگر برای امان گرفتن برای او استدعا میکنم که او را به من بیخشید

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) معاویة را بدو سپردند و سه روز مهلت دادند که از مدینه برود و اگر پس از روز سوم او را یافتند، بکشند.

عثمان برای معاویة شتری خرید و زاد و توشه فراهم ساخت و گفت: حرکت کن و او حرکت کرد

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به سوی "حمراء الاسد" حرکت فرمود: عثمان هم همراه

مسلمانان بدانجا رفت معاویه سه روزی را که مهلت داشت، در مدینه ماند و روز سوم بر شتر سوار شد و حرکت کرد؛ چون به اوایل وادی عقیق رسید پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: معاویه نزدیک، ماست در جستجویش برآید. مردم به جستجوی او برآمدند معلوم شد راه را گم کرده است؛ ردّ او را گرفتند و روز چهارم پیدایش کردند زید بن حارثه و عمار یاسر - که در جستجوی او از دیگران پیشی گرفته بودند در محل "جماء" به او رسیدند. زید بن حارثه زخمی به او زد؛ عمار هم گفت:

مرا هم حقی است

او نیز به معاویه تیری زد و او کشته شد آنگاه به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برگشتند و آن حضرت را آگاه ساختند.

و گفته اند زید و عمار در منطقه ای به نام دروازه شرید در هشت میلی مدینه به معاویه رسیدند و چون او راه را گم کرده بود توانستند به او دست یابند آنها معاویه را هدف قرار دادند و زیر رگبار تیر و سنگ گرفتند تا کشته شد (1)

ص 144

- [1] ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون (ترجمه) 402 1 - 403
- [2] شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 123.
- [3] همو، صص 134 و 291
- [4] ابن هشام، دمشقى سيرة النبوية، 2 241 و 245 و واقدي، المغازى، 1 9.
- [5] شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله، ص 150.
- [6] همو، ص 182.
- [7] مَقْدِسِی، البدء و التاريخ (ترجمه) آفرینش و تاریخ، 2 678
- [8] ابن اثیر، الكامل فى التاريخ (ترجمه)، 7 127
- [9] ابن خلدون تاریخ ابن خلدون (ترجمه)، 1 408
- [10] واقدي، المغازى (ترجمه)، ص 197
- [11] ابن سعد، الطبقات الكبرى (ترجمه) 3 78 - 79
- [12] همو، 2 6
- [13] محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری (ترجمه)، 3 998
- [14] سوره ی آل عمران (3) 153
- [15] ابن واضح، یعقوبی، تاریخ یعقوبی (ترجمه) 1 406 - 408
- [16] سوره ی نحل (16) 126
- [17] سوره ی احزاب (33) 25
- [18] سوره ی آل عمران (3) 144 -
- [19] سوره ی آل عمران (3) 154
- [20] واقدي، المغازى ((ترجمه))، صص 205 - 216

[22] سورہ ی منافقون (63) 5 .

[23] واقدی، المغازی (ترجمہ)، صص 223 - 231

[24] همو، صص 241 - 245.

ص 146

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: روزی پیامبر خدا از خانه خارج شدند در حالی که شادمان بودند و میخندیدند مردم بدان حضرت عرض کردند ای رسول خدا خدای لبهای شما را خندان قرار دهد و شادمانیتان را افزون کند

پس رسول خدا (علیه السلام) فرمودند: شب و روزی نیست مگر در آن برای من از سوی خدای هدیه ای میرسد خداوندگارم در این روز برایم هدیه ای فرستاد که بسان آن را در گذشته به من ارزانی نکرده است. جبرئیل فرود آمد و از سوی خداوندگارم بر من سلام و درود رساند و گفت: ای محمد خدای عزّ و جلّ هفت تن از بنی هاشم را برگزید که بسان آنان را در میان گذشتگان نیافریده است و چون آنان را در آیندگان (نیز) نخواهد آفرید؛ ای رسول خدا و ای آقای پیامبران اولین (تن تو هستی؛ علی بن ابی طالب وصی تو و آقای اوصیاست؛ حسن و حسین دو نواده ات از آقای نوادگان اند؛ حمزه عموی تو و آقای شهیدان است؛ جعفر پسر عموی تو کسی است که در بهشت همراه فرشتگان هر کجا بخواهد پرواز میکند و قائم از شماست که وی از فرزندان علی و فاطمه و از اولاد حسین میباشد و چون عیسی بن مریم به زمین، آید پشت سر او نماز می گزارد.» (1)

نیز حضرت صادق از پدرشان از حضرت علی (علیه السلام) نقل کردند که مولا فرمود: هفت تن از ما خاندان اند که خدای عزّ و جلّ ایشان را بیافرید و

1-1. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 77 51 و 78، ح 36، از کلینی، الکافی العدة عن سهل، عن محمد بن سلیمان، عن هبثم بن أشیم، عن معاوية بن عمارة، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال خرج النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) ذات يوم وهو مستبشّرٌ يضحك سروراً. فقال له الناس أصدحك الله سيّدك يا رسول الله وزادك وهو سروراً! فقال رسول الله إنه ليس من يوم ولا ليلة إلا ولي فيهما تحفة من الله ألا وإن ربي أتحنني في يومي هذا بتحفة لم يتحنني بمثلها فيما مضى. إن جبرئيل (عليه السلام) أتاني فأقراني من ربي السلام وقال يا محمد! إن الله جلّ وعزّ اختار من بني هاشم سبعة لم يخلق مثلهم فيمن مضى ولا يخلق مثلهم فيمن بقي، أنت يا رسول الله سيّد النبيين وعلّي بن أبي طالب وصيك سيّد الوصيين والحسن والحسين سبطاك سيّد الأسيباط وحمزة عمك سيّد الشهداء وجعفر ابن عمك الطيّار في الجنة يطير مع الملائكة حيث يشاء و منكم القائم يصلي عيسى بن مريم خلفه إذا أهبطه الله إلى الأرض من ذرية علي و فاطمة و من ولد الحسين عليهم السلام.

روی زمین کسی را بسان آنان نیافریده است رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آقای اولین و آخرین و پایان بخش پیامبران از ماست و جانشین او بهترین جانشینان و دو نواده ی او حسن و حسین بهترین نوادگان و آقای شهیدان حمزه عموی پیامبر و (جعفر فرزند ابو طالب کسی که با فرشتگان پرواز میکند و قائم از ما خاندان هستند).» (1)

نیز محمد بن حنفیه فرزند برومند امیر المؤمنین میگفت: «در ما (خاندان) شش خصلت است که هیچ یک از پیشینیان و هیچ کس از آیندگان آن را برخوردار نیست؛ محمد آقای رسولان از ما (خاندان) است و علی آقای جانشینان و حمزه آقای شهیدان و حسن و حسین دو آقای بهشتیان و جعفر فرزند ابو طالب آراسته شده به دو بال که بدان دو در هر جای بهشت بخواد پرواز میکند و مهدی از این امت، است همو که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد» (2)

ابن عباس گوید روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از خانه بیرون آمدند در حالی که دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) در دست ایشان بود و می فرمودند: ای گروه انصار ای گروه بنی هاشم ای گروه فرزندان عبدالمطلب من محمد هستم منم رسول خدا و من همراه چهار تن اهل بیتم علی و حمزه و جعفر (و فاطمه) ... از خاک پاک سرشته شده ایم.» (3)

ویژگی های اخلاقی و فضایل جناب حمزه

1 - افتخار امامان به جناب حمزه

امیر المؤمنین (علیه السلام) در نامه ی خود به معاویه - که از بهترین نامه های آن حضرت است - چنین نگاشتند

«... مگر نمی بینی - نه این که بخواهم به تو خبر دهم، لیکن به عنوان شکرگزاری نعمت خداوند سخن میگویم - جمعی از مهاجران و انصار در

ص 148

1-2. همو، 275 22، ح 24، از قرب الإسناد مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ (علیه السلام) قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) «مِنَّا سَبْعَةٌ خَلَقَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ فِي الْأَرْضِ مِثْلَهُمْ؛ مِمَّا رَسُوهُ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَوَصِيَّهُ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَسِبْطُهُ خَيْرُ الْأَسْبَاطِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا وَسَيِّدُ الشُّهَدَاءِ حَمَزَةُ عُمُهُ وَمَنْ طَارَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ جَعْفَرُ وَالْقَائِمُ (علیه السلام).

2-3. همو، 280 22، ج 33 از شیخ صدوق، الخصال مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاءِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَرَّاقِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُسَدِّقِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلَمَةَ الثَّمِيرِيِّ، عَنْ عِيسَى بْنِ يُونُسَ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ زَادَانَ، عَنْ زُرِّ بْنِ حُبَيْشٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ «فِينَا سِتُّ خِصَالٍ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَنَا وَلَا تَكُونُ فِي أَحَدٍ بَعْدَنَا؛ مِنَّا مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَعَلِيُّ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَحَمَزَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْمُرْتَضَى بِالْجَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَمَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ.

3-4. همو. 274 22، ح 19 از شیخ صدوق، الامالي الْعَطَّارُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ ابْنِ أَبِي الْأَصَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْبَطَلِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) وَهُوَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! يَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمٍ يَا مَعْشَرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَنَا مُحَمَّدٌ، أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا أَنِّي خَلَقْتُ مِنْ

طَيْبَةٌ مَرْحُومَةٍ فِي أَرْبَعَةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَنَا وَعَلِيٌّ وَحَمْرَةٌ وَجَعْفَرٌ.

راه خدا شهید شدند و هر یک مقام و مرتبه ای دارند؛ اما هنگامی که شهید ما "حمزه به شهادت رسید به او سید الشهداء آقای (شهیدان گفته شد و رسول خدا او را به این مقام مخصوص گردانید و هنگام نماز بر وی (به جای پنج تکبیر هفتاد تکبیر گفت :: و مگر نمیدانی گروهی دستشان در راه خدا قطع شد که هر یک مقام و منزلتی دارند تا آنکه این ماجرا برای یکی از ما رخ داد، بدو "طیار" (پرنده در بهشت) و ذو الجناحین (صاحب دو بال) گفته شد؛ و اگر نبود که خداوند انسان را از خودستایی نهی کرده است، فضایل فراوانی را بر می شمردم که دلهای آگاه مؤمنان با آن آشناست و گوشهای شنوندگان از شنیدن آنها نفرت ندارد ... عزت و شرف دیرینه ما و برتری و فضیلت پیشین، ما نسبت به قوم، تو از این مانع شد که ما با شما آمیختگی پیدا کردیم پس ما از طایفه ی شما همسر گرفتیم و به طایفه ی شما همسر دادیم و رفتار ما با شما رفتار همپایگان بود، در حالی که شما در این رتبه نبودید؛ و کجا چنین چیزی ممکن است که شما با ما همسان باشید در صورتی که پیامبر از ماست و تکذیب کننده مقام نبوت ابو جهل از شماست؛ أسد الله (شیر خدا جناب حمزه از ماست و أسد الأَحلاف (1) شیر پیمان ها یعنی (ابو سفیان از شماست، دو سرور جوانان اهل بهشت حسن و حسین از مايند و کودکان آتش فرزندان مروان یا فرزندان عقبه بن ابی معیط از شما بهترین بانوی جهان (فاطمه) از ماست و حمالة الحطب (حمل کننده شرارهای هیزمهای آتش همسر (ابو لهب از شماست ...))(2)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به بانو فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: «شهید ما برترین شهیدان است و او عموی توست؛ و از ما خاندان کسی است که خدا برای او دو

ص 149

1- مقصود از أسد الأَحلاف ابو سفیان پدر معاویه است که قبایل عرب را برای نبرد با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گرد آورد و با آنها پیمان بست و جنگ احزاب (= جنگ خندق) را برپاساخت.

2-5. سید رضی، نهج البلاغه، نامه 28، صص 386 و 387 ألا ترى غيرَ مُخبرٍ لكَ وَ لَكِن بِنِعْمَةِ اللَّهِ أَحدثَ أَن قَوْمًا اسْتَشَدَّ هِدْوَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَلِكُلِّ فَضْلٍ حَتَّى إِذَا اسْتَشَدَّ هِدْوَا هَيْدْنَا قِيلَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ حَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عَدَدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ أَوْ لَا تَرَى أَن قَوْمًا قُطِعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِكُلِّ فَضْلٍ حَتَّى إِذَا فَعَلَ بِوَاحِدِنَا مَا فَعَلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ الطَّيَارُ فِي الْجَنَّةِ وَ ذُو الْجَنَاحِينَ وَ لَوْلَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَزَكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَمُجُّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ. فَدَعَّ عَدْلَكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ ... لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عِزَّنَا وَ لَا عَادِيَّ طَوْلِنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَنَكْحَنَا وَ أَنْكَحْنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ وَ لَسْتَ تُمْ هُنَاكَ وَ آتَى يَكُونُ ذَلِكَ وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمْ الْمُكَذِّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ همين خطبه علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22، 272، ح 14 و 78

348 - 349، ح 20

بال قرار داده که بدان دو همراه فرشتگان پرواز میکنند و او پسر عموی توست....»(1)

نیز پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به بانو فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: «شهید ما (خاندان) آقای شهیدان است و او حمزه فرزند عبد المطلب میباشد و او عموی پدر توست.»

بانو فاطمه ی زهرا عرض کرد ای رسول خدا! آیا او آقای شهیدانی است که در رکاب شما به شهادت رسیده است؟

پیامبر خدا فرمودند: «خیر بلکه او آقای شهیدان اولین و آخرین غیر از انبیا و اوصیاست و جعفر فرزند ابو طالب صاحب دو بال همان پرواز کننده در بهشت همراه فرشتگان از ما خاندان است.»(2)

حضرت ابا عبد الله حسین بن علی (علیه السلام) سید الشهداء در سلاله ی پیامبران و در زمره ی اوصیا و امامان است و جایگاه ایشان از دیگران جداست و کسی به بلندای مقام آن حضرت راه ندارد و جایگاه جناب حمزه در میان دیگر آفریدگان الهی است و نباید او را با امامان معصوم علیهم السلام هم سنگ انگاشت

ثابت بن اَبی صَفِیْهَ گوید بعد از واقعه عاشورا) حضرت سجاد (علیه السلام) به عبید الله فرزند حضرت ابا الفضل نگریست و سپس گریست و فرمود: «روزی دشوارتر بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از روز (جنگ) احد نبود؛ در آن روز عموی حمزه کشته شد و سپس روزی سخت تر از روز (جنگ) موته نبود که در آن جعفر فرزند ابو طالب کشته شد.» سپس آن حضرت (علیه السلام) فرمود: «ولی روزی چون روز حسین - که درود خدا بر او باد - نیست. در آن روز 30,000 تن گرد او را گرفتند و همه گمان میکردند از این امتاند و تمامی آنان به (ریختن خون آن حضرت به خدای عزّ و جلّ نزدیکی می جستند و آن حضرت آنان را به خدا تذکر داد ولی پند نپذیرفتند تا او را به بیداد و ستم و

ص 150

1-6. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 272، ج 17، از شیخ طوسی، الامالی المفید، عن إسماعیل بن ح یحیی، عن مُحَمَّد بن جریر الطبری، عن مُحَمَّد بن إسماعیل الصّوّاری، عن أبي الصّلتِ الهروي، عن الحسن بن الأشرف، عن قیس بن الربیع، عن الأعمش، عن عبّایة بن ربیع، عن أبي أيوب الأنصاري، عن النبي (صلی الله علیه و آله وسلم) أنه قال لفاطمة «شهيدنا أفضل الشهداء وهو عمك و منّا من جعل الله له جناحين يطير بهما مع الملائكة و هو ابن عمك الخبر.»

2-7. همو، 22 280، ح 36، از شیخ صدوق، کمال الدین ابن الولید، عن الصفار، عن ابن يزيد، عن حماد، عن ابن اذينة، عن اَبان بن ابي عیاش و ابراهیم بن عمر، عن سلیم بن قیس، عن سلمان قال قال النبي (صلی الله علیه و آله وسلم) لفاطمة شهيدنا سيد الشهداء وهو حمزة بن عبد المطلب و هو عم ابيك. « قال «يا رسول الله و هو سيد الشهداء الذين قتلوا معك؟» قال «لا، بل سيد الشهداء الأولين و الآخرين ما خلا الأنبياء و الأوصياء و جعفر بن ابي طالب ذو الجناحين الطيار في الجنة مع الملائكة.»

سپس آن حضرت (علیه السلام) فرمود: «خدا (عمویم) عباس را رحمت کند! به راستی خود را به سختی انداخت و گرفتار کرد و خود را فدای برادر خویش ساخت تا این که دو دستش قطع شد. پس خدای عزّ و جلّ به جای آن دو دست دو بال در بهشت بدو بخشید که همراه فرشتگان در بهشت پرواز کند چنان که با جعفر فرزند ابو طالب همین کار را کرد و همانا برای (عمویم عباس در نزد خدای تبارک و تعالی مقامی است که در روز بازپسین همهی شهیدان بدان غبطه میخورند.» (1)

حضرت رضا (علیه السلام) از پدرانشان از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کردند که آن حضرت فرمودند: بهترین برادران من علی است و بهترین عموهایم حمزه است و عباس برادر پدرم میباشد.» (2)

نیز حضرت صادق (علیه السلام) از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل فرمود: که آن حضرت فرمودند: «بهترین برادرانم علی بن ابی طالب است و بهترین عموهایم حمزه میباشد.» (3)

نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «ما فرزندان عبدالمطلب بزرگواران اهل بهشتایم من و حمزه سید الشهداء و جعفر صاحب دو بال و علی و فاطمه و حسن و حسین و مهدی (4)

امیر المؤمنین (علیه السلام) در گفت: وگو با اصحاب شورایی که عمر بن خطاب برای تعیین خلیفهی پس از خود گمارده بود چنین فرمود:

شما را به خدا سوگند میدهم! آیا کسی از شما عمویی چون حمزه آن شیر خدا و شیر رسول او دارد؟ گفتند: به خدا سوگند نه آن (حضرت فرمود: پس شما را به خدا سوگند میدهم در میان شما کسی برادری چون برادرم جعفر دارد که دارای دو بال به خون آغشته است و با آن در بهشت پرواز میکند؟ گفتند: به خدا سوگند نه.» (5)

1-8. همو، 22 274، ح 21، از شیخ صدوق، الامالی الهمدانی، عن علی بن ابراهیم، عن ایقظینی، عن یونس، عن ابن اسباط، عن علی بن سالم، عن ابیه، عن ثابت بن ابی صفیه قال نظر علی بن الحسین سید العابدین صلی الله علیه و آله بنی عبید الله بن عباس بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) فاستعبر ثم قال ما من یوم اشد علی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) من یوم اُحد قتل فیهِ عمه حمزه بن عبد المطلب أسد الله و أسد رسولہ و بعده یوم مؤتة قتل فیهِ ابن عمه جعفر بن ابی طالب. ثم قال (علیه السلام) ولا یوم کبوم الحسین صلی الله علیه و آله از دلف ایله ثلاثون ألف رجل یزعمون أنهم من هذه الأمة کل یتقرب إلى الله عزّ و جلّ بدمه و هو باله یدکرهم فلا یتعظون حتی قتلوه بغیا و ظلماً وعدواناً، ثم قال (علیه السلام) رحم الله العباس فلقد آثر و ابلی و فدی آخاه بنفسه حتی فطعت یداه فأبدله الله عزّ و جلّ بهما جناحین یطیر بهما مع الملائكة فی الجنة كما جعل لجعفر بن ابی طالب وإن للعباس عند الله تبارک و تعالی منزلة یغبط بها جمیع الشهداء یوم القیامة.

2-9. همو، 22 274، ح 19، از شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (علیه السلام) بإسناد التمیمی، عن الرضا، عن ابائه علیهم السلام، عن النبی صلی الله علیه و سلم أنه قال خیر اخوانی علی و خیر اعمامی حمزه و العباس صنیو ابی.

3-10. همو 22 275، ح 23، از شیخ صدوق، الامالی ابن المغیره، عن جدّه، عن جدّه، عن السکونی، عن الصادق، عن ابائه علیهم

السلام قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَحَبُّ أَعْمَامِي إِلَيَّ حَمْزَةٌ.»

4-11. همو، 22 275، ح 22، از شيخ صدوق، الامالي الطالقاني، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْحُلَوَانِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ هُدَبَةَ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادِ الْيَمَانِيِّ، عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «نَحْنُ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ رَسُولُ اللَّهِ وَ حَمْزَةٌ سَيْدُ الشَّهِدَاءِ وَ جَعْفَرٌ ذُو الْجَنَاحَيْنِ وَ عَلِيُّ وَ فَاطِمَةٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَهْدِيُّ.»

5-12. همو، 22 282 - 283، ح 42، از شيخ طوسي، الامالي جماعة، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي الطَّفِيلِ قَالَ قَالَ عَلَيْهِ يَوْمَ الشُّورَى «فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ مِثْلُ عَمِّي حَمْزَةَ أُسْدِ اللَّهِ وَ أُسْدِ رَسُولِهِ؟ قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ أُخٌ مِثْلُ أَخِي جَعْفَرِ ذِي الْجَنَاحَيْنِ مُصْرَجٍ بِالدِّمَاءِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ؟ قَالُوا اللَّهُمَّ لَا ...

اصْبَغُ بن نباته گوید در روزی که امیر المؤمنین بصره را فتح کرد، در حالی که بر استر رسول خدا سوار بود، فرمود: ای مردم آیا شما را به بهترین آفریده در روز رستاخیز (همان روزی که تمام مردم را گرد می آورد خبر بدهم.

وی در ادامه گوید ابو ایوب انصاری برخاست و عرض کرد بلی ای امیر المؤمنین ما را خبر ده چون تو حقایق را شاهدی و ما از آن غایب و پنهان

آن حضرت فرمود: «بهترین آفریدگان در روزی که خدا همه را گرد می آورد، هفت تن از فرزندان عبدالمطلب اند که فضل و برتری آنان را جز کافر انکار نمیکند و جز ستیزنده با حق دیگری با آن نمی ستیزد

اصْبَغُ چنین ادامه میدهد پس عمار یاسر - که خدای او را رحمت کند - برخاست و عرض کرد ای امیر المؤمنین آنان را نام ببر تا ایشان را بشناسیم.

آن حضرت فرمود: «بهترین آفریدگان در روزی که خدا همه را گرد می آورد فرستادگان الهی اند و محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - برترین فرستادگان است و برترین گس در میان هر امتی پس از پیامبرشان جانشین اوست تا آن که پیامبر دیگری برانگیخته شود. و آگاه باشید! جانشین محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - برترین جانشینان است و آگاه باشید برترین آفریدگان پس از جانشینان شهیدان اند و آگاه باشید! حمزه فرزند عبدالمطلب و جعفر فرزند ابوطالب برترین شهیدان هستند که برای جعفر دو بال به خون آغشته خواهد بود که بدان دو بال در بهشت پرواز میکنند و جز او به هیچ کس از این امت چنین دو بال عطا نخواهد شد و آن چیزی است که خداوند محمد را - که درود خدا بر او و خاندانش باد بدان تکریم کرد و شرافت بخشید و دو نواده، حسن و

حضرت مجتبی (علیه السلام) نیز در ضمن احتجاج بر علیه معاویه، فرمود: «از جمله ی کسانی که (دعوت رسول خدا را اجابت کردند عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر بودند این) (دو) که خدای از هر دو تن خشنود باد - به شهادت رسیدند در این جنگها افراد زیادی از یاران رسول خدا همراه این دو بودند که جان باختند ولی خدای متعال تنها حمزه را از میان ایشان آقای شهیدان خواند و فقط برای جعفر دو بال بخشید که با آن دو همراه فرشتگان هر جا که بخواهد پرواز کند و این به خاطر جایگاه (بلند) این دو نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و منزلت و نزدیکی ایشان بدان حضرت بود و رسول خدا برای حمزه از میان دیگر شهیدانی که همراه آن حضرت شهید شدند هفتاد رکعت نماز گزارد ...» (2)

علی بن هلال از پدر خود نقل میکند که گفت: بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) وارد شدم در حالی که آن حضرت در بستر بیماری بود؛ همان کسالتی که به موجب آن رحلت فرمود؛؛ بانو فاطمه طرف بالای سر آن حضرت نشسته بود. آن بانو گریست تا این که صدای گریه اش بلند شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) سر خود را به طرف آن بانو گرداند و فرمود: ای محبوب من فاطمه چه چیز تو را می گریاند؟

آن بانوی گرامی عرض کرد از تنهایی و غربت پس از شما می ترسم آن حضرت فرمود: «ای محبوب من! آیا نمیدانی خدای عزّ و جلّ بر زمین نظر کرد و از آن پدرت را برگزید و او را به رسالت خود برانگیخت. دگر بار بر زمین نظر کرد و از آن همسرت را برگزید و به من وحی فرستاد که تو را به عقد او درآورم ای فاطمه ((ما) اهل بیتی هستیم که خدای متعال هفت و یزگی به ما ارزانی کرده است که آن را نه به پیشینیان از ما داده و نه به پسینیان از ما ارزانی میکند؛ من پایان بخش پیامبران و با کرامت ترین آنان و

1-13. همو، 22 282، ح 41 از کلینی، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ الْكَلْبِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزْوَرِ الْعَنْبُوتِيِّ، عَنْ أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ الْحَنْظَلِيِّ قَالَ رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَوْمَ افْتَتَحَ الْبَصْرَةَ وَرَكِبَ بَعْلَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) ثُمَّ قَالَ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ.» فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو ثَوْبٍ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَدَّثْنَا فَإِنَّكَ كُنْتَ تَشْهَدُ وَنَعِيبُ. فَقَالَ «إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ سَبْعَةٌ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا يُنْكَرُ فَضْلَهُمْ إِلَّا كَافِرٌ وَلَا يَجُودُ بِهِ إِلَّا جَاهِدٌ. فَقَامَ عِمَارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَمِعْتُمْ لَنَا لِنَعْرِفُهُمْ. فَقَالَ «إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ الرَّسُلُ وَ إِنْ أَفْضَلَ الرَّسُلِ مُحَمَّدٌ وَإِنْ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَصِيٌّ نَبِيِّهَا حَتَّى يَدْرِكَهُ نَبِيُّهَا، أَلَا وَإِنْ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ وَصِيٌّ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله وسلم) أَلَا وَإِنْ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءُ أَلَا وَإِنْ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ حَمْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَهُ جَنَاحَانِ حَضِيْبَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ لَمْ يُنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَنَاحَانِ [جَنَاحَيْنِ صَح.] غَيْرُهُ شَيْءٌ كَرَّمَ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه و آله وسلم) وَ شَرَفَهُ وَ السَّبْطَانَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْمَهْدِيَّ (عليه السلام)»

2-14. همو، 22 283 ح 43، از شیخ طوسی، الأمالی بِإِسْمِ نَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليه السلام) فِيمَا أُحْتَجَّ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ كَانَ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمُّهُ حَمْرَةُ وَ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ فُقْتَلَا شَهِيدَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي قَتْلِي كَثِيرَةٍ مَعَهُمَا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى حَمْرَةَ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ مِنْ بَيْنِهِمْ وَ جَعَلَ لَجَعْفَرٍ جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ كَيْفَ يَشَاءُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَ ذَلِكَ لِمَكَانِهِمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مَنْزِلَتِهِمَا وَ قَرَابَتِهِمَا مِنْهُ (صلی الله علیه و آله وسلم) وَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) عَلَى حَمْرَةَ سَبْعِينَ صَلَاةً مِنْ بَيْنِ الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا مَعَهُ

محبوب ترین آفریدگان نزد خداوند عزّ و جلّ هستم و پدر تو ام. وصی و جانشین من بهترین جانشینان و محبوب ترین آنان است و او همسر توست؛ شهید ما خاندان بهترین شهیدان و محبوبترین آنان نزد خداست و او حمزه فرزند عبدالمطلب عموی پدرت و عموی شوهرت می باشد و از ما خاندان کسی است که برای او دو بال است که با آن دو همراه فرشتگان در بهشت به هر جا که خواهد پرواز میکند و (او) پسر عموی پدرت و برادر همسرت میباشد؛ و دو نواده ی این امت از ما خاندان است و آن دو فرزندان تو حسن و حسیناند و آن دو دو آقای جوانان بهشت هستند؛ و سوگند به کسی که مرا به حق برانگیخت پدر آن دو از آن دو برتر است؛ و ای فاطمه سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت مهدی این امت از نسل آن دو است ...» (1)

أصْبَغَ بِنِ بِنَاتِهِ نِيزَ كَوَيْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِهٖ مِنْ فَرْمُودٍ: «مِي خَوَاهِمِ بَرَايَتِ حَدِيثِي رَانَ قَلِّ كَنَمِ

عرض کردم

ای امیر مؤمنان چه چیز شما را از بیان آن باز میدارد؟

فرمود: «این سخن را نمیگویم جز این که دوست دارم آن را تذکر دهم سپس فرمود: آن هنگام که خدای اولین و آخرین را گرد آورد برتر از همه هفت تن از ما فرزندان عبدالمطلب بودیم. پیامبران با کرامت ترین آفریدگان اند و پیامبر ما که درود و سلام بر آنان باد - برترین پیامبران است. جانشینان پیامبران اند که بر آنان سلام باد و جانشینان برترین امت ها پس از پیامبران اند و از پیامبراناند و جانشین آن حضرت برترین جانشینان است. شهیدان برترین امتهای پس از جانشینان اند و حمزه آقای شهیدان است و جعفر صاحب دو بال است که همراه فرشتگان پرواز میکند و به یقین هیچ شهیدی که خدا بر همه آنان رحمت کند - بدان دست نیافته

ص 154

1-15. همو، 1851 و 79 عن علي بن هلال، عَنْ أَبِيهِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَهُوَ فِي الْحَالَةِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا إِذَا فَاطِمَةً عِنْدَ رَأْسِهِ فَبَكَتُ حَتَّى اِزْتَفَعَ صَوْتُهَا. فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِلَيْهَا رَأْسَهُ فَقَالَ «حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ! مَا الَّذِي يُبْكِيكِ؟» فَقَالَتْ أَخْشَى الصَّدْيَعَةَ مِنْ بَعْدِكَ.» فَقَالَ «يَا حَبِيبَتِي! أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَطَّلَعَ عَلَيَّ الْأَرْضَ اِطْلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ أَطَّلَعَ اِطْلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكَ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَنْكِحَكَ إِيَّاهُ. يَا فَاطِمَةُ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ قَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا قَبْلَنَا وَلَا يُعْطِي أَحَدًا بَعْدَنَا؛ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَكْرَمُ النَّبِيِّينَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَحَبُّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَا أَبُوكَ وَوَصِيَّتِي خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَأَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ بَعْلُكَ وَشَهِيدُنَا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَأَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ حَمْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمَّ أَبِيكَ وَعَمَّ بَعْلِكَ وَمِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَهُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِيكَ وَأَخُو بَعْلِكَ وَمِنَّا سَبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُمَا أَبْنَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَبُوهُمَا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ خَيْرٌ مِنْهُمَا يَا فَاطِمَةُ! وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ ..»

است و این کرامتی است که خدای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را بدان گرامی داشته است. سپس فرمود: « فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا * ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (1) » پس ایشان در زمره ی کسانی خواهند بود که خدا گرامیشان داشته [یعنی] با پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگانانند و آنان چه نیکو همدمانند این لطف از جانب خداست و خدا بس داناست. سپس دو نواده (یعنی) حسن و حسین اند و هفتمین تن مهدی است که درود و شادباش و اکرام الاهی بر ایشان باد - ... » (2)

2 - حمزه وزیر و برادر رضاعی پیامبر

انس بن مالک گوید همراه رسول خدا رهسپار شدم؛ ما پیاده میرفتیم تا به بقعه ی "عرقده" رسیدیم و به درخت سدر خشکیده بدون میوه ای برخوردیم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و زیر آن درخت، نشستند، به ناگاه بر آن درخت برگ روید و میوه داد و بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) سایه افکند. از دیدن این ماجرا پیامبر خدا لبخند بر لبهایش نشست و فرمود: «ای انس (برو و) علی را خبر کن من بازگشتم تا به خانه فاطمه علیها السلام رسیدم. دی-دم-ع-ل-ی (علیه السلام) غ-ذا میخورد بدو گفتم: رسول خدا را دریاب او فرمود: (امیدوارم) دعوت من به خیر باشد.

گفتم: خدا و رسولش داناترند.

انس گوید علی به راه افتاد و با سرانگشتان خود میدوید تا به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید رسول خدا او را به طرف خود خواند و در کنار خویش نشانده؛ من دیدم آن دو با یکدیگر سخن میگفتند: و می خندیدند و دیدم رخسار علی می درخشد.

وی در ادامه گوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به من فرمودند: «ای انس! ... هر که

ص 155

1-16. سوره ی نساء (4) 69 و 70

2-17. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 32 24، ح 6، از فرات بن ابراهیم، کوفی، تفسیر فرات بن ابراهیم الحسن بن علی بن بریج، مَعْنَا عَنْ أَصَبَغِ بْنِ ثَابِتَةَ قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَذْكَرَ حَدِيثًا. قُلْتُ فَمَا يَمْنَعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنْ تَذْكَرَهُ؟ فَقَالَ مَا قُلْتُ هَذَا إِلَّا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَذْكَرَهُ ثُمَّ قَالَ إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ كَانَ أَفْضَلَ لَهُمْ سَبْعَةَ مِائَةِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ الْأَنْبِيَاءُ أَكْرَمُ الْخَلْقِ وَنَبِيِّنَا أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ؛ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ أَفْضَلُ الْأُمَمِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ وَوَصِيَّهُ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ؛ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ أَفْضَلُ الْأُمَمِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ وَحَمَزَةُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَجَعْفَرُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ لَمْ يَنْحَلْهُ شَهِيدًا قَطُّ قَبْلَهُ رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَإِنَّمَا ذَلِكَ شَيْءٌ أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ). ثُمَّ قَالَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا * ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ثُمَّ السَّبْطَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمَهْدِيُّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَالْإِكْرَامُ.

میخواهد به "آدم" در دانش و به ابراهیم در وقار و به "سلیمان در حکومت و به یحیی" در زهد و به ایوب در صبر و به "اسماعیل" راستگوییاش، بنگرد باید به علی بن ابی طالب بنگرد ای انس هیچ پیامبری نیست مگر این که خدای تبارک و تعالی او را به وزیری مخصوص دارد و خدای متعال مرا به چهار تن دو تن در آسمان و دو تن در زمین مخصوص داشته است اما آن دو تن آسمانی جبرئیل و میکائیلاند و آن دو

تن زمینی علی بن ابی طالب و عمویم حمزه اند.» (1)

علامه مجلسی گوید

تبار پیامبر عبارت اند از، عَدَنان فرزند، اَدَد فرزند، زید فرزند یقدد فرزند یَقْدَم، فرزند اَلْهَمَيْسَع فرزند نَبْت فرزند قیدار، فرزند اسماعیل ... مادر آن حضرت آمنه دختر وَهَب فرزند عَبْدِ مَنَافِ، فرزند زُهْرَةَ، فرزند کلاب، فرزند، مره، فرزند کَعْب فرزند لُوی، فرزند غالب است. آن حضرت را حَلِیمَه دختر عبد الله فرزند حارث فرزند شِجَنَه سَعْدِیَه از قبیله بنی سَعْد، فرزند، بکر، فرزند هَوَازن فرزند عَبْدِ مَنَافِ فرزند زُهْرَةَ، فرزند کِلَاب فرزند مَرَه، فرزند کَعْب فرزند لُوی فرزند غالب شیر داد. چون حلیمه بیمار شد، "تُوَیْبَه" کنیز ابولهب فرزند عبد المطلب بدان حضرت شیر داد. تُوَیْبَه مسلمان مرد و فرزندش که اضافه ی شیر او را به پیامبر خدا میداد - قبل از مادر درگذشت، بیشتر تُوَیْبَه جناب حمزه را نیز شیر داده حمزه را نیز شیر داده بود لذا رسول خدا در باره ی دختر حمزه فرمود: او خواهر برادر رضاعی من است.» (2)

3 - مقامات جناب حمزه

1 - حمزه آقای شهیدان سید الشهداء» (3) برترین شهیدان افضل الشهداء (4) بهترین شهیدان خیر الشهداء» (5)، محبوب ترین شهیدان نزد خدای أَحَبُّ الشَّهَدَاءِ إِلَى اللَّهِ» (6) است.

ص 156

18-1. همو، 39 128 - 129 ، ح ، 16، از عماد الدین ،طبری بشارة المصطفى مُحَمَّدُ بْنُ الْوَهَّابِ الرَّازِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّيْسَابُورِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْفَارِسِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْبَلْخِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرٍ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) تَتَمَاشَى حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ فَإِذَا نَحْنُ بِسِدْرَةِ عَارِيَةَ لَا نَبَاتَ عَلَيْهَا. فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ تَحْتَهَا فَأَوْرَقَتِ الشَّجَرَةُ وَأَثْمَرَتْ وَاسْتَطَلَّتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَتَبَسَّمَ وَقَالَ «يَا أَنَسُ ادْخُلْ لِي عَلَيَّ.» فَعَدَوْتُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ يَتَنَاوَلُ شَيْئًا مِنَ الطَّعَامِ. قُلْتُ لَهُ أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ «لِخَيْرٍ أَدْعِي!» قُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ فَجَعَلَ عَلِيٌّ لَا يَمْسِي وَيَهْرُولُ عَلَيَّ أَطْرَافِ أَنَا مِثْلَ مِثْلَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَذَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَأَجْلَسَهُ إِلَيَّ جَنْبَهُ فَرَأَيْتُهُمَا يَتَحَدَّثَانِ وَيَضْحَكَانِ وَرَأَيْتُ وَجْهَ عَلِيِّ قَدْ اسْتَنَارَ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يَا أَنَسُ!... مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي وَقَارِهِ وَإِلَى سُلَيْمَانَ فِي قَضَائِهِ وَإِلَى يَحْيَى فِي زُهْدِهِ وَإِلَى أَيُّوبَ فِي صَبْرِهِ وَإِلَى إِسْمَاعِيلَ فِي صِدْقِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. يَا أَنَسُ! مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ خَصَّهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِوَزِيرٍ وَقَدْ خَصَّ نَبِيَّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَرْبَعَةِ اثْنَيْنِ فِي السَّمَاءِ وَاثْنَيْنِ فِي الْأَرْضِ. فَأَمَّا اللَّذَانِ فِي السَّمَاءِ فَجَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَمَّا اللَّذَانِ فِي الْأَرْضِ فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعَمِّي حَمْزَةُ.»

19-2. همو، 15 280

- 3-20. همو، 77 51 و 78، ح، 36 از کلینی الکافی و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 280، ج 33، از شیخ صدوق الخصال و سید رضی، نهج البلاغة نامه 28، صص 386 و 387
- 4-21. همو، 272 22، ح 17 از شیخ طوسی الدمالي و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 282، ح 41، از کلینی، الکافی.
- 5-22. همو، 78 51 و 79
- 6-23. همو، 78 51 و 79

2 - حمزه شیر خدا «أَسَدُ اللَّهِ» (1) و شیر رسول او «أَسَدُ رَسُولِهِ» (2) - است.

در زبان عربی برای شیر نامهای گوناگونی وجود دارد. "حیدر"، "ضرغام"، "لیث"، "أسد" و "سبع" نامهای شیر است. "ضرغام" یعنی شیر دلاور، "لیث" یعنی شیر قوی پنجه و نیرومند (3) و "حیدر" شیری است که گردنی سستبر و بازوانی نیرومند داشته باشد. (4) لفظ "أسد" و "سبع" و رغام" که مرادف یکدیگر فرض شده اند نیز همین طورند؛ در اولی یعنی اسد جنبه تهوّر و در دومی جنبه درندگی و در سومی جنبه سطوت حیوان مفترس ملحوظ گردیده است. (5)

ابو منصور عبد الملک ثعالبی (متوفی 429هـ-) ادیب و مورخ سنی گوید لقب اسد الله (یعنی شیر خداوند درباره ی علی بن ابی طالب بکار رفته و قبل از آن لقب حمزه فرزند عبد المطلب بوده است، زیرا حمزه در برخورد با دشمنان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از خود شجاعت و شهامت زیادی نشان می داد. (6)

از حضرت کاظم (علیه السلام) روایت شده که آن حضرت از پدران گرامی خود تا حضرت حسین بن علی علیهم السلام نقل فرمودند: مردی یهودی از یهودیان شام و دانشمندان ایشان که تورات و انجیل و زبور و صحف پیامبران را خوانده و به دلایل ایشان آشنا بود به مجلسی وارد شد که یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آنجا حاضر بودند و حضرت امیرالمؤمنین و ابن عباس و أبو معبد جُهَنی نیز حضور داشتند. آن یهودی ندا در داد

ای امت محمد! شما درجه و مقامی را فرونگذارید مگر آن را برای پیامبر خود قائل شدید و فضیلتی برای رسولی نماند مگر آن را برای پیامبر خود برشمردید! آیا کسی هست که به من رو کند تا سؤالاتم را از او پرسم؟ مردم سر فرو افکندند.

ص 157

1-24. سید رضی، نهج البلاغة، نامه، 28، صص 386 و 387 و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 274 22، ح 21، از شیخ صدوق الاهالی و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 282 22 - 283، ح 42 از شیخ طوسی، الأمالی.

2-25. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 274 22، ح 21 از شیخ صدوق، الامالی و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 283 22، ح 42 از شیخ طوسی، الأهلای.

3-26. ابن منظور (متوفی 711)، لسان العرب، 2 188.

4-27. همو 174 4.

5-28. دکتر سید جعفر سجادی فرهنگ معارف، اسلامی 3 1677 - 1678، از اصول رشاد 108

6-29. شناخت نامه ی علی (علیه السلام)، مجموعه مقالات 2، 47، از، ثعالبی ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب 21، ذیل «اسد الله».

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود :

- آری! خدای عزّ و جلّ به پیامبری درجه و به رسولی فضیلتی نداد . مگر همه آن را در محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) گرد آورد و بر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت به دیگر پیامبران کرامت خویش را چندین برابر افزون ساخت.

مرد یهودی گفت :

آیا تو پاسخ مرا می دهی؟

آن حضرت بدو فرمود :

- آری! امروز برای تو از فضیلت های رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چیزهایی را بیان میکنم که چشم مؤمنان بدانها روشن شود و شک شکاکان نسبت به فضایل آن حضرت زدوده گردد؟

سپس آن حضرت یکایک فضایل پیامبران را برشمرد و بالاتر از آنها را در رسول خدا نشان داد

مرد یهودی گفت :

ابراهیم خلیل (علیه السلام) فرزندش را به پهلو بر زمین خواباند و او را به پیشانی خاک افکند؟

حضرت علی (علیه السلام) فرمود :

- آری چنین بود؛ ولی ابراهیم پس از خوابانیدن فرزند، برایش قربانی فرود آمد، ولی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به بلایی سخت تر از ابراهیم گرفتار شد. آن حضرت که درود و سلام بر او و خاندانش باد - در کنار حمزه، شیر خدا و شیر رسولش و یاری کننده دیناش ایستاد در حالی که حمزه سپرده حمزه جان بود؛ و پیامبر برای او سوز و گدازی ابراز نکرد و اشکی نریخت و به جایگاه او در قلب خود و قلب خاندانش ننگریست تا آن که خدا از شکیبایی او خشنود شود؛ آن حضرت در تمام کارها فرمانبردار خداوند بود و آن حضرت فرمود : اگر صفیه (خواهرش) اندوهگین نمی شد (پیکر) او را

در همان حال رها می‌کردم تا روز رستاخیز از شکم درندگان و چینه دانه‌های پرندگان محشور شود و اگر نبود که پس از من این کار سنت میشد بدان کار دست می‌آزیدم....» (1)

چون اسیران کربلا را به شام بردند یزید بن معاویه فرمان داد منبری بیاریند و خطیبی بر فراز آن رود و از امام حسین و امیر مؤمنان علی علیهما السلام بدگویی کند و بگوید که آن دو چه کرده اند. (!! خطیب بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای الاهی را بجای آورد و سپس در باره امیر مؤمنان (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بدگویی کرد و در ستایش معاویه و یزید - که نفرین الاهی بر آن دو باد - به گزاف گویی پرداخت و هر کار نیکویی را که میشناخت، به آن دو را نسبت داد ناگاه حضرت سجاد (علیه السلام) بانگ برآورد که

ای گوینده وای بر تو! خشنودی آفریده را به عذاب الاهی ستاندی! پس جایگاه تو پر از آتش باد

سپس آن حضرت فرمود:

ای یزید به من اجازه بده تا بالای این چوبها روم و سخنانی بگویم که خشنودی خدا در آن باشد و این همنشینان اجر و پاداش برند

یزید از این کار خودداری کرد

مردم بدو گفتند:

ای امیر مؤمنان بدو اجازه بده تا بالای منبر، رود شاید از او چیزی بشنویم.

یزید پاسخ داد

اگر بر فراز منبر، رود فرود نمی‌آید تا من و خاندان ابوسفیان را بی‌آبرو کند

به یزید گفته شد

ای امیر مؤمنان چقدر او را به نیکویی بر می‌شمری

وی پاسخ داد

ص 159

1-30. همو، 10 28 - 35، ج 1، از ابو منصور، طبرسی، الاحتجاج رُوِيَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليه السلام). عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) أَنَّ يَهُودِيًّا مِنْ يَهُودِ الشَّامِ وَأَحْبَارِهِمْ كَانَ قَدْ قَرَأَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ وَصُحُفَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَعَرَفَ دَلِيلَهُمْ جَاءَ إِلَى مَجْلِسٍ فِيهِ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ مَعْبُدِ الْجُهَنِيِّ فَقَالَ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ! مَا تَرَكْتُمْ لِنَبِيِّ دَرَجَةً وَلَا لِمُرْسَلٍ فَضِيلَةً إِلَّا نَحَلْتُمُوهَا نَبِيِّكُمْ فَهَلْ تَجِيبُونِي عَمَّا أَسْأَلُكُمْ عَنْهُ؟ فَكَانَ الْقَوْمُ عَنْهُ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) نَعَمْ، مَا أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا دَرَجَةً وَلَا مَرْسَلًا فَضِيلَةً إِلَّا وَقَدْ جَمَعَهَا لِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَزَادَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله وسلم) عَلَى الْأَنْبِيَاءِ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً. فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ فَهَلْ أَنْتَ مَجِيبُنِي. قَالَ لَهُ نَعَمْ، سَأَذْكَرُ لَكَ

الْيَوْمَ مِنْ فَضَائِلِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) ما يقر الله به أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَكُونُ فِيهِ إِزَالَةٌ لِشَاكِنِ فِي فَضَائِلِهِ ... قَالَ لَهُ
الْيَهُودِيُّ فَإِنَّ هَذَا إِبْرَاهِيمَ لَا قَدْ أَضْجَعَ وَلَدَهُ وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ (عليه السلام) لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ وَ لَقَدْ أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) بَعْدَ
الإِضْجَاعِ الْفِدَاءَ وَ مُحَمَّدٌ (عليه السلام) أَصِيبَ بِأَفْجَعِ مِنْهُ فَجِيعَةً؛ إِنَّهُ وَقَفَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى عَمَّةِ حَمْرَةَ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدِ رَسُولِهِ
وَ نَاصِرِ دِينِهِ وَ قَدْ فَرَّقَ بَيْنَ رُوحِهِ وَ جَسَدِهِ فَلَمْ يُبَيِّنْ عَلَيْهِ حُرْقَةً وَ لَمْ يُفَضِّ عَلَيْهِ عَبْرَةً وَ لَمْ يَنْظُرْ إِلَى مَوْضِعِهِ مِنْ قَلْبِهِ وَ قُلُوبِ أَهْلِ بَيْتِهِ لِيَرْضَى
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِصَبْرِهِ وَ يَسْتَسْلِمَ الْأَمْرَ فِي جَمِيعِ الْفِعَالِ وَ قَالَ (صلى الله عليه وآله وسلم) لَوْ لَا أَنْ تَحْزَنَ صَفِيَّةٌ لَتَرَكْتُهُ حَتَّى يُحْشَرَ مِنْ بَطُونِ
السَّبَاعِ وَ حَوَاصِلِ الطَّيْرِ وَ لَوْ لَا أَنْ يَكُونَ سُنَّةً بَعْدِي لَفَعَلْتُ ذَلِكَ»

او از خاندانی است که دانش را به جان چشیده اند

ولی مردم پیوسته به یزید اصرار کردند تا او اجازه داد

حضرت سجاد (علیه السلام) بر فراز منبر رفت و پس از ستایش و ثنای الهی خطبه ای خواند که دیده ها گریان و قلبها هراسان گشت سپس فرمود :

ای مردم به ما خاندان شش عطا و هفت فضیلت ارزانی شده است به ما دانش و بردباری و بزرگواری و زبان رسا و شجاعت و دوستی در دلهاى مؤمنان ارزانی شده و ما بدین برتری یافتیم که پیامبر برگزیده (یعنی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) از ماست و پاکیزه و راستگوی امت (علی بن ابی طالب از ماست و (جعفر طیار از ماست و شیر خدا و شیر فرستاده اش جناب (حمزه از ماست و دو نواده ی این امت از ماست و مهدی این امت نیز از حضرت به بیان والایه‌های امیر مؤمنان پرداخت و حدود 90 فضیلت را برشمرد که شامیان هیچ یک را بیشتر نشنیده بودند. در فرجام خطبه در حالی که خود میگریست و مردم نیز سخت میگریستند، ماجرای کربلا را بیان کرد و یکایک جنایات یزیدیان را برشمرد و خود و خاندان پیامبر را به شامیان شناساند.

آن حضرت به عنوان اولین پیک حق و نخستین سفیر آسمانی برای مردم شام کشور بیزانس پیشین مقام بلند خاندان پیامبر را در گرو چند چیز دانست؛ یکی از آنها اختصاص جناب حمزه بدین خاندان بود. (1)

3- جناب حمزه آقای ساکنان بهشت است. «سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (2)

4- او هم ریشه ی پیامبر در اصل نبوت است. «مِنْ شَجَرَةِ النَّبُوَّةِ». (3)

5- حمزه برترین عمویهای پیامبر است. «خَيْرُ أَعْمَامِ النَّبِيِّ». (4)

6- وی محبوب ترین عموهای پیامبر است. «أَحَبُّ أَعْمَامِ النَّبِيِّ». (5)

7- او یاور دین پیامبر است. «نَاصِرُ دِينِهِ».

ص 160

1-31. همو، 137 45 - 139 و قَالَ صَاحِبُ الْمَنَاقِبِ وَ غَيْرُهُ رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمْرًا بِمَنْبَرٍ وَ حَطِيبٍ لِيُخْبِرَ النَّاسَ بِمَسَاوِي الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ مَا فَعَلَا فَصَّحَ عِدَّ الْحَطِيبُ الْمَنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَكْثَرَ الْوَقِيعَةَ فِي عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَطْنَبَ فِي تَقْرِيبِ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ فَذَكَرَهُمَا بِكُلِّ جَمِيلٍ. قَالَ فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ يَلِكُ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ. ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) يَا يَزِيدُ! انْزِلْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَاتَّكَلَمَ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضًا وَ لِهَؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ. قَالَ فَأَبَى يَزِيدُ عَلَيْهِ ذَلِكَ. فَقَالَ النَّاسُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ انْزِلْ لَهُ فَلْيَصَّ عِدَّ الْمَنْبَرِ فَلَعَلَّنَا نَسَمُ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَالَ إِنَّهُ إِنْ صَعِدَ لَمْ يَنْزَلْ إِلَّا بِفَضِيحَتِي وَ بِفَضِيحَةِ آلِ أَبِي سَفِيَانَ. فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا قَدَرُ مَا يُحْسِنُ هَذَا فَقَالَ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ رَفُؤُوا الْعِلْمَ رَفْؤًا. قَالَ فَلَمْ يَزَلُوا بِهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ فَصَّحَ عِدَّ الْمَنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ حَطَبَ حَطْبَةَ أَبِكَى مِنْهَا الْعِيُونَ وَ أَوْجَلَ مِنْهَا الْقُلُوبَ؛ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ! أَعْطَيْنَا سِدَّتًا وَ فَضَّلْنَا بِسَبِّعِ أَعْطَيْنَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَضَّلْنَا بِأَنَّ مَتَا النَّبِيِّ

الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ مِنَّْا الصِّدِّيقُ وَ مِنَّْا الطَّيَّارُ وَ مِنَّْا أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ مِنَّْا سِبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ ...

2-32. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 275، ح 22 از شیخ صدوق، الامالی.

3-33. همو، 23 244، ح 16، از فرات بن، ابراهیم، تفسیر فرات بن ابراهیم.

4-34. همو 22 274، ح 19، از شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (علیه السلام).

5-35. همو، 22 275، ح 23، از شیخ صدوق، الامالی.

8 - حمزه از کسانی بود که دعوت رسول خدا را پذیرفت. «مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِرَسُولِ اللَّهِ». (1)

9 - حمزه نیکوترین آفریده خداوند است. «حَمَزَةٌ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ». (2)

4 - شجاعت جناب حمزه

واقدی و مقریزی مورخان سنی گویند عتبه - از سرکردگان سپاه مشرکان در جنگ بدر - به فرزند خود گفت: ای ولید! برخیز و به جنگ برو. او برخاست و علی (علیه السلام) به سوی او شتافت؛ این دو جوان ترین افراد دو سپاه بودند؛ با هم ستیزیدند و علی (علیه السلام) او را از پا در آورد. سپس عتبه خود به میدان آمد و جناب حمزه به سوی او شتافت آن دو با هم به ستیز پرداختند و جناب حمزه او را کشت. سپس شیبیه به سوی جناب حمزه حمله ور شد و جناب عبیده بن حارث بن عبد المطلب که آن روز بزرگسال ترین یاران پیامبر خدا بود - به سوی شیبیه حمله برد شیبیه با شمشیر بر ران پای وی کوبید و ران او را قطع کرد حمزه و علی علیهما السلام به سوی شیبیه شتافتند و او را کشتند و این آیه در شأن ایشان فرود آمد هَذَا نِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي م 1381 این دو گروه دشمنان یکدیگرند که در باره خداوندگارشان با هم می ستیزند. (3)

نیز محمد بن اسحاق مورخ شهیر قرن دوم هجری گوید عتبه با عبیده ستیزید و شیبیه با جناب حمزه. حمزه شیبیه را کشت و بدو مهلت نداد که در ضربه زدن پیشی گیرد و علی (علیه السلام) نیز به ولید مهلت نداد؛ میان عبیده و عتبه ضرباتی رد و بدل شد و هر یک به دیگری جراحاتی وارد کردند. حمزه و علی با شمشیر خود به سوی عتبه شتافتند و شمشیر را بر او کوفتند و یار خویش را به صف سپاه مسلمانان منتقل کردند. (4) جناب عبیده در پی این جراحت جان سپرد. (5)

ص 161

1-36. همو، 282 22، ح 41 از کلینی، الکافی.

2-37. همو، 30736

3-39. علامه مجلسی 19 334 335 و 1، 70 از واقدی، المغازی و ابن هشام دمشق السیرة النبویة، 1 625 و محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری 2 445 و مقریزی، إمتاع الأسماع، 1 104 و ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، 2 429 و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، 334 3

4-40. همو. 190 335 و نیز ابن کثیر، البداية والنهاية. 3 273 از ابن اسحاق

5-41. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، 2 429 و ترجمه تاریخ ابن خلدون، 1 413

نیز واقدی گوید علی (علیه السلام) چنین گوید در جنگ بدر چون روز بالا آمد ما و سپاه مشرکان در هم آمیختیم؛ من دنبال مردی از سپاه مشرکان بودم؛ مردی از مشرکان بالای توده ای از ماسه با سعد بن خَیْثَمَه "میستیزید و سرانجام سعد را کشت آن مشرک زره و ساز و برگ جنگی کامل داشت و بر اسب سوار بود. وی از اسب خود فرود آمد و مرا شناخت؛ او مردی جنگاور و کارآزموده بود مرا ندا داد و گفت: ای فرزند ابی طالب به جای وسیع در بدو رو کردم و او به طرف من شتافت؛ من مردی کوتاه قد بودم و او از نظر قد و قواره بر من بلندی داشت؛ وی به سوی من حمله کرد دوست نداشتم بر من بلندی. گیرد به من گفت: ای فرزند ابی طالب از من گریختی؟ گفتم: گریزگاه فرزند شتر است! نزدیک تر است! سپس بر روی پای خود مستقر شدم؛ او نیز ایستاد و به طرف من آمد؛ چون شد ضربه ای به من زد؛ آن ضربه را با سپر رد کردم؛ شمشیرش نزدیک من در سپر نشست و از کار افتاد به سرعت بر شانه ی او ضربه ای زدم؛ تکانی خود و شمشیر من زرهش را درید؛ گمان کردم شمشیر من او را میکشد؛ ناگاه برق شمشیری را از پشت سر خود دیدم؛ سرم خود دیدم؛ سرم را فرود آوردم آن شمشیر فرود آمد و سر وی را تا داغش درید؛ وی میگفت: این ضربه را بگیر و من فرزند عبدالمطلب هستم. روی خود را برگردانیدم؛ دیدم عمویم حمزه است و کشته شده طَعِیْمَةُ بن عَدِیِّ " بود. (1)

ابو جهل از سرکردگان مشرکان و شجاعان عرب بود؛ ولی پس از ابراز اسلام جناب حمزه خوار و ذلیل گردید و دیگر نتوانست به آزارهای پیشین خود نسبت به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ادامه دهد. (2)

به جنگهایی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در آن شرکت داشتند "غزوه" و آنهایی که شخصاً در آن حاضر نبودند سریه گویند. هرگاه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برای جنگی بیرون میرفتند امیری در مدینه میگماردند و اگر خود در آن

ص 162

1- 42. واقدي، المغازی، 1 92 - 93 و همین علامه مجلسی، بحار الأنوار، 19 338 - 339

2- 43. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، 14 222 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 20 125، از واقدي، المغازی.

جنگ شرکت نمی‌کردند امیری بر لشکر می‌نهادند. مورخان تعداد غزوات را 27 جنگ و تعداد سریه‌ها را 56 مورد بیان کرده‌اند که جمع آن 83 پیکار می‌شود این عدد را روایت امام صادق و حضرت کاظم و حضرت هادی علیهم السلام تأیید میکند.

راوی گوید متوکل عباسی جعفر بن محمد (206 - 247) (1) بیمار بود. نذر کرد اگر بهبود یابد مال زیاد (= کثیر) صدقه دهد. چون از بیماری بهبود یافت از فقهای عامه حدّ زیاد = کثیر را پرسید. در پاسخ بدین سؤال میان آنان اختلاف شد برخی گفتند: یکصد هزار است برخی گفتند: ده هزار میباشد در این مورد سخنان گوناگونی بیان داشتند و در نتیجه مطلب بر متوکل مشتبه گشت مردی از ندیمان متوکل بنام "صفعان" با گستاخی و بی‌شرمی به متوکل گفت: آیا به سوی این مرد سیاه کسی را نمی‌فرستی تا از او پرسد؟ متوکل گفت: وای بر تو منظورت کیست؟ گفت: ابن‌الرضا! متوکل بدو گفت: وی زیباتر از این سخن توست. صفعان گفت: اگر پاسخ

ص 163

1- جعفر بن محمد بن هارون الرشید (206 - 247) مکنی به ابو الفضل و مشهور به المتوکل علی الله خلیفه ی عباسی، وی در بغداد متولد شد. پدرش محمد بن هارون ملقب به "المتعصم بالله" بود. متوکل پس از مرگ برادرش الواثق بالله به خلافت رسید. او چون به خلافت رسید فرمانی نوشت که بر سر منبرها خوانده شد و در آن زمان مردم را به ترک جدال در مورد حادث یا قدیم بودن قرآن امر کرد وی پایتخت دولت عباسی را از بغداد به سامرا منتقل کرد. او در سختگیری بر خاندان پیامبر زبانزد دوران بود و به شدت مردم را از زیارت مرقد سالار شهیدان منع میکرد و در سال 236 دستور داد مزار آن حضرت را با خاک یکسان کردند و آنجا را شخم زد و زراعت بر آن مزار مقدس را دستور داد در زمان او حضرت هادی از مدینه به سامرا احضار شدند در پی نفرین آن حضرت در باطن و در ظاهر به تحریک پسرش "منتصر" در محل سکونش در سامرا کشته شد. هموست که عبد الله ابن طاهر را فرمان داد تا درخت سرو کهن و معروفی را که در کاشمر بود و به اعتقاد ایرانیان کشته ی زرتشت بشمار میرفت بیفکند و بر شتران بار کند و به سامرا فرستد. عبد الله نیز چنین کرد اما قبل از آن که خلیفه آن درخت را ببیند ملازمانش وی را کشتند. بر گرفته از علی اکبر دهخدا، لغت نامه ذیل جعفر بن محمد بن هارون و دیگر منابع

پرسش تو از او بدست آمد فلان مقدار را به من بده و الا یکصد تازیانه بر من بزن متوکل سخن صغفان را پذیرفت و به جعفر بن محمود دستور داد که نزد آن حضرت رود و از اندازه مال کثیر از ایشان پرسد پرسد حضرت هادی (علیه السلام) بدو فرمودند: هشتاد است. وی عرض کرد ای مولای من متوکل علت آن خواهد پرسید آن حضرت فرمودند: خداوند می فرماید لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، و به درستی خدا شما را در جایگاه های کثیر یاری کرد ما آن جایگاهها را، شمردیم هشتاد شد. (1)

از ماه هشتم سال اول هجرت تا رمضان سال دوم هجرت یک سلسله نمایش های جنگی واقع شد که مانورهای نظامی بود و از سال دوم جنگها آغاز شد. اولین غزوه در ابواء - قریه بزرگی میان "مکر" و "مدینه" و مدفن بانو "آمنه" مادر پیامبر - و ده دیگری به نام "ودان" اتفاق افتاد. این غزوه را غزوه "ودان" نامیده اند. بعد از آن غزوه ذات العشیره" و سپس غزوه "بنی قینقاع رخ داد. جناب حمزه در این غزوه پرچمدار بود. در نخستین سرریه حمزه نام دارد - جناب حمزه امیر و فرمانده بود در غزوات یاد شده میان مسلمانان و مشرکان جنگی واقع نشد و به صلح انجامید؛ ولی عظمت جناب حمزه آشکار گشت. (2)

5 - عبادت جناب حمزه

جناب حمزه هر جمعه و شنبه را روزه میگرفت. (3)

6 - مقام حمزه در نزد خداوند

حضرت عسکری (علیه السلام) فرمودند: به امیر المؤمنین (علیه السلام) عرض شد آیا پیامبر خدا محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله وسلم) نشانه ای چون نشانه ی موسیشت. (علیه السلام) را

حضرت در پاسخ فرمودند:

ص 164

1- 44. کلینی، الکافی، 7 463، ح 21 عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَكَرَهُ قَالَ لَمَّا سَمِىَ الْمُتَوَكِّلُ نَذَرَ أَنْ يُنْصَبَ بِمَالٍ كَثِيرٍ فَلَمَّا عُوْفِي سَأَلَ الْفُقَهَاءَ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِيرِ فَخْتَلَفُوا عَلَيْهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ مِائَةٌ أَلْفٍ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ عَشْرَةٌ أَلْفٍ، فَقَالُوا فِيهِ أَقَابِيلٌ مُخْتَلِفَةٌ فَاسْتَبَه عَلَيْهِ الْأَمْرُ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ نَدْمَانِهِ يُقَالُ لَهُ صَدْفَعَانُ أَلَا تَبْعَثُ إِلَى هَذَا الْأَسْوَدِ فَتَسْأَلُ عَنْهُ؟ فَقَالَ لَهُ الْمُتَوَكِّلُ مَنْ تَعْنِي وَيَحْكُ؟ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الرِّضَا فَقَالَ لَهُ وَهُوَ يُحْسِنُ مِنْ هَذَا شَيْئًا. فَقَالَ إِنَّ أَخْرَجَكَ مِنْ هَذَا فَلِي عَلَيْكَ كَذَا وَكَذَا وَإِلَّا فَاضْرِبْنِي مِائَةً مِقْرَعَةً. فَقَالَ الْمُتَوَكِّلُ قَدْ رَضِيْتُ يَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صِدْرِي وَإِلَيْهِ وَسَلُّهُ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِيرِ. فَصَارَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) فَسَأَلَهُ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِيرِ. فَقَالَ الْكَثِيرُ ثَمَانُونَ. فَقَالَ لَهُ جَعْفَرُ يَا سَيِّدِي! إِنَّهُ يَسْأَلُنِي عَنِ الْعِلَّةِ فِيهِ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ (علیه السلام) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ) فَعَدَدْنَا تِلْكَ الْمَوَاطِنَ فَكَانَتْ ثَمَانِينَ. همین روایت شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، 23 298، ج 29606 نیز شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، 3098، ح روایت محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی ذیل همان آیه نیز همین روایت شیخ حرّ، عاملی وسائل الشیعة، 23 300، ح 29608

2- 45. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 50 162 ح 51 از ابن شهر آشوب، المناقب لآل ابي طالب. نیز روایت منقول از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) اما میرزا حسین نوری مستدرک الوسائل، 16 85 19228 - 2 از عماد الدین محمد بن علی طوسی، ثاقب المناقب، همین روایت علامه مجلسی، بحار الأنوار، 48 73، ح 100، از ابن شهر آشوب، المناقب لآل ابي طالب. نیز روایت حضرت صادق شیخ

طوسی، تهذیب الأحكام، 8 317، ح 57 نیز همین روایت شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، 23 299، ح 29607 و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 19 165، ح 7، از شیخ صدوق، معانی الأخبار 3-46. سید جواد، فاطمی شهید و برترین آنان حمزه، ص 44.

به خدایی که محمد را به حق پیامبر! کرد هیچ نشانه ای برای پیامبری از آدم (علیه السلام) تا رسول خدا نیست مگر بسان آن یا برترش برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) وجود دارد.

سپس آن حضرت یکایک این نشانه ها را برشمردند تا بدانجا که فرمودند: «(جبرئیل به پیامبر خدا) عرض کرد به گروه م از کسانی که نشانه های موسی را در تو میجویند بگو به سایه کعبه روید؛ آنجا نشانه ی موسی (علیه السلام) را خواهید دید و به زودی عمومی حمزه شما را نجات میدهد (و ای پیامبر!) به گروه چهارم و سرکرده آنها ابو جهل بگو ای ابو جهل! تو در کنار من باش؛ خبر گروه سوم به تو میرسد؛ زیرا نشانه هایی ک-ه ت-و طلبیدی نزد من واقع میشود... گروه سوم گریان آمدند و به پیامبر خدا عرض کردند شهادت میدهیم که تو فرستاده خدای جهان و آقای جمله آفریدگان هستی و علی برترین جانشینان است و خاندانت برترین خاندانهایند و یارانت بهترین یاران فرستادگان (الاهی) میباشند و امت تو بهترین امت هستند. از نشانه های تو چیزهایی را دیدیم که ابداً نمی توانیم آنها را انکار کنیم و از معجزات تو راهی جز اقرار برای ما باقی نمانده. است رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: چه دیدید؟ گفتند: ما در سایه کعبه نشسته بودیم و در کارهای خود سخن میگفتیم: و داستان تو را به سخره میگرفتیم و این که گفت: ی برای تو نشانه ای بسان نشانه موسی (علیه السلام) وجود دارد. به ناگاه (دیدیم) کعبه از جای خود برخاست و بالای سر ما قرار گرفت؛ ما در جای خود خزیدیم و نتوانستیم آن را از خود دور کنیم پس عمومی حمزه آمد و سر نیزه اش را این چنین بلند کرد و گرداند و کعبه را با تمام بزرگی اش بالای سر ما نگاه داشت و به ما گفت: خارج شوید ما از زیر آن خارج گشتیم. به ما گفت: دور شوید. و ما از آنجا دور شدیم. سپس نیزه را از زیر آن کشید و کعبه بجای خود بازگشت و قرار گرفت. ما چنین تسلیم به سویت آمدیم. (1)

ص 165

1-47. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 17 - 239 - 244، ح تفسیر الإمام (علیه السلام) بِالْإِسْنَادِ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ قِيلَ لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) هَلْ لِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله وسلم) آيَةٌ مِثْلَ آيَةِ مُوسَى (علیه السلام) فِي رَفْعِهِ الْجَبَلَ فَوْقَ رُؤُوسِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ قَبُولِ مَا أُمِرُوا بِهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) إِي وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا مِنْ آيَةٍ كَانَتْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَنْ انْتَهَى إِلَى مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله وسلم) إِلَّا وَقَدْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله وسلم) مِثْلُهَا أَوْ أَفْضَلُ مِنْهَا وَ لَقَدْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله وسلم) نَظِيرُ هَذِهِ الْآيَةِ إِلَى آيَاتِ آخَرَ ظَهَرَتْ لَهُ... قَالَ ثُمَّ جَاءَتِ الْفِرْقَةُ الثَّلَاثَةُ بَاكِينَ يَقُولُونَ نَشْهُدُ يَا مُحَمَّدُ أَنَّكَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ سَيِّدُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَ أَنَّ عَلِيًّا أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ وَ أَنَّكَ أَفْضَلُ آلِ النَّبِيِّينَ وَ صَحَابَتِكَ خَيْرُ صَحَابَةِ الْمُرْسَلِينَ وَ أَنَّ أُمَّتَكَ خَيْرُ الْأُمَّمِ أَجْمَعِينَ رَأَيْنَا مِنْ آيَاتِكَ مَا لَا مَحِيصَ لَنَا عَنْهَا وَ مِنْ مُعْجَزَاتِكَ مَا لَا مَذْهَبَ لَنَا سِوَاهَا. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) وَ مَا الَّذِي رَأَيْتُمْ؟ قَالُوا كُنَّا قُعُودًا فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ نَتَذَكَّرُ أَمْرَكَ وَ نَهْزَأُ بِخَبْرِكَ وَ أَنَّكَ ذَكَرْتَ أَنَّ لَكَ مِثْلَ آيَةِ مُوسَى (علیه السلام) فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا از نَفَعَتِ الْكَعْبَةُ عَنْ مَوْضِعِهَا وَ صَارَتْ فَوْقَ رُؤُوسِنَا فَرَكْرَكْنَا فِي مَوَاضِعِنَا وَ لَمْ تَقْدِرْ أَنْ نَرِيْمَهَا فَجَاءَ عَمَكَ حَمْرَةٌ وَ قَالَ بَرُّجُ رُمَحِهِ هَكَذَا تَحْتَهَا فَتَنَاوَلَهَا وَ احْتَبَسَهَا عَلَى عَظْمِهَا فَوَقْنَا فِي الْهَوَاءِ ثُمَّ قَالَ لَنَا اخْرُجُوا فَخَرَجْنَا مِنْ تَحْتِهَا. فَقَالَ ابْعُدُوا فَبَعَدْنَا عَنْهَا، ثُمَّ أَخْرَجَ سِنَانَ الرُّمَحِ مِنْ تَحْتِهَا فَتَزَلَّتْ إِلَى مَوْضِعِهَا وَ اسْتَقَرَّتْ فَحِثْنَاكَ بِذَلِكَ مُسْلِمِينَ.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا فرمودند: «روزی در ابطح (1) روی بازوی خود خفته بودم و علی دست راست من و جعفر دست چپ من و حمزه زیر پای من آرمیده بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فرود آمدند. من از صدای بال زدن ایشان هراسیدم و سر خود را بلند کردم شنیدم اسرافیل به جبرئیل گفت: تو و ما به سوی کدام یک از این چهار تن برانگیخته شده ایم؟ آن حضرت فرمودند: (جبرئیل) با پای خود (به من زد و گفت: به سوی این و او محمد آقای پیامبران است اسرافیل) پرسید آن دیگری کیست؟ گفت: این برادر و جانشین وی و آقای جانشینان است. سپس گفت: آن دیگری کیست؟ گفت: او جعفر فرزند ابو طالب است که برای او دو بال رنگین خواهد بود که بدان در بهشت پرواز می‌کند سپس گفت: آن دیگری کیست؟ گفت: عمومی پیامبر حمزه است و او آقای شهیدان در روز رستاخیز میباشد (2)

نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: معبود من مرا در میان سه تن از خاندانم برگزید و من آقای آنان و پروا پیشه ترین ایشان نسبت به خدا هستم و در این خودستایی نیست خدا مرا و علی و جعفر دو فرزند ابو طالب و حمزه فرزند عبدالمطلب را برگزید و ما چهار تن در ابطح "خفته بودیم و هر یک ما پیراهن خود را بر صورت خود کشیده بود علی بن ابی طالب سمت راست من و جعفر فرزند ابو طالب سمت چپ من و حمزه فرزند عبدالمطلب زیر پای من آرمیده بودند مرا جز صدای بال فرشتگان و سردی دست علی بن ابی طالب که روی سینه من افتاده بود - بیدار نکرد. دیدم) جبرئیل همراه سه فرشته فرود آمده اند یکی از آن سه فرشته به جبرئیل

1- ابطح محلی میان مکه و منی است. (یاقوت حموی، معجم البلدان، 1 74)

2- 48. همو، 18 193، ح 28، از شیخ طوسی الأهالی بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْتُ بِالْأَبْطَحِ عَلَى سَاعِدِي وَعَلِيٌّ عَنْ يَمِينِي وَجَعْفَرٌ عَنْ يَسَارِي وَحَمْزَةُ عِنْدَ رِجْلِي قَالَ فَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ فَفَرَعْتُ لِحَقِّ أَجْنِحَتِهِمْ قَالَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا إِسْرَافِيلُ يَقُولُ لِجِبْرَائِيلَ إِلَى أَيِّ الْأَرْبَعَةِ بُعِثْتَ وَبُعِثْنَا مَعَكَ؟ قَالَ فَرَكَّضَ بِرِجْلِهِ فَقَالَ إِلَى هَذَا وَهُوَ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ؛ ثُمَّ قَالَ مَنْ هَذَا الْآخَرُ؟ قَالَ هَذَا أَخُوهُ وَوَصِيُّهُ وَهُوَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ. ثُمَّ قَالَ فَمَنْ الْآخَرُ؟ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَهُ جَنَاحَانِ خَضِيبَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ. ثُمَّ قَالَ فَمَنْ الْآخَرُ؟ قَالَ عَمُّهُ حَمْزَةُ وَهُوَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

گفت: به سوی کدام یک از این چهار تن فرستاده شده ای. او با پای خود به من زد و گفت: به سوی این بدو گفت: این کیست باید آگاهی کرد گفت: این محمد آقای پیامبران است و این علی بن ابی طالب آقای جانشینان می باشد و این جعفر فرزند ابو طالب است که برای او دو بال رنگین خواهد بود که بدان دو بال در بهشت پرواز میکند و این حمزه فرزند عبد المطلب است که آقای شهیدان میباشد.» (1)

علمای عامه از پیامبر خدا نقل کرده اند که شهیدان چهار تن اند علی بن ابی طالب و جعفر و حمزه و عبیده بن حارث بن عبد المطلب. (2)

8 - یاری پیامبر

اسعد بن زرارة و ذکوان بن عبد القیس - که هر دو از خزر جیها بودند. در ایام زیارتی بیت الله به مکه رفتند. میان دو قبیله اوس و خزرج مدت طولانی جنگ بود و شب و روز آنان سلاح را بر علیه یکدیگر به زمین نمی نهادند؛ آخرین جنگ آنها روز بعثت اتفاق افتاد که اوسی ها بر علیه خزر جیها تاختند اسعد بن زراره و ذکوان در زمان عمیره رجبیه به مکه رفتند تا از مکیان بر علیه اوسی ها یاری طلبند.

اسعد بن زراره با عبته بن ربیع - از سرکردگان مکه - دوستی داشت. نزد وی رفت و بدو گفت:

میان ما و قوم خود جنگی است؛ نزد تو آمده ایم تا بر علیه آنان یاری طلبیم.

عبته گفت:

- سرزمین ما از کاشانه شما دور است و خود نیز گرفتاریم و نمی توانیم به کار دیگری پردازیم.

اسعد بدو گفت:

ص 167

1 - 49. همو، 276 22 - 277، ح 26، از علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی الحسن بن علی، عن ابیه، عن الحسن بن سعید، عن الحسن بن علوان، عن علی بن الحسن العبیدی، عن ابی هارون العبیدی، عن ربیعة السعیدی، عن حذیفة بن الیمان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الی ابي اختارني في ثلاثة من اهل بيتي وانا سيد الثلاثة واتقاهم الله ولا فخر اختارني وعلیاً وجعفر ابني ابي طالب و حمزة بن عبد المطلب كذا زقوداً بالأبطح ليس من اهل بيتي وانا سيد الثلاثة واتقاهم الله ولا فخر اختارني وعلیاً وجعفر بن ابي طالب عن يساري وحمزة بن عبد المطلب عند رجلي فما تبهني عن رقتي غير خفيف اجنحة الملائكة وبرد ذراع علي بن ابي طالب (عليه السلام) في صدري فانبهت من رقتي و جبرئيل في ثلاثة املاك يقول له احد الاملاك الثلاثة يا جبرئيل الى اي هؤلاء الاربعة اوسلت؟ فرقتني برجله فقال الى هذا. قال ومن هذا يس نفهمه؟ فقال هذا محمد سيد النبيين (صلى الله عليه وآله وسلم) وهذا علي بن ابي طالب سيد الوصيين وهذا جعفر بن ابي طالب له جناحان خضيبان يطير بهما في الجنة وهذا حمزة بن عبد المطلب سيد الشهداء.

2-50. همو، 29810

گرفتاری شما چیست؟ شما در حرم خود ساکن اید و در امنیت بسر می برید.

عتبه بدو گفت :

- مردی میان ما خروج کرده و مدعی است که فرستاده خداست. او خردهای ما را کوتاه میخواند و به الهه ی ما دشنام میدهد و جوانان ما را فاسد کرده و در اجتماع ما تفرقه افکنده است

اسعد بدو گفت :

او کیست؟

عتبه پاسخ داد

- فرزند عبد الله فرزند عبد المطلب؛ وی در شرافت از افراد متوسط و از نظر خانواده گرانقدر ترین خانواده های ماست.

اسعد و ذکوان و تمام اوسیها و خزرجیها این گفته را از یهودیان نضیر و قُرَیْظَه و قینقاع شنیده بودند که

این روزگار هنگام خروج پیامبری در مکه است که سپس به مدینه هجرت میکند و ای عرب ما به وسیله او با شما می جنگیم.

چون اسعد این سخن را از عتبه شنید سخنان یهود در قلب او دوباره تجدید شد گفت :

او کجاست؟

عتبه پاسخ داد

- در حجر (اسماعیل) [\(1\)](#) نشسته و این ایامی است که از شعب خود

ص 168

1- بخشی از خانه خدا که دیواری بر آن محیط است و قسمتی از زمین کعبه میباشد که ابراهیم پیامبر آن را جزء خانه کرد؛ ولی قریش بر روی آن بنا نساختند و فقط دور آن را سنگ چین نمودند تا معلوم باشد که از خانه است؛ لذا حجر نامیده شد. عبد الله بن زبیر در زمان استیلای بر مکه این قسمت را نیز جزء خانه کرد؛ ولی حجاج بن یوسف ثقفی آن را دوباره به صورت جاهلی درآورد بنا بر روایات اسلامی قبر هاجر مادر اسماعیل و مزار حضرت اسماعیل در همین حجر قرار دارد و تنی چند از انبیای الهی نیز اینجا مدفون اند.

بیرون می آیند؛ ولی از او کلامی نشنوی و با وی سخنی نگویی؛ زیرا وی ساحری است و با کلامش تو را سحر میکند

این ماجرا زمانی رخ داد که بنی هاشم در شعب ابو طالب محاصره بودند. اسعد به عتبه گفت :

من چه کنم؟ زیرا احرام عمره بسته ام و باید طواف خانه نمایم.

عتبه گفت :

- در گوش های خود پنبه قرار ده

أسعد داخل مسجد الحرام شد؛ در حالی که در دو گوش خود پنبه نهاده بود به طواف خانه پرداخت؛ رسول خدا همراه گروهی از بنی هاشم حجر نشسته بودند.

اسعد نگاهی گذرا بدان حضرت افکند و نظر خود را از ایشان برگرداند. هنگامی که دور دوم شد، با خود گفت :

کسی از من نادان تر نیست آیا چنین خبر مهمی در مکه روی داده است و من از آن آگاهی پیدا نکنم و دوباره به سوی قوم خود برگردم و بدیشان بگویم خبری ندارم؟!!

پس پنبه را از گوشها درآورد و دور انداخت و به رسول خدا عرض کرد

- اَنْعِمُ صَبَاحاً! (صبح بخیر!)

رسول خدا سر خود را به سوی او بلند کردند و فرمودند :

خداوند این گونه سلام را برای ما مبدل فرمود: ه و بهتر از آن را به ما ارزانی داشته است و آن سلام و شاد باش ساکنان بهشت است که گویند "السَّلَامُ عَلَیْكُمْ" سلامت و آرامش و امنیت بر شما باد! و تو بدینگونه سلام کردن نزدیک هستی یعنی آثار هدایت به آیین اسلام در تو مشاهده

می شود.

أسعد گفت :

ای! محمد مردم را به چه چیز فرامی خوانی؟

فرمودند :

- به شهادت "لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" معبودی جز خدا نیست و این که من فرستاده خدا هستم و ایشان را میخوانم که چیزی را با او شریک قرار مدهید و به پدر و مادر احسان کنید؛ و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید؛ ما شما و آنان را روزی میرسانیم؛ و به کارهای زشت - چه آشکار آن و چه پوشیده اش - نزدیک مشوید و جانی را که خدا حرام گردانیده جز به حق مکشید. اینهاست که خدا شما را به انجام دادن آن سفارش کرده است؛ باشد که بیندیشید و به مال یتیم جز به نحوی هر چه نیکوتر - نزدیک مشوید تا به حدّ رشد خود برسد و پیمانۀ و ترازو را به عدالت تمام ببیمایید هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمیکنیم و چون در داوری یا شهادت اسخن گویند دادگری کنید؛ و چون در باره ی خویشاوند شما باشد و به پیمان خدا وفا کنید اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است باشد که پند گیرید. (1)

چون اسعد این سخنان را شنید بدان حضرت عرض کرد

شهادت می دهم که معبودی جز خدا نیست و همانا تو فرستاده ی خدا هستی ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد من از اهالی یثرب از قبیله ی خزرج هستم و میان ما و برادرانمان از قبیله اوس رشته های گسسته ای است؛ مگر خدا آن را به تو پیوند زند و من کسی با عزت تر از تو را نمی. یابم همراه من مردی از قوم من است که اگر او نیز در این دین وارد شود امیدوارم خدا کار ما را به برکت تو سامان دهد و به اتمام رساند به خدا سوگند ای رسول خدا ما خبر تو را از یهود شنیده ایم و ایشان خروج تو را به ما بشارت داده اند و ما را به اوصاف تو آگاه کرده اند و امیدوارم خانه

ص 170

1- 51. سوره ی انعام (6) 151 و 152 قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ* وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و کاشانه‌ی ما خانه‌ی هجرت تو. باشد این سخنان را از یهود دانسته ایم. خدا را سپاس می‌گزارم که مرا به سوی تو هدایت کرد و به خدا سوگند نیامده بودم مگر برای عقد قرار داد بر علیه قبیله خود و خدای مرا به بهتر از آنچه به خاطرش آمده بودم رسانید.

سپس ذکوان به سوی ایشان آمد و أسعد بدو گفت :

این همان فرستاده‌ی خداست که یهود ما را به آمدنش بشارت داده اند و ویژگی هایش را برایشان گفته اند. پس ای ذکوان! تسلیم او شو!

و ذکوان تسلیم شد و هر دو به رسول خدا عرض کردند

ای رسول خدا کسی را همراه ما بفرست که قرآن را به ما بیاموزد و مردم را به دین تو دعوت کند.

رسول خدا به مُصَعَب بن عُمیر فرمان دادند که همراه أسعد (به یثرب) برود. وی جوانی نو سال و متمول و در نزد پدر و مادرش گرانقدر بود و پدر و مادرش او را بر دیگر برادران برتری میدادند و از مکه خارج نشده بود؛ بعد از اسلام آوردن مورد ستم پدر و مادر قرار گرفته و همراه رسول خدا در شعب ابوطالب زندگی میکرد و حال او تغییر یافته و به دشواری افتاده بود. وی مقدار زیادی از قرآن را آموخته بود.

أسعد و ذکوان به سوی مدینه رفتند و مُصَعَب بن عُمیر همراه ایشان رهسپار شد. ایشان در مدینه بر قوم خود فرود آمدند؛ کار رسول خدا و ماجرای او را بیان کردند و از هر جمعیتی یک یا دو تن اسلام را پذیرفتند. مُصَعَب بن عُمیر در خانه اسعد بن زراره فرود آمده بود و هر روز در مجالس خزرج حاضر میشد و ایشان را به اسلام فرامی خواند و تنها جوانانشان وی را اجابت میکردند

عبد الله بن ابی فردی با شرافت میان خزرجیها بود و دو قبیله اوس و خزرج به خاطر شرافت و سخاوتش او را پذیرفته بودند که زمامدار ایشان

شود و او را در کارهایی که میانجی لازم داشت محور کرده بودند. وی این مقام را به خاطر عدم شرکت در جنگ بعثت " بدست آورده بود؛ زیرا وی قوم خود - خزرج - را در این جنگ بر علیه اوس همراهی نکرده و گفته بود این ستمی از شما بر اوس است و شما را بر ستم یاری نمیکنم از این رو اوس و خزرج بدو خشنود بودند.

هنگامی که اسعد به مدینه رسید عبدالله از پیامی که اسعد و ذکوان آورده بودند کراهت داشت؛ زیرا گمان میکرد جایگاه خود را از دست می دهد. پس اسعد به مصعب گفت :

دایی من سعد بن معاذ از سرکردگان اوس است و مردی عاقل و با شرافت میباشد و مورد اطاعت فرزندان عمرو بن عوف است. اگر او در این دین وارد شود کار ما تمامی می پذیرد. صبر کن تا به محله ایشان رویم.

مصعب همراه اسعد به محله ی سعد بن معاذ رفت و در کنار قناتی از قناتهای ایشان نشست و گروهی از جوانان ایشان گرد او جمع شدند و او برایشان قرآن میخواند؛ این خبر به سعد بن معاذ رسید. وی به اسید بن حضیر - که از اشراف اوس بود گفت :

به من خبر دادند که ابا امامه اسعد بن زراره همراه این مرد قریشی به محله ی ما آمده است و عقاید جوانان ما را تباه میکند بدان جا برو و او را از این کار بازدار

اسید آمد و اسعد بدو نگریست و به مصعب گفت :

این مرد با شرافتی است؛ اگر در این دین وارد شود امیدوارم کار ما تمامی .پذیرد برای او در راه خدا صدقه ای بده

چون اسعد بدیشان نزدیک شد، بانگ برآورد

ای ابا امامه دایی ات به تو میگوید با آن خبری که از تو به ما رسیده است سوی ما نیا و جوانان ما را تباه مکن و از قبیله اوس بر جان خود

بترس.

مصعب (بدو) گفت :

آیا مینشینی تا دین خود را بر تو عرضه کنیم؟ اگر دوست داشتی در دین ما درآ و اگر ناخوشایند تو بود آنچه مورد کراهتات باشد از تو باز می داریم

أسید نشست و مُصعب سوره ای از قرآن را برای وی تلاوت کرد.

أسید گفت :

شما وقتی در این دین وارد میشوید چه میکنید؟

وی گفت :

غُسل میکنیم و دو لباس پاکیزه به تن می نماییم و دو شهادت (أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله را میگوییم و دو رکعت نماز میگذاریم

اسید خود را با لباسهایش در قنات افکند و سپس بیرون آمد و آبِ لباسهای خود را گرفت و گفت :

دین- را بر من عرضه کن

مصعب شهادت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ را بر او عرضه داشت. اسید آن دو شهادت را بر زبان راند و بعد دو رکعت نماز گزارد و سپس به أسعد گفت :

ای ابا امامه من اکنون داییات را به سوی تو میفرستم؛ بدو خواهم گفت : که از دین خود دست بردارد و تو را اجابت کند.

پس اسید به سوی سعد بن معاذ رفت. چون سعد بدو نگریست گفت : - سوگند یاد میکنم که اسید با چهره ای غیر چهره پیشین به سوی ما بر می گردد.

سپس سعد معاذ به سوی ایشان رفت مُصعب این آیه را برای او

تلاوت کرد حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ح-م-ف-رود آمدنی از سوی بخشنده بسیار مهربان است. وی چون این آیه را شنید مُصْعَب گفت :

به خدا سوگند قبل از آن که سخنی بگویم (نور) اسلام را در چهره او دیدیم

سعد فردی را به منزل خود فرستاد تا دو لباس پاکیزه برای او بیاورد؛ آنگاه غسل کرد و دو شهادت را به زبان آورد و دو رکعت نماز گزارد و سپس برخاست و دست مُصْعَب را گرفت و او را به طرف خود گرداند و بدو گفت :

دین- خود را برای من ظاهر کن و از کسی هراس نداشته باش

سپس سعد آمد و در نزد (محلّه فرزندان عمرو بن عوف ایستاد و بانگ برآورد

ای فرزندان عمرو بن عوف نباید مردی یا زنی (خواه) ازدواج نکرده یا همسر دار و پیری یا کودکی در خانهها باقی بماند مگر این که باید از منزل خود بیرون آید؛ زیرا امروز روز پوشیدگی و در خانه ماندن نیست.

چون همه بیرون آمدند گفت :

جایگاه من نزد شما چگونه است؟

گفتند :

- تو آقای مایی و مورد پذیرش ما هستی و به هیچ وجه سخن تو را ردّ نمیکنیم؛ ما را به هر چه می خواهی، فرمان بده.

وی گفت : سخن گفت : ن (با مردان و زنان و فرزندان شما بر من حرام، است مگر این که به یگانگی خدا و رسالت محمد شهادت دهید. ستایش از آن خدایی است که بدان بر من کرم فرمود؛ و او همان کسی است که یهودیان، ما را به آمدنش خبر داده اند.

آن روز خانه ای از خانههای فرزندان عمرو بن عوف باقی نماند مگر

مرد یا زن مسلمانی در آن خانه بود پس نزد مُصعب بن عَمیر رفت و بدو گفت :

دین خود را بر ایشان آشکار کن و مردم را آشکارا به سوی آن بخوان چنین بود که اسلام در مدینه گسترش یافت و مسلمانان زیاد شدند و از هر قبیله ای مردمان با شرافتش اسلام آوردند؛ زیرا اخبار یهود در میان ایشان وجود داشت.

به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) خبر رسید که اوس و خزرج اسلام آورده اند و مصعب این خبر را برای آن حضرت در نامه‌های نوشت. این در حالی بود که هر کس از قریشیان در مکه مسلمان میشد، قبیله اش او را می زدند و آزار میکردند.

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مسلمانان مکه را فرمان داد که به سوی مدینه روند؛ و مردها یکایک و پنهانی به سوی مدینه می‌رفتند و اوس و خزرج آنان را در مدینه جا میدادند و با ایشان انس می‌گرفتند

اوس و خزرج (برای انجام حج به مکه رفتند. رسول خدا نزد ایشان تشریف بردند و بدیشان فرمودند :

- آیا گرد ما را میگیرید تا کتاب خداوندگارتان را برایتان بخوانم و پاداش بهشت را از سوی خدا برای شما بگویم؟

گفتند :

آری ای رسول خدا از سوی خودت یا از سوی خدایت از ما هر پیمانی میخواهی بگیر

پیامبر خدا فرمودند :

قرار ما با شما در عقبه دوم در شب دوم از شب های تشریق (1)

ص 175

1- روزهای تشریق یازدهم دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه پس از قربانی کردن در منی را گویند.

مدنی ها چون حج را بجا آوردند به سوی منی بازگشتند. در میان، ایشان اسلام آوردگان زیادی بود ولی اکثرشان مشرک و بر دین جاهلی خویش باقی بودند و عبد الله بن ابی نیز در میان ایشان بود.

رسول خدا در روز دوم از روزهای تشریق به مسلمانان) ایشان فرمودند :

در خانه عبد المطلب در عقبه حاضر شوید و خفتگان را بیدار نکنید و یک یک به دنبال هم بیایید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در خانه جناب عبد المطلب فرود آمد و جناب حمزه و حضرت علی (علیه السلام) و عباس نیز همراه ایشان بودند هفتاد تن از اوس و خزرج آمدند و داخل خانه شدند. وقتی همه جمع گشتند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بدیشان فرمودند :

آیا گرد ما را میگیرید تا کتاب خداوندگارتان را برای شما بخوانم و پاداش بهشت را از سوی خدا برایتان بگویم؟

أسعد بن زراره و براء بن مغرور و عبد الله بن حزام گفتند :

- آری ای رسول خدا! از سوی خودت یا از سوی خدایت از ما هر پیمانی میخواهی بگیر.

رسول خدا فرمودند :

آیا مرا مراقبت میکنید همچنان که از خانواده و فرزندان خود مراقبت می نمایم؟

گفتند :

در برابر این کار برای ما چه اجری خواهد بود؟

فرمودند :

بهشت جایگاه شما میشود به واسطه آن در دنیا حاکمان عرب میگردید و عجم بر آیین شما میگردند در حالی که شما حاکمان (بر)

گفتند :

خشنود شدیم

پس عباس بن نَضَلَه - که از اوسیهها بود - برخاست و گفت :

ای گروه اوس و خزرج (آیا آنچه را که به موجب آن پیشی گرفتید، می دانید! شما بر جنگ سرخ و سفید و جنگ با پادشاهان جهان پیشی خواهید جست. اگر بدانید مصیبتی بر شما می آورد، او را خوارش میکنید و رهایش مینمایید پس با او حيله نوزید رسول خدا گرچه قومش (= مکیان با او مخالفت کردند ولی وی در عزت و نگاه داشت (الاهی) است.

عبد الله بن حزام و أسعد بن زراره و أبو الهیثم بن تیهان بدو گفتند :

تو چه اجازه داری سخن بگویی؟ و به رسول خدا خطاب کردند و گفتند : ای رسول خدا خون ما فدای خون تو و جان ما فدای جان تو باد با ما برای خداوندگارت و برای خودت هر چه میخواهی شرط قرار ده

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

دوازده تن از شما به عنوان نقیب من بیرون بیاید تا بدان با شما پیمان ببندم همچنان که موسی (علیه السلام) از فرزندان اسرائیل دوازده تن نقیب گرفت.

گفتند :

هر که را میخواهی برگزین

(فرشته وحی) جبرئیل بدانها اشاره کرد و گفت : این و آن و آن تا این که نه تن از خزرج را برگزید و آنان اسعد بن زراره و براء بن مغرور و عبد الله بن حزام پدر جابر بن عبد الله و رافع بن مالک و سعد بن عباده و مُنذِر بن عَمْرُو و عبد الله بن رواحه و سعد بن ربیع و عبادة بن صامت بودند و سه تن از اوس را برگزید و ایشان أبو الهیثم بن تیهان - که او مردی یمانی و هم پیمان فرزندان عَمْرُو بن عَوْف بود - و أسید بن حُضَیْر و سعد بن

حَيْثُمَهُ بَدَدُوا؛ چون ایشان گرد آمدند و با رسول خدا بیعت کردند ابلیس فریاد زد

- ای گروه قریش و ای عرب این محمّد است و کودکانی از اوس و خزرج در کنار جمره سوم از (منی) با او برای جنگ با شما بیعت میکنند و به اهل منی نیز شنواید که قریش آماده جنگ شده اند و مسلّح به سوی می. آیند رسول خدا نیز آن صدا را شنیدند پس به انصار فرمودند :

پراکنده شوید

ایشان گفتند :

ای رسول خدا اگر فرمان دهید که با اسلحههای خود به سوی ایشان هجوم بریم، آن کار را میکنیم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

بدین « کار فرمان نیافته اید و خدا به شما اجازه جنگ با ایشان را نداده است.

گفتند :

ای- رسول خدا آیا همراه ما به مدینه می آید؟

فرمودند :

من منتظر فرمان خدا هستم

پس قریش در حالی که مسلّح بودند به سوی عقبه منزل عبد المطلب) آمدند. جناب حمزه - در حالی که شمشیر بدست داشت . بیرون آمد و همراه علی بن ابی طالب در عقبه ایستاد وقتی قریشیان به حمزه نگرستند گفتند :

این چیست که برای آن اجتماع کرده اید؟

جناب حمزه گفت :

این جا که کسی نیست. از این عقبه کسی عبور نمیکند، مگر این که با

این شمشیر او را از پای در می آورم.

قریشیان بازگشتند و فردا به سوی عبد الله بن ابی رفتند و بدو گفتند :

شنیده ایم که قوم و قبیله ات با محمد برای جنگ با ما بیعت کرده اند او سوگند خورد که ایشان چنین کاری را نخواهند کرد و او چیزی در این زمینه نمیداند چون مکان از کار آنان اطلاعی نیافتند؛ سخن عبد الله ابن ابی را تأیید کردند انصار نیز پراکنده شدند و رسول خدا به سوی بازگشتند. (1)

سَدیر صیرفی گوید در حضور امام باقر (علیه السلام) بودیم و در وقایع بعد از پیامبر با هم سخن میگفتیم : و استدلالهای آنان را بر علیه امیر المؤمنین بیان میکردیم یکی از حاضران به امام (علیه السلام) عرض کرد

خدا حال شما را اصلاح! کند عزّت و بزرگواری بنی هاشم و جمعیت فراوان آنان کجا رفت؟

حضرت باقر (علیه السلام) بدو فرمودند : از بنی هاشم کسی نمانده بود. جناب جعفر و جناب حمزه که شهید شدند و همراه امیر المؤمنین دو تن ضعیف و بی مقدار و تازه مسلمان عباس و عقیل بودند که هر دو از "طلاق" (= آزاد شدگان در فتح مکه بشمار می آمدند. به خدا سوگند اگر در آن تاریخ حمزه و جعفر زنده بودند و این دو تن حضور آن دو را مشاهده می کردند، به حضرت نمی پیوستند. و اگر این دو ایشان را میدیدند آن دو را میکشستند برخی گفته اند منظور از این دو خلیفه اول و دوم هستند. اما علامه مجلسی در ذیل این روایت میگوید مرجع ضمیر به حمزه و جعفر بر میگردد و باز گرداندن آن به ابوبکر و عمر بعید است. (2)

حضرت امیر نیز در ضمن خطبه ای دلیل عدم قیام خود بر علیه غاصبان خلافت و خانه نشینی خویش را چنین بیان کردند

«کسانی از اهل بیتم که بدیشان برای استوار کردن دین خدا قدرت یابم -

ص 179

1- 52. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری 59، علامه مجلسی، بحار الأنوار، 19 8 - 14 و محمد ابن جریر طبری، دلائل النبوة و راوندی قصص الأنبياء عليهم السلام و علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 19 47

2- 53. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 28 251، ح 33، از کلینی، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسَّكَانَ، عَنْ سَدِيرٍ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فَذَكَرْنَا مَا أَحَدَّثَ النَّاسَ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ (صلى الله عليه و آله وسلم) وَاسْتَدْلَالَهُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ أَصَدَّ لِحَاكَ اللَّهُ فَأَيُّنَ كَانَ عَزُّ بَنِي هَاشِمٍ وَ مَا كَانُوا فِيهِ مِنَ الْعَدَدِ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ مَنْ كَانَ بَقِيٍّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ إِتْمَا كَانَ جَعْفَرٌ وَ حَمْرَةَ فَمَصَّ يَا وَ بَقِيٍّ مَعَهُ رَجُلَانِ ضَعِيفَانِ ذَلِيلَانِ حَدِيثًا عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ عَبَّاسٌ وَ عَقِيلٌ وَ كَانَا مِنَ الطَّلَاقِ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ حَمْرَةَ وَ جَعْفَرًا كَانَا بِحَضْرَتِهِمَا مَا وَصَلَا إِلَيْهِ وَ لَوْ كَانَا شَاهِدَيْهِمَا لَأَثَلَهَا نَفْسَيْهِمَا. بَيَانِ الضَّمِيرِ فِي نَفْسَيْهِمَا رَاجِعَ إِلَى حَمْرَةَ وَ جَعْفَرٍ وَ إِرْجَاعَهُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ بَعِيدٌ.

شهید شدند و برای من دو تن آزاد شده عباس و عقیل باقی ماندند که عصر جاهلیت نزدیک بودند. (1)

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدر گرامی خود نقل فرمودند :

چون پیامبر خدا به مدینه هجرت کردند در آستانه رفتن به (جنگ) بدر مردم را طلبیدند و از همه خواستند که با آن حضرت بیعت کنند. همه به حرف شنوی و فرمانبری با آن حضرت بیعت کردند. چون خلوت شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) علی (علیه السلام) را طلبیدند و به او خبر دادند که کدام یک به عهد خود وفا میکنند و کدام یک بی وفایی می ورزند و از آن حضرت خواستند که این خبر را پنهان دارد سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) علی و حمزه و فاطمه را فراخواندند به ایشان فرمودند : با من به بیعت رضا پیمان ببندید.

جناب حمزه عرض کرد پدر و مادرم فدای شما باد برای چه چیز بیعت کنیم؟ مگر ما قبلاً بیعت نکرده ایم؟

آن حضرت فرمودند :

ای شیر خدا و شیر رسول او برای خدا و رسول او به وفاداری و استقامت نسبت به فرزند برادرت علی بن ابی طالب) بیعت میکنی تا ایمانت کامل شود.

(حمزه) عرض کرد شنیدم و به فرمانم؛ و دست خود را گشود.

پیامبر خدا به علی امیر المؤمنین و حمزه آقای شهیدان و جعفر پرواز کننده در بهشت و فاطمه بانوی زنان جهان و دو نواده ی خود حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت فرمودند : دست خدا بالای دست شماست. این شرطی از جانب خدا برای تمام مسلمانان از پریان و انسانهاست. هر که این پیمان را بشکند بر زیان خود پیمان شکسته است و هر که به پیمان با خدا وفا کند بزودی خدا پاداش بزرگی بدو خواهد داد. سپس این آیه را تلاوت فرمودند : إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ ، کسانی که با تو

ص 180

1-54. همو 22 284 ، ح 47 از ابو منصور طبرسی، الإحتجاج عن إسمه حاق بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه عليهم السلام عن أمير المؤمنين (عليه السلام) في خطبة يعتذر فيها عن القعود عن قتال من تقدم عليه. قال وذهب من كنت أعتصد بهم على دين الله من أهل بيتي وبقيت بين خفرتين قريبي عهد بجاهلية عقیل و عباس.

9 - احوال حمزه در عصر رجعت

مفضّل بن عمر در ضمن حدیث طولانی از امام صادق (علیه السلام) نقل میکند که فرمودند: «... در روز رجعت (2) حسین (علیه السلام) آغشته به خون خود همراه کشتگان در رکابش بر می خیزد. چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) او را بدین حال می بینند، میگیرند و به گریه ایشان تمام ساکنان آسمانها و زمین میگیرند و فاطمه علیها السلام ناله ای بر می آورد که (ارکان) زمین و هر که روی آن است به لرزه می افتند امیر المؤمنین در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می ایستد و امام حسن (علیه السلام) سمت راست و فاطمه علیها السلام سمت چپ می ایستند و حسین (علیه السلام) روی می آورد. رسول خدا او را به سینه خود می چسباند و میفرماید ای حسین جانم فدای تو باد چشمانت روشن باد و چشمان من به تو روشن باد و جناب حمزه - شیر خدا در زمینش سمت راست حسین (علیه السلام) می ایستد و جعفر طیار سمت چپ اوست و "محسن" (3) می آید و بانو خدیجه دختر خُوَیْلِد او را حمل میکند و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین (علیه السلام) صیحه بر می آورد و مادرش فاطمه میفرماید امروز همان روزی است که بدان وعده داده شده اید امروز است که هر کس اعمال خود را پیش روی خود حاضر میبندد و هر که کار زشتی انجام داده است، دوست میدارد که ای کاش میان او و آن عمل فاصله ای زیاد میبود

مفضل گفت: سپس امام صادق (علیه السلام) گریستند تا آن که محاسن ایشان

ص 181

1-55. همو، 22 278 - 279، ح 32 از سید علی بن طاووس، کتاب الطّرف نقلاً من کتاب الوصیة لعیسی بن المُستفاد، عن موسى بن جعفر، عن أبيه قال لما هاجر النبي (صلی الله علیه و آله وسلم) إلى المدينة و حصر خروجه إلى بدر دعا الناس إلى البيعة فبايع كلهم على السمع والطاعة وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا خلا دعا علياً فأخبره من بقي منهم و من لا بقي و يسأله كتمان ذلك ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم علياً و حمزة و فاطمة عليهم السلام فقال لهم بايعوني ببيعة الرضا، فقال حمزة بأبي أنت و أمي! على ما تبايع أليس قد بايعنا؟ فقال يا أسد الله و أسد رسوله! تبايع لله و لرسوله بالوفاء و الإستقامة لابن أخيك إذن تستكمل الإيمان. قال نعم سمعاً و طاعة و بسط يده، فقال لهم يد الله فوق أيديكم علي أمير المؤمنين (علیه السلام) و حمزة سيد الشهداء و جعفر الطيار في الجنة و فاطمة سيدة نساء العالمين و السبطان الحسن و الحسين سيدا شباب أهل الجنة هذا شرط من الله على جميع المسلمين من الجن و الإنس أجمعين فمن نكث فإنما ينكث على نفسه و من أوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه أجراً عظيماً. ثم قرأ إن الذين يبايعونك إنما يبايعون الله

2- یعنی برانگیخته شدن شماری از پیامبران و صالحان همراه برخی از مؤمنان و کافران پس از ظهور حضرت ولی عصر (عج الله تعالی فرجه الشریف) و بازگشت آنان به جهان برای دادرسی مؤمنان و مجازات کافران میباشد

3- فرزند شش ماهه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا که در پی ماجراهای پس از درگذشت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بین دیوار و در سقط شد.

اشک آلود شد و فرمودند: دیده‌ی کسی روشن نشود که این ماجرا را بشنود و نگردد مفضل (نیز) گریه طولانی کرد..... (1)

10 - مقام حمزه در قیامت

الف - ورود وی به صحرای محشر

ابن عباس گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «در روز بازپسین هنگامه‌ای بر مردم خواهد گذشت که کسی سواره نخواهد بود مگر چهار تن

عباس بن عبدالمطلب عموی آن حضرت عرض کرد

پدر و مادرم فدای شما باد این چهار تن چه کسانی هستند؟

فرمودند: من ام که بر براق (2) سووارم برادر صالح من (جعفر) بر شتر الاهی که قوم صالح پیامبر آن را پی کردند - سوار خواهد بود و عموم حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا بر شتر عصبای من و برادر علی بن ابی طالب بر شتری از شتران بهشت که اطراف آن به لباسی از ابریشم زینت یافته است و بر دوش علی دو لباس سبز از لباسهای خدای رحمان است و تاجی از نور بر سر دارد که این تاج هفتاد پره دارد و بر هر پره‌ی آن یاقوت سرخ است که پیش روی سواره را به اندازه سه روز راه روشن میکند و پرچم "حمد" در دست اوست و ندا می دهد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ». معبودی جز خدا نیست و محمد رسول خداست. پس اهل محشر میگویند این فرشته‌ی مقرب یا پیامبر فرستاده شده یا حمل کننده عرش کیست؟ منادی از درون عرش ندا میدهد او نه فرشته‌ی مقرب و نه پیامبر فرستاده شده و نه حمل کننده عرش است؛ بلکه او علی بن ابی طالب جانشین رسول خدای جهان و امیر المؤمنین و پیشوای سجدگان است و نه فرشته‌ی مقرب است. (3)

ص 182

1-56. همو، 23 53 ثُمَّ يَقُومُ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) مُحْضَبًا بِدَمِهِ هُوَ وَ جَمِيعٌ مِّنْ قِتْلٍ مَعَهُ فَإِذَا رَأَهُ رَسُوْلُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) بکی و بکی اهل السّماوات و الأرض لبكائه وَ تَصْرَحُ فَاطِمَةٌ هِ فَتَزَلْزَلُ الْأَرْضُ وَ مَنَ عَلَيَّهَا وَ يَقِفُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ يَمِينِهِ وَ فَاطِمَةٌ عَنْ شِمَالِهِ وَ يَقْبَلُ الْحَسَنُ بَيْنَ (عليه السلام) فَيَضُمُّهُ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى صَدْرِهِ وَ يَقُولُ يَا حُسَيْنُ فَدَيْتُكَ قَرَّتْ عَيْنَاكَ وَ عَيْنَايَ فَيْكَ وَ عَنْ يَمِينِ الْحَسَنِ بِنْتُ حَمْرَةَ أَسَدِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الطَّيْبِيُّ وَ يَأْتِي مُحْسِنٌ تَحْمِلُهُ خَدِيجَةٌ بِنْتُ حُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةٌ بِنْتُ أَسَدٍ أُمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ هُنَّ صَارِيخَاتٌ وَ أُمُّهُ فَاطِمَةٌ تَقُولُ هَذَا يَوْمَ كُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوْعَدُونَ الْيَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا. قَالَ فَبَكَى الصَّادِقُ (عليه السلام) حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ بِالْذُمُوعِ ثُمَّ قَالَ لَا قَرَّتْ عَيْنٌ لَا تَبْكِي عِنْدَ هَذَا الذِّكْرِ. قَالَ وَ بَكَى الْمُفْضَلُ بِكَاءٍ طَوِيلًا....

2- نام مرکب آسمانی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) که با آن به معراج رفتند.

3-57. همو، 233 7، ح 4 از شیخ طوسی، الأما لى أبو عمرو، عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ خُرَيْمَةَ بْنِ مَاهَانَ، عَنْ عَيْسَى بْنِ يُونُسَ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) يَأْتِي عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ مَاتَ فِيهِ رَاكِبٌ إِلَّا نَحْنُ أَرْبَعَةٌ. فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمَهُ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي! مَنْ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةُ؟ قَالَ أَنَا عَلَى الْبَرَاقِ وَ أَخِي صَالِحٌ عَلَى نَاقَةِ اللَّهِ الَّتِي عَقَرَهَا قَوْمُهُ وَ عَمِّي حَمْرَةُ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدٌ رَسُوْلُهُ عَلَى نَاقَتِي الْعَصَبَاءِ وَ أَخِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ

الْجَنَّةِ مَدْبَجَةً الْجَنِّيِّ عَلَيْهِ خَلْتَانِ خَصَّ رَاوَانَ مِنْ كِسْوَةِ الرَّحْمَنِ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ نُورٍ لِدَلِكِ التَّاجِ سَبْعُونَ رُكْنًا عَلَى كُلِّ رُكْنٍ يَأْقُوْتُهُ حَمْرَاءُ
تُضِيءُ لِلرَّاكِبِ مَسِيرَةَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَبِيَدِهِ لِيَاءُ الْحَمْدِ يُنَادِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ فَيَقُوْلُ الْخَلَائِقُ مَنْ هَذَا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ
حَامِلٌ عَرْشٍ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بَطْنِ الْعَرْشِ لَيْسَ بِمَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ وَلَا حَامِلٍ عَرْشٍ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيٌّ رَسُوْلِ اللَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ وَ أَمِيْرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ فِي جَنَاتِ التَّعِيْمِ.

نیز حضرت رضا (علیه السلام) از پدران خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کردند که آن حضرت فرمودند: در روز بازپسین کسی جز ما سواره نیست و ما چهار تن هستیم مردی از انصار برخاست و عرض کرد پدر و مادرم فدایتان باد آنان کیستند؟ فرمودند: من بر مرکب الاهی به نام براق سوار هستم؛ برادر صالحم (جعفر) بر شتر الاهی که قوم ثمود آن را پی کردند و عمویم حمزه بر شتر عصبای من و برادرم علی بن ابی طالب بر شتری از شتران بهشت؛ و پرچم "حمد" بدست اوست و در مقابل عرش الاهی می ایستد و ندا می دهد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». (معبودی جز خدا نیست و محمد رسول خداست تمامی آدمیان میگویند این یا فرشته ای مقرب و یا پیامبر فرستاده شده و یا حامل کننده عرش خداوندگار جهان. است فرمودند: فرشته ای از درون عرش به ایشان پاسخ میدهد ای گروه آدمیان این نه فرشته مقرب و نه پیامبر فرستاده شده و نه حامل کننده عرش است؛ بلکه او راستگوی بزرگ یعنی علی بن ابی طالب میباشد (1)

ب - پرچم تکبیر به دست اوست

فرات بن ابراهیم کوفی نقل میکند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چون از غار (حرا) فرود آمدند به منزل بانو خدیجه رفتند در حالی که غمگین و محزون بودند. بانو خدیجه عرض کرد ای رسول خدا! چرا شما را غمگین و محزون میبینم؟ از ابتدای مجاورت با شما تاکنون چنین محزون تان ندیده بودم

فرمودند: پنهانی علی مرا محزون کرده است.

بانو خدیجه عرض کرد

مسلمانان را به شهرهای مختلف فرستاده اید و تنها هشت تن مرد مانده اند و هفت تن آنها امشب همراه شما هستند و شما برای پنهانی یک تن چنین محزونید؟

ص 183

1-58. همو 2347، ج 6، از شیخ طوسی، الأهالی ابن الصلت عن ابن عقدة، عن علي بن محمد، عن داود بن سليمان، عن الرضا، عن أبيه، عن علي عليهم السلام قال قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) ليس في القيامة ركب غيرنا ونحن أربعة. قال فقام إليه رجل من الأنصار فقال في ذلك أبي و أمي! أنت و من؟ قال أنا على دابة الله البراق و أخي صالح على ناقة الله التي عقرت و عمي حمزة على ناقتي العصبة و أخي علي بن أبي طالب على ناقة من نوق الجنة و بيده لواء الحمد واقف بين يدي العرش ينادي لا إله إلا الله محمد رسول الله قال فيقول آدميون ما هذا ملكا مقربا و لا نبيا مرسلا و لا حامل عرش رب العالمين. قال فيجيبهم ملك من تحت بطنان العرش معاشد. الآدميين ما هذا ملكا مقربا و لا نبيا مرسلا و لا حامل عرش هذا الصديق الأكبر هذا علي بن أبي طالب.

پیامبر دژم (1) شدند و فرمودند :

ای خدیجه خدا در علی سه چیز برای دنیا و سه چیز برای آخرت (من) ارزانی داشته است؛ اما آن سه چیز که در دنیا ارزانی داشته این است که نمی ترسم او بمیرد و یا کشته شود تا این که خدا وعده خود را در من ارزانی کند (یعنی من قبل از او خواهم (مُرد). ولی در یک چیز برای او میتراسم

بانو خدیجه عرض کرد

ای- رسول خدا اگر مرا به آن سه چیز در دنیا و سه چیز در آخرت و آن یک چیزی که از آن میتراستید خبر دهید سوار شترم میشوم و او را می، جویم مگر این که مرگ میان من و شما حایل شود.

آن حضرت فرمودند :

ای خدیجه خداوند در علی برای دنیا اینها را بخشیده است اوست که هنگام مرگم به دور من کفن میبچد و مرا می پوشاند؛ او سی و چهار تن از دشمنان من را میکشد قبل از این که بمیرد یا کشته شود و علی روز شفاعت محل اتکای من .است روز قیامت نیز در علی اینها را به من بخشیده است او کلیددار من در روزی است که درهای بهشت را میگشایم؛ خداوند در روز بازپسین چهار پرچم را به من ارزانی میکند؛ پرچم "تهلیل" (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) را به دست علی بلند میکنم و من همراه اولین گروه با او روبرو میشوم همانانی که آسان حساب پس میدهند و به بهشت داخل می گردند؛ پرچم "تکبیر" (الله أكبر) را به دست حمزه میافراشم و همراه گروه دوم با او روبرو می شوم و پرچم "تسیح" (سُبْحَانَ اللَّهِ) را برای جعفر میافراشم و همراه گروه سوم با او روبرو میشوم سپس امت خود را بیامی دارم تا برای ایشان شفاعت کنم

ص 184

1- دژم خشمگین.

و من پیشوایم و ابراهیم سوق دهنده است تا امت ام را به بهشت داخل کنم ولی من برای علی از زیان رسانی نادانها می ترسم.

(بانو) خدیجه بر شتر خود سوار شد و در حالی که تاریکی همه جا را پوشانده بود، به دنبال علی (علیه السلام) رفت. ناگاه به مردی برخورد؛ خواست بداند که او علی است یا فرد دیگری میباشد لذا بد و سلام کرد تا از پاسخ وی را بشناسد.

او پاسخ داد

و بر تو نیز سلام باد آیا تو خدیجه هستی؟

بانو خدیجه عرض کرد

- آری و فرود آمد و عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد! سوار (شتر) شو.

ایشان فرمود:

شما برای سوار شدن از من سزاوارتر هستی به سوی پیامبر برو و بدیشان بشارت ده تا من به سوی شما بیایم

بانو خدیجه به شتاب سوی پیامبر خدا رفت و در آستانه خانه فرود آمد؛ رسول خدا به پشت دراز کشیده بودند و دست راست خود را از گلو تا سینه خویش میکشیدند و می فرمودند:

خدایا! اندوه مرا بر طرف کن و (حرارت) کبد مرا به دوستم علی بن ابی طالب فرو (نشان و این را سه بار فرمودند):

بانو خدیجه بدیشان عرض کرد

خداوند دعای شما را اجابت فرمود:

پیامبر سر پا ایستادند و می فرمودند:

برای اجابت کننده شکر «باد و این را ده بار تکرار کردند. (1)

ص 185

1- 59. همو، 6440 - 66، ح 99، از فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات بن ابراهیم أبو القاسم - الْحَسَّ بْنِي مُعْنَعْنَا عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) خَرَجَ مِنَ الْغَارِ فَأَتَى إِلَى مَنْزِلِ خَدِيجَةَ كَثِيْبًا حَزِيْنَا. فَقَالَتْ خَدِيجَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا الَّذِي أَرَى بِكَ مِنَ الْكِبَابَةِ وَالْحُزْنِ مَا لَمْ أَرَهُ فِيكَ مُدَّةً صَحْبَتِي [صَحْبَتِي].. قَالَ يَحْزُنُنِي غَيْبُوبَةُ عَلِيٍّ. قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَرَّقْتَ الْمُسَّ لِمِمِينَ فِي الْأَهْوَاقِ وَإِنَّمَا بَقِيَ ثَمَانُ رِجَالٍ كَانَ مَعَكَ اللَّيْلَةَ سَبْعَةً فَتَحْزَنُ لِعَيْبُوبَةِ رَجُلٍ! فَعَضَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ يَا خَدِيجَةُ! إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِي فِي عَلِيٍّ ثَلَاثَةً لِدُنْيَايَ وَثَلَاثَةً لِأَخْرَتِي وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ لِدُنْيَايَ فَمَا أَحَافُ عَلَيْهِ أَنْ يَمُوتَ وَلَا يُقْتَلَ حَتَّى يُعْطِيَنِي اللَّهُ مَوْعِدَهُ إِتَايَ وَ لَكِنْ أَحَافُ عَلَيْهِ وَاحِدَةً قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ أَنْتَ أَخْبَرْتَنِي مَا الثَّلَاثَةُ لِدُنْيَاكَ وَمَا الثَّلَاثَةُ لِأَخْرَتِكَ وَمَا الْوَاحِدَةُ الَّتِي تَتَخَوَّفُ عَلَيْهِ لِأَحْتَوِيَنَّ عَلَى بَعِيرِي وَالْأُطْلَبْتُهُ حَيْثُمَا كَانَ إِلَّا أَنْ يَحُولَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ قَالَ يَا خَدِيجَةُ! إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِي فِي عَلِيٍّ لِدُنْيَايَ أَنَّهُ يُؤَارِي عَوْرَتِي عِنْدَ مَوْتِي وَ

أَعْطَانِي فِي عَلِيِّ لِدُنْيَايَ أَنَّهُ يَقْتُلُ أَرْبَعَةً وَثَلَاثِينَ مُبَارِزًا قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ أَوْ يُقْتَلَ وَأَعْطَانِي فِي عَلِيِّ أَنَّهُ مُتَكَايَ بَيْنَ يَدَيَّ يَوْمَ الشِّفَاعَةِ وَأَعْطَانِي فِي عَلِيِّ لِأَخْرَجْتِي أَنَّهُ صَاحِبُ مَفَاتِيحِي يَوْمَ أَفْتَحُ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ وَأَعْطَانِي فِي عَلِيِّ لِأَخْرَجْتِي أَنِّي أُعْطَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَرْبَعَةَ أَلْوِيَةٍ فَلِوَاءِ الْحَمْدِ بِيَدِي أَرْفَعُ لِوَاءَ التَّهْلِيلِ لِعَلِيِّ وَأَوْجُهُ فِي أَوَّلِ فَوْجٍ وَهُمْ الَّذِينَ يُحَاسِبُونَ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ... . أَرْفَعُ لِوَاءَ التَّكْبِيرِ إِلَى يَدِ حَمْرَةَ وَأَوْجُهُ فِي الْفَوْجِ الثَّانِيِ وَأَرْفَعُ لِوَاءَ التَّسْبِيحِ إِلَى جَعْفَرٍ وَأَوْجُهُ فِي الْفَوْجِ الثَّلَاثِ ثُمَّ أُقِيمُ عَلَى أُمَّتِي حَتَّى أَشْفَعَ لَهُمْ ثُمَّ أَكُونُ أَنَا الْعَائِدَ وَإِبْرَاهِيمَ السَّائِقِ حَتَّى أَدْخُلَ أُمَّتِي الْجَنَّةَ وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْهِ إِضْرَارَ جَهْلَةٍ فَاحْتَوَتْ عَلَيَّ بِعَيْرِهَا وَقَدْ اخْتَلَطَ الظُّلَامُ فَخَرَجَتْ فَطَلَبْتُهُ فَإِذَا هِيَ بِشَخْصٍ فَسَلَّمْتُ لِيَزِدَ السَّلَامَ لَتَعْلَمَ عَلِيُّ هُوَ أُمَّ لَا فَقَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ أَخْدِجِيهِ! قَالَتْ نَعَمْ وَأَنَا حَتُّ ثُمَّ قَالَتْ يَا بِي وَأُمِّي! اذْكَبْ. قَالَ أَنْتِ أَحَقُّ بِالرُّكُوبِ مِنِّي اذْهَبِي إِلَى النَّبِيِّ فَبَسَّ رِي حَتَّى آتَيْكُمْ فَأَنَا حَتُّ عَلَى الْبَابِ وَرَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مُسَدِّ تَلْقَى عَلَيَّ قَفَاهُ يَمَسُّحُ فِيمَا بَيْنَ نَحْرِهِ إِلَى سُرَّتِهِ بِيَمِينِهِ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ فَرِّجْ هَمِي وَبَرِّدْ كَبْدِي بِخَلِيلِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا قَالَتْ لَهُ خَدِجَةُ قَدْ اسْتَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَكَ فَاسْتَقَلَّ فَأَيْمًا رَافِعًا يَدَيْهِ وَيَقُولُ شُكْرًا لِلْمَحِيبِ قَالَهُ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً.

یوسف بن ابی سعید گوید روزی در حضور حضرت صادق (علیه السلام) بودم؛ به من فرمود: هرگاه روز بازپسین شود و خدای با برکت و بلند مرتبه همه خلائق را گرد آورد؛ حضرت نوح (علیه السلام) اولین کسی است که فراخوان-ده می شود و بدو گفته می شود آیا (پیام الاهی) را (به مردم) رساندی. عرض کند. آری بدو گفته میشود چه کسی شاهد بر کار) توست؟ عرض میکند محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله وسلم).

آن حضرت فرمود: «نوح» به راه می افتد و مردم به دنبال او می روند تا به (حضور) حضرت محمد صلی الله علیه وسلم میرسند و ایشان در جایگاه مشک (آگین) است و علی بن ابی طالب همراه ایشان میباشد و این سخن خدای گرانقدر و با جلالت است که میفرماید فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنگاه که او را در نعمت میبینند رویهای کسانی که کفر ورزیده اند، دژم میشود. پس حضرت نوح به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) عرض میکند ای محمد همانا خدای با برکت و بلند مرتبه از من میپرسد که آیا رسالت خود را ابلاغ کرده ام؟ (من) عرض کردم آری به من فرمود: چه کسی برای تو شهادت میدهد؟ عرض کردم محمد (صلی الله علیه و آله وسلم). آن حضرت می فرماید ای جعفر و ای حمزه بروید و برای او شهادت دهید که او رسالت را ابلاغ کرده است.

سپس حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «جعفر و حمزه دو شاهد برای پیامبران علیهم السلام بر ابلاغ رسالتشان هستند

راوی گوید عرض کردم

جانم فدایت! باد پس علی (علیه السلام) کجاست

فرمود: «مقام ایشان بزرگتر از آن است که شاهد بر پیامبران باشد.» (1)

ص 186

1-60. همو، 7 282 - 283 ح 4 از کلینی، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجَمَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْخَلَائِقَ كَانَ نُوحٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَوَّلَ مَنْ يَدْعَى بِهِ فَيَقَالُ لَهُ هَلْ بَلَغْتَ؟ فَيَقُولُ نَعَمْ، فَيَقَالُ لَهُ مَنْ يَشْهَدُ لَكَ. فَيَقُولُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم). قَالَ فَيَخْرُجُ نُوحٌ (عليه السلام) فَيَتَخَطَّى النَّاسَ حَتَّى يَجِي، إِلَى مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله وسلم) وَهُوَ عَلَى كَتِيبِ الْمَسْكَ وَمَعَهُ عَلِيٌّ (عليه السلام) وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُ نُوحٌ لِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله وسلم) يَا مُحَمَّدًا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَلْ بَلَغْتَ؟ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَقُلْتُ مُحَمَّدٌ. فَيَقُولُ يَا جَعْفَرُ وَيَا حَمَزَةَ أَذْهَبَا وَاشْهَدَا لَهُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَجَعْفَرُ وَحَمَزَةُ هُمَا الشَّاهِدَانِ لِلْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِمَا بَلَغُوا فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ! فَعَلِيٌّ (عليه السلام) أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالَ هُوَ أَعْظَمُ مَنْزِلَةً مِنْ ذَلِكَ

پیامبر خدا (آنگاه که در مکه بودند جناب حمزه را همراه گروهی برای کاری فرستادند. در بازگشت گروه گزارش ماجرا را از ایشان گرفتند. در ادامه بدانان فرمودند : این حمزه عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است که خدای متعال او را به جایگاهی بلند و درجه ای والا رسانیده و به خاطر شدت محبت او به محمد و علی بن ابی طالب فضایل زیادی بدو بخشیده است. آیا این حمزه عموی محمد نیست که در روز بازپسین دوزخ را از دوستان خود باز میدارد همچنان امروز کعبه را از شما باز داشت

بدان حضرت گفته شد

ای رسول خدا آن چگونه است؟

پیامبر فرمودند :

روز بازپسین در کنار پل صراط جمع زیادی از مردمان دیده می شوند که تعداد ایشان را جز خدا کسی نمیداند ایشان از دوستان حمزه هستند و بسیاری از آنان افرادی گنهگار و خطا کارند پس جمعی نگهبان میان ایشان و پل صراط و عبور از آن به سوی بهشت، مانع می شوند.

ایشان میگویند

ای حمزه حال ما را مبینی؟

حمزه به رسول خدا و علی بن ابی طالب (علیه السلام) عرض می کند

- آیا مبینید دوستانم چگونه از من یاری می طلبند؟

محمد رسول خدا به علی ولی خدا می فرماید

عمویت را برای مدد دهی به دوستانش و رها ساختن ایشان از آتش دوزخ، یاری کن.»

علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیزه ای را می آورد که حمزه با آن در دنیا با دشمنان خدا کارزار میکند آن را می چرخاند و میگوید ای عموی رسول خدا و

عمومی برادر رسول خدا به نیزه ای که در دنیا از دوستان خدا دفاع کردی، آتش دوزخ را دور کن

حمزه نیزه را در دست خود میگرداند و بر نگهبانان آتش می نهد، همانانی که میان دوستان او و عبور ایشان از صراط به سوی بهشت مانع میشوند و آن مانعها را به اندازه مسیر پانصد سال دور میکند؛ سپس به اولیا و دوستان خود در دنیا میگوید عبور کنید ایشان در کمال امنیت و سلامت از صراط میگذرند در حالی که آتش دوزخ از ایشان دور گشته و ترسها از ایشان زدوده شده است و آسوده و پیروز به بهشت وارد

میشوند» (1)

11 - گفت : و شنود در باره دختر جناب حمزه

زید بن زُکانه گوید حضرت باقر (علیه السلام) فرمودند :

در مورد دختر (جناب حمزه گفت : و شنود در گرفت، همچنان که بنی اسرائیل در مریم به گفت : و شنود «افتادند

بدیشان عرض کردم

قربان شما شوم حمزه بنیانگزار سنن و امثال بود (بهتر است بگوئیم همچنان که در مریم به گفت : و شنود افتادند در دختر حمزه نیز به گفت : و شنود گرفتار شدند.

آن حضرت فرمود : آری» (2)

علمای اهل سنت نقل میکنند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در ماه ذی القعدة تصمیم عمره گرفتند؛ ولی اهالی مکه نمی خواستند آن حضرت را آزاد گذارند تا به مکه وارد شود؛ لذا پیمان بستند سال آینده پیامبر سه روزه عمره بجا آورند. هنگام نگارش پیمان نامه آن (حضرت) چنین نگاهشند این چیزی است که رسول خدا بر آن حکم نمود.

ص 188

1-61. همو، 17 245... ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلَى الْفِرْقَةِ الثَّالِثَةِ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا حَمْرَةٌ عَمَّ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بَلَغَهُ اللَّهُ تَعَالَى الْمَنَازِلَ الرَّفِيعَةَ وَالدَّرَجَاتِ الْعَالِيَةَ وَ أَكْرَمَهُ بِالْفَضَائِلِ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لِمُحَمَّدٍ وَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمَا إِنَّ حَمْرَةَ عَمَّ مُحَمَّدٍ لَيُنْحِي جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ مُحِبِّهِ كَمَا نَحَى عَنْكُمْ الْيَوْمَ الْكُعبَةَ أَنْ تَفْعَ عَلَيْكُمْ قَيْلَ وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِنَّهُ لِيرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى جَانِبِ الصِّرَاطِ عَالَمٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ لَا يَعْرِفُ عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى هُمْ كَانُوا مُحِبِّينَ حَمْرَةَ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ أَصْحَابُ الذُّنُوبِ وَ الْإِثْمِ فَتَحُولُ حِيْطَانُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ سُلُوكِ الصِّرَاطِ وَ الْعُبُورِ إِلَى الْجَنَّةِ؛ فَيَقُولُونَ يَا حَمْرَةُ! قَدْ تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ. فَيَقُولُ حَمْرَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ الْعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا قَدْ تَرَيَانِ أَوْلِيَاءِي كَيْفَ يَسَّ تَعِيشُونَ بِي! فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لِعَلِيِّ وَ لِيٍّ اللَّهُ يَا عَلِيُّ أَعِنِ عَمَّكَ عَلَى إِغَاثَةِ أَوْلِيَاءِي وَ اسْتِغَاثِهِمْ مِنَ النَّارِ. أَتَيْتِي بِنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) بِالرُّمْحِ الَّذِي كَانَ يُقَاتِلُ بِهِ حَمْرَةَ أَعْدَاءِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا فَيُنَاوِلُهُ إِيَّاهُ وَ يَقُولُ يَا عَمَّ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَ عَمَّ أَخِي رَسُولُ اللَّهِ ذِي الْجَحِيمِ عَنْ أَوْلِيَانِكَ بِرُمْحِكَ هَذَا كَمَا كُنْتَ تَزُودُ بِهِ عَنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا أَعْدَاءِ اللَّهِ. فَيَتَنَاوَلُ حَمْرَةَ الرُّمْحَ بِيَدِهِ فَيَضَعُ رُجَّهُ فِي حِيْطَانِ النَّارِ الْحَائِلَةِ بَيْنَ أَوْلِيَاءِهِ وَ بَيْنَ الْعُبُورِ إِلَى الْجَنَّةِ عَلَى الصِّرَاطِ وَ يَدْفَعُهَا دَفْعَةً فَيَنْجِيهَا مَسِيرَةَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ ثُمَّ يَقُولُ لِأَوْلِيَاءِهِ وَ الْمُحِبِّينَ الَّذِينَ كَانُوا لَهُ

فِي الدُّنْيَا اَعْبُرُوا فَيَعْبُرُونَ عَلَى الصِّرَاطِ آمِنِينَ سَالِمِينَ قَدْ اَنْزَاحَتْ عَنْهُمْ النَّيْرَانُ وَ بَعَدَتْ عَنْهُمْ الْاَهْوَالُ وَ يَرُدُّونَ الْجَنَّةَ عَانِمِينَ ظَافِرِينَ
2-62. همو، 14 192، ح 2 از عياشى، تفسير العياشى ... عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَنْ قَوْلِ
اللَّهِ فِي الْكِتَابِ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) ... وَقَالَ زَيْدُ بْنُ زُرَّانَةَ اخْتَصَمُوا فِي بِنْتِ
حَمْرَةَ كَمَا اخْتَصَمُوا فِي مَرْيَمَ. قَالَ قُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ! حَمْرَةُ اسْتَنَّ السِّنَّ وَالْأَمْثَالَ كَمَا اخْتَصَمُوا فِي مَرْيَمَ اخْتَصَمُوا فِي بِنْتِ حَمْرَةَ. قَالَ
نعم؛ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) قَالَ نِسَاءَ عَالَمِيهَا. قَالَ وَكَانَتْ فَاطِمَةُ، سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

مکیان گفتند :

ما بدین اقرار نداریم و اگر میدانستیم که تو رسول خدایی مانعات نمی شدیم تو محمد بن عبد الله هستی.

پیامبر فرمودند :

من رسول خدایم و محمد بن عبد الله هم هستم». سپس به علی بن ابی طالب گفتند : رسول خدا را محو کن

ایشان عرض کرد

به خدا سوگند من هرگز آن را محو نمیکنم.

رسول خدا آن نامه را گرفتند و با این که نیکو نمی نوشتند (1) چنین نگاشتند

این چیزی است که محمد بن عبد الله بر آن پیمان می بندد که مسلح به مکه وارد نشود مگر شمشیر در غلاف داشته باشد و کسی از اهالی مکه را از آنجا خارج نکند، اگر چه او بخواهد از ایشان پیروی کند و کسی از یاران خود را مانع نشود اگر بخواهد در مکه مقیم شود.

رسول خدا سال بعد از قرارداد به مکه رفتند چون مدت سپری گشت

ص 189

1- بنا بر روایات اهل بیت علیهم السلام آن حضرت هم میخواندند و هم می توانستند بنویسند؛ ولی نمی نوشتند. مثلاً شیخ صدوق، علل الشرائع، 1 125 و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 16 133 71... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ قُلْتُ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكْتُبْ وَلَا فَقَالَ كَذَبُوا لَعَنَهُمُ اللَّهُ أَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ، فَيَكُونُ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَلَيْسَ يُحْسِنُ أَنْ يَقْرَأَ أَوْ يَكْتُبَ ؟ ... راوی گوید به امام باقر عرض کردم اهل سنت گمان میکنند که رسول خدا نمی نوشت و نمی خواند آن حضرت فرمود : دروغ میگویند خدای آنها را از رحمت خویش دور کند! چگونه این ممکن است در حالی که خدای عز و جل می فرماید «اوست خدایی که در میان امیها رسولی از میان خودشان برانگیخت تا آیات او را بر ایشان بخواند و ایشان را (از بدیها بپیراید و بدیشان کتاب و حکمت آموزد گرچه پیشتر در گمراهی آشکار بودند آیا میشود بدیشان کتاب و حکمت آموزد ولی خود نتواند بخواند یا بنویسد

مکیان نزد علی (علیه السلام) آمدند و گفتند: به همراه خود بگو که از میان ما خارج شود زیرا مدت سپری شده است

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از مکه خارج شدند و عُمَارَه (1) دختر (جناب) حمزه همراه سلمی دختر عُمَیس در مکه بود وی به دنبال ایشان به راه افتاد و ندا داد ای عمو ای عمو پس علی (علیه السلام) بدو روی کرد و دست او را گرفت و به فاطمه (علیه السلام) فرمود:

«دختر عموی توست»

پس آن بانو وی را همراه خود برد در مورد بردن وی میان علی (علیه السلام) و زید بن حارثه و جعفر فرزند ابو طالب گفت: و گویی درگرفت زید بن حارثه وصی حمزه و برادر وی از مهاجران بود علی (علیه السلام) فرمود:

او دختر عموی من است و من بدو سزاوارترم.»

جعفر گفت:

او دختر عموی من و أسماء بنت عُمَیس خاله اوست که در منزل من است

زید گفت:

دختر برادر من است

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در مورد وی نسبت به خاله ی او حک-م ک-ردند و چنین فرمودند:

خاله به منزله ی مادر است و به علی (علیه السلام) فرمودند: تو از من هستی و به جعفر فرمودند: تو در قیافه و اخلاق بسان من هستی و به زید فرمودند: تو برادر دوست و خدمتکار مایی (2)

واقدی (متوفا 207) (ق) گوید عُمَارَه دختر حمزه فرزند عبد المطلب

ص 190

1- تنها واقدی (متوفا 207) (ق) به جای "امامه" دختری به نام غداره را برای جناب حمزه یاد کرده است. ابن اثیر، اسد الغابة 5 (199)

2- 63. همو، 328 38، ح 39 و روی ابن الأثیر فی جامع الأصول، عَنِ الْبُخَارِيِّ وَ مُسْلِمٍ بِسَنَدَيْهِمَا عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، نیز مقریزی، إمتاع الأسماع، 1 333 - 334.

که مادرش سلمی دختر عمیس است - در مکه بود. چون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در "عمرة القضية" به مکه آمدند، علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) صحبت کرد و گفت:

چرا دختر عموی خود را که یتیم است - میان مشرکان مکه بگذاریم؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را از بیرون بردن عمارة نهی فرمودند:.

علی (علیه السلام) عمارة را از مکه بیرون آورد زید بن حارثه - که وصی حمزه بود و به هنگام عقد اخوت اسلامی، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) میان او و حمزه عقد برادری بسته بودند - گفت:

من از همه به نگهداری او سزاوارترم؛ زیرا او دختر برادر من است.

چون جعفر فرزند ابو طالب این مطلب را شنید گفت:

- خاله مانند مادر است و خالهی، او اسماء دختر عمیس همسر من میباشد؛ من برای نگهداری او سزاوارترم

علی (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

جای تعجب است که میبینم در مورد دختر عموی من میکنید! من او را از میان مشرکان بیرون آوردم و نسبت شما بدو از من بیشتر نیست؛ خودم برای نگهداری او از شما سزاوارترم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

من میان شما حکم خواهم کرد اما تو ای زید دوستدار خدا و رسول خدایی؛ اما تو ای علی برادر و دوست منی؛ و تو ای جعفر از لحاظ شکل و خوی همچون منی، و تو به نگهداری او سزاوارتری، زیرا خاله اش همسر توست و نمیتوان زنی را به همسری گرفت در حالی که عمه یا خاله ی وی همسر انسان باشد. در این مورد به نفع جعفر حکم فرمودند:.

چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به نفع جعفر حکم کردند، جعفر برخاست و برگرد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) خرامید و پایکوبی کرد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «این چه کاری است؟»

گفت:

ای رسول خدا! "نجاشی" هرگاه از کسی خوشش می آمد، برمی خاست و دور او می چرخید

به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عرض شد

- عُمَارَه را به همسری برگزینید

آن حضرت فرمودند: او برادرزاده ی شیری من است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را به همسری سَلَمَه پسرایی سَلَمَه در آوردند و می فرمودند: «آیا پاداش خوبی به سَلَمَه دادم؟»⁽¹⁾

ص 192

[1] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 77 51 و 78، ح 36، از کلینی، الکافی العدة عن سهل، عن محمد بن سليمان، عن هيثم بن أسيم، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال خرج النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) ذات يوم وهو مستبشر يضحك سروراً. فقال له الناس أضحك الله سيئك يا رسول الله وزادك وهو سروراً! فقال رسول الله إنه ليس من يوم ولا ليلة إلا ولي فيهما تحفة من الله ألا وإن ربي أتحنني في يومي هذا بتحفة لم يتحنني بمثلها فيما مضى. إن جبرئيل (عليه السلام) أتاني فقرأني من ربي السلام وقال يا محمد! إن الله جلّ وعزّ اختار من بني هاشم سبعة لم يخلق مثلهم فيمن مضى ولا يخلق مثلهم فيمن بقي، أنت يا رسول الله سيد النبيين وعلي بن أبي طالب وصيك سيد الوصيين والحسن والحسين سبطاك سيدا الأسباط وحمزة عمك سيد الشهداء وجعفر ابن عمك الطيار في الجنة يطير مع الملائكة حيث يشاء ومنكم القائم يصلي عيسى بن مريم خلفه إذا أهبطه الله إلى الأرض من ذرية علي وفاطمة ومن ولد الحسين عليهم السلام.

[2] همو، 275 22، ح 24، از قرب الإسناد محمد بن عيسى، عن القداح، عن جعفر، عن أبيه (عليه السلام) قال قال علي بن أبي طالب (عليه السلام) «منا سبعة خلقهم الله عزّ وجلّ لم يخلق في الأرض مثلهم؛ منّا رسول الله صلى الله عليه وسلم سيد الأولين والآخرين وخاتم النبيين ووصيه خير الوصيين وسبطاه خير الأسباط حسناً وحسيناً وسيد الشهداء حمزة عمه ومن طار مع الملائكة جعفر والقائم (عليه السلام).

[3] همو، 280 22، ج 33 از شيخ صدوق، الخصال محمد بن علي بن الشاء، عن إبراهيم بن عبد الله بن الوراق، عن يحيى بن المسلمة بن قباد، عن يزيد بن سلمة الثميري، عن عيسى بن يونس، عن زكريا بن أبي زائدة، عن زاذان، عن زر بن حبیش قال سمعت محمد بن الحنفية رضي الله عنه يقول «فينا ست خصال لم تكن في أحد ممن كان قبلنا ولا تكون في أحد بعدنا؛ منّا محمد سيد المرسلين وعلي سيد الوصيين وحمزة سيد الشهداء والحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وجعفر بن أبي طالب المرين بالجنحين يطير بهما في الجنة حيث يشاء ومهدي هذه الأمة الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم.

[4] همو. 274 22، ح 19 از شيخ صدوق، الامالي العطار، عن سعد، عن ابن أبي الخطاب، عن الأصم، عن عبد الله البطل، عن عمرو بن أبي المقدم، عن أبيه، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم وهو أخذ بيد علي بن أبي طالب (عليه السلام) وهو يقول يا معشر الأنصار! يا معشر بني هاشم يا معشر بني عبد المطلب أنا محمد، أنا رسول الله، إلا أتي خلت من طينة مرحومة في أربعة من أهل بيتي أنا وعلي وحمزة وجعفر.

[5] سيد رضی، نهج البلاغة، نامه 28، صص 386 و 387.... ألا ترى غير مخبر لك ولكن بنعمة الله أحدث أن قوما استشهدوا في سبيل الله تعالى من المهاجرين والأنصار ولكل فضل حتى إذا استشهد شهيدنا قيل سيد الشهداء وخصه رسول الله صلى الله عليه وسلم بسبعين تكبيراً عداً صلاته عليه أو لا ترى أن قوماً قطعت أيديهم في سبيل الله ولكل فضل حتى إذا فعل بواحدنا ما فعل بواحدهم قيل الطيار في الجنة ذو الجناحين ولولا ما نهى الله عنه من تزكية المرء نفسه لذكر ذكر فضائل جمته تعرفها قلوب المؤمنين ولا تمجها آذان السامعين. فدع عنك من مالت به الرمية... لم يمنعنا قديم عزنا ولا عادي طولنا على قومك أن خلطناكم بأنفسنا فنكحنا وأنكحنا فعل الأكفاء ولستم هناك و أتى يكون ذلك ومنا النبي ومنكم المكذب ومنا أسد الله ومنكم أسد الأخطاف ومنا سيد شباب أهل الجنة ومنكم صبيبة النار ومنا خير نساء العالمين ومنكم حمالة الحطب... .. همين خطبه علامه مجلسي، بحار الأنوار، 272 22، ح 14 و 78 348 - 349، ح

20

[6] علامه مجلسي، بحار الأنوار، 272 22، ج 17، از شيخ طوسي، الامالي المفيد، عن إسماعيل بن يحيى، عن محمد بن جرير الطبري، عن محمد بن إسماعيل الصوري، عن أبي الصلت الهروي، عن الحسين الأشقر، عن قيس بن الربيع، عن الأعمش، عن عباية بن ربيع، عن أبي أيوب الأنصاري، عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) أنه قال لفاطمة «شهيدينا أفضل الشهداء وهو عمك ومنا من جعل الله له جناحين يطير بهما مع الملائكة وهو ابن عمك الخبر.»

[7] همو، 280 22، ح 36، از شيخ صدوق، كمال الدين ابن الوليد، عن الصمغاري، عن ابن يزيد، عن حماد، عن ابن أذينة، عن أبان بن أبي عياش وإبراهيم بن عمر، عن سليم بن قيس، عن سلمان قال قال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) لفاطمة شهيدنا سيد الشهداء وهو حمزة بن عبد المطلب وهو عم أبيك.»

قالت «يا رسول الله وهو سيد الشهداء الذين قتلوا معك؟»

قال «لا، بل سيد الشهداء الأولين والآخرين ما خلا الأنبياء والأوصياء وجعفر بن أبي طالب ذو الجناحين الطيار في الجنة مع الملائكة.»

[8] همو، 274 22، ح 21، از شيخ صدوق، الامالي الهمداني، عن علي بن إبراهيم، عن اليقطيني،

ص 194

عَنْ يُوسُفَ، عَنْ ابْنِ أَسَدٍ بَاطِطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةَ قَالَ نَظَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مِنْ يَوْمٍ أَحَدٍ قُتِلَ فِيهِ عَمَّهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ يَوْمٌ مُؤْتَةٌ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ دَلَفَ إِلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ هُوَ بِاللَّهِ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَعَطَّوْنَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْيًا وَ ظُلْمًا وَعَدْوَانًا، ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنزِلَةً يَغِطُّهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

[9] همو، 274 22، ح 19، از شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا (عليه السلام) بإسناد التميمي، عن الرضا، عن أبيه عليهم السلام، عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال خير إخواني علي و خير أعمامي حمزة و العباس صنيو أبي.

[10] همو 275 22، ج 23، از شيخ صدوق، الامالي ابن المغيرة، عن جدّه، عن جدّه، عن السكوني، عن الصادق، عن أبيه عليهم السلام قال قال رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) أحب إخواني إليّ عليّ بن أبي طالب و أحب أعمامي إليّ حمزة.

[11] همو، 275 22، ح 22، از شيخ صدوق، الامالي الطالقاني، عن إسماعيل بن إبراهيم الحلواني، عن أحمد بن منصور، عن هذبة بن عبد الوهاب، عن سعد بن عبد الحميد، عن عبد الله بن زياد اليماني، عن عكرمة بن عمار، عن إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة، عن أنس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم «نحن بنو عبد المطلب سادة أهل الجنة رسول الله و حمزة سيد الشهداء و جعفر ذو الجناحين و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و المهدي».

[12] همو، 282 22 - 283، ح 42، از شيخ طوسي، الأمالي جماعة، عن أبي الفضل بإسناده إلى أبي الطفيل قال قال عليه يوم الشورى «فأنشدكم الله هل فيكم أحد له مثل عمي حمزة أسد الله و أسد رسوله؟ قالوا اللهم لا قال فأنشدكم الله هل فيكم أحد له أخ مثل أخي جعفر ذي الجناحين مخرج بالدماء الطيار في الجنة؟ قالوا اللهم لا ...

[13] همو، 282 22، ح 41، از كليني، الكافي محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن الحسين بن علوان الكلبي، عن علي بن الحزور الغنوي، عن أصبغ بن نباتة الحنظلي قال رأيت أمير المؤمنين (عليه السلام) يوم افتتح البصرة و ركب بغلة رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) ثم قال «يا أيها الناس! ألا أخبركم بخير الخلق يوم يجمعهم الله».

فقام إليه أبو أتوب الأنصاري فقال بلى يا أمير المؤمنين حدثنا فإنا كنا نكنت تشهد و نغيب. فقال «إن خير الخلق يوم يجمعهم الله سبعة من ولد عبد المطلب لا ينكر فضلهم إلا كافر ولا يجحد به إلا جاحد».

فقام عمار بن ياسر رحمه الله فقال يا أمير المؤمنين سمّهم لنا لنعرفهم.

فَقَالَ «إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ الرَّسُلُ وَإِنَّ أَفْضَلَ الرَّسُلِ مُحَمَّدٌ وَإِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَصِيٌّ نَبِيَّهَا حَتَّى يُدْرِكَهُ نَبِيُّ، أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ وَصِيٌّ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءُ أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ حَمْرَةَ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَهُ جَنَاحَانِ حَضِيٍّ بِيَانٍ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ لَمْ يَنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَنَاحَانِ [جَنَاحَيْنِ صَح.] غَيْرَهُ شَيْءٌ كَرَّمَ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله وسلم) وَشَرَفَهُ وَالسَّبْطَانَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْمَهْدِيَّ (عليه السلام)»

[14] همو، 283 22 ح، 43 از شيخ طوسى، الأمالى بإسناده عن الصادق، عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام قال قال الحسن بن علي (عليه السلام) فيما احتج على معاوية و كان ممن استجاب لرسول الله صلى الله عليه وسلم عمه حمزة و ابن عمه جعفر فقتلا شهيدين رضي الله عنهما في قتلى كثيرة معهما من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل الله تعالى حمزة سيد الشهداء من بينهم و جعل لجعفر جناحين يطير بهما مع الملائكة كيف يشاء من بينهم و ذلك لمكانهما من رسول الله صلى الله عليه وسلم و منزلتهما و قرابتهما منه (صلى الله عليه وآله وسلم) و صلى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) على حمزة سبعين صلاة من بين الشهداء الذين استشهدوا معه «

[15] همو، 18 51 و 79 عن علي بن هلال، عن أبيه قال دخلت على رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) و هو في الحالة التي قبض فيها فإذا فاطمة عند رأسه فبكت حتى ازتفع صوتها. فرفع رسول الله (ص) إليها رأسه فقال «حبيبي فاطمة! ما الذي يبكيك؟»

فَقَالَتْ أَحْشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَعْدِكَ.»

فَقَالَ «يَا حَبِيبَتِي! أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ اطَّلَعَ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكَ وَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَنْحِكَ إِيَّاهُ. يَا فَاطِمَةُ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ قَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا قَبْلَنَا وَ لَا يُعْطَى أَحَدًا بَعْدَنَا؛ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَكْرَمُ النَّبِيِّينَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَحَبُّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنَا أَبُوكَ وَ وَصِيُّ بَنِي خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ بَعْلُكَ وَ شَهِيدُنَا خَيْرِ الشُّهَدَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ حَمْرَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمَّ أَبِيكَ وَ عَمَّ بَعْلِكَ وَ مِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِيكَ وَ أَخُو بَعْلِكَ وَ مِنَّا سِدِّيقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمَا ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ هُمَا سِدِّيقَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَبُوهما وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ خَيْرٌ مِنْهُمَا يَا فَاطِمَةُ! وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ ..»

[16] سورة ي نساء (4) 69 و 70

[17] علامه مجلسى، بحار الأنوار، 32 24، ح 6، از فرات بن ابراهيم، كوفى، تفسير فرات بن ابراهيم

الحسن بن علي بن بريج، مَعْنَعْنَا عَنْ أَصْبَغَ بْنِ ثَبَاتَةَ قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أذْكَرَ حَدِيثًا.

قُلْتُ فَمَا يَمْنَعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنْ تَذْكَرَهُ؟

فَقَالَ مَا قُلْتُ هَذَا إِلَّا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أذْكَرَهُ ثُمَّ قَالَ إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ كَانَ

أَفْضَلَ لَهُمْ سَبْعَةَ مِثَالَيْ بَيْتِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ الْأَنْبِيَاءُ أَكْرَمُ الْخَلْقِ وَنَبِيْنَا أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ؛ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ أَفْضَلُ الْأُمَّمِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ وَوَصِيئُهُ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ؛ ثُمَّ الشُّهُدَاءُ أَفْضَلُ الْأُمَّمِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ وَحَمْرَةُ سَيِّدِ الشُّهُدَاءِ وَجَعْفَرُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ لَمْ يَنْحَلْهُ شَهِيدًا قَطُّ فَتَبَلَّه رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَإِنَّمَا ذَلِكَ شَيْءٌ أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ). ثُمَّ قَالَ فَأَوْلِيكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهُدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنٌ أَوْلِيكَ رَفِيقًا * ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ثُمَّ السِّبْطَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمَهْدِيُّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَالْإِكْرَامُ.

[18] همو، 39 128 - 129 ح، 16، از عماد الدين، طبرى بشارة المصطفى مُحَمَّدُ بْنُ الْوَهَّابِ الرَّازِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَهْوَازِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْفَارِسِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْبُلْخِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ الْهَيْثَمِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تَتَمَاشَى حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ فَإِذَا نَحْنُ بِسِدْرَةِ عَارِيَةِ لَا تَبَاتَ عَلَيْهَا. فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ تَحْتَهَا فَأَوْرَقَتِ الشَّجَرَةَ وَأَثْمَرَتْ وَاسْتَطَلَّتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَتَبَسَّمَ وَقَالَ «يَا أَنَسُ ادْخُلْ لِي عَلِيًّا». فَعَدَوْتُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ يَتَنَاوَلُ شَيْئًا مِنَ الطَّعَامِ. قُلْتُ لَهُ أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ «لِخَيْرِ أَدْعَى!» فَقُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ فَجَعَلَ عَلِيٌّ لَا يَمْسِي وَيَهْرُولُ عَلَى أَطْرَافِ أَنَامِلِهِ حَتَّى مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَذَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَاجْلَسَهُ إِلَى جَنْبِهِ فَرَأَيْتُهُمَا يَتَحَدَّثَانِ وَيَضْحَكَانِ وَرَأَيْتُ وَجْهَ عَلِيِّ قَدْ اسْتَنَارَ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يَا أَنَسُ! ... مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي وَقَارِهِ وَإِلَى سُلَيْمَانَ فِي قَضَائِهِ وَإِلَى يَحْيَى فِي زُهْدِهِ وَ إِلَى أَيُّوبَ فِي صَبْرِهِ وَإِلَى إِسْمَاعِيلَ فِي صِدْقِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. يَا أَنَسُ! مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ خَصَّهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِوَزِيرٍ وَقَدْ خَصَّنِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَرْبَعَةِ اثْنَيْنِ فِي السَّمَاءِ وَاثْنَيْنِ فِي الْأَرْضِ. فَأَمَّا اللَّذَانِ فِي السَّمَاءِ فَجَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَمَّا اللَّذَانِ فِي الْأَرْضِ فَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعَمِّي حَمْرَةَ.»

[19] همو، 15 280

[20] همو، 51 77 و 78 ح، 36، از كليني الكافي و علامه مجلسي، بحار الأنوار، 22 280، ج 33،

[21] همو، 272 22، ح 17 از شیخ طوسی الدمالي و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 282 22، ح 41، از کلینی، الکافی.

[22] همو، 78 51 و 79

[23] همو، 78 51 و 79

[24] سید رضی، نهج البلاغة، نامه، 28، صص 386 و 387 و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 274 22، ح 21، از شیخ صدوق الاهالي و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 282 22 - 283، ح 42 از شیخ طوسی، الأمالي.

[25] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 274 22، ح 21 از شیخ صدوق، الامالي و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 282 22 - 283، ح 42 از شیخ طوسی، الأهالي.

[26] ابن منظور (متوفى 711)، لسان العرب، 188 2.

27 همو 174 4.

[28] دکتر سید جعفر سجادی فرهنگ معارف، اسلامى 1677 3 - 1678، از اصول رشاد 108

[29] شناخت نامه ی علی (علیه السلام)، مجموعه مقالات 2، 47، از، ثعالی ثمار القلوب في المضاف و المنسوب 21، ذیل «اسد الله».

[30] همو، 28 10 - 35، ح 1، از ابو منصور، طبرسی، الاحتجاج زوی عن موسی بن جعفر (علیه السلام). عن أبيه، عن آبائه، عن الحسين بن علي (عليه السلام) أن يهودياً من يهود الشام وأخبارهم كان قد قرأ التوراة والإنجيل والزبور وصحف الأنبياء عليهم السلام وعرف دلائلهم جاء إلى مجلس فيه أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم علي بن أبي طالب (عليه السلام) وابن عباس وأبو معبد الجهنبي فقال يا أمة محمد! ما تركتم لبي درجة ولا لمرسل فضيلة إلا تحلتموها نبيكم فهل تحببوني عما أسألكم عنه؟ فكان القوم عنه، فقال علي بن أبي طالب (عليه السلام) نعم، ما أعطى الله عز وجل نبياً درجة ولا مرسلأ فضيلة إلا وقد جمعتها لمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وزاد محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) على الانبياء أضغافاً مضاعفة. فقال له اليهودي فهل أنت مجيبي. قال له نعم، سأذكر لك اليوم من فضائل رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ما يقر الله به أعين المؤمنين ويكون فيه إزالة لشك الشاكين في فضائله... قال له اليهودي فإن هذا إبراهيم لا قد أضجع ولده وتله للجبين. فقال له علي (عليه السلام) لقد كان كذلك ولقد أعطي إبراهيم (عليه السلام) بعد الإضجاع الفداء ومحمد (عليه السلام) أصيب بأفجع منه فجيعة؛ إنه وقف عليه وآله الصلاة والسلام على عمه حمزة أسد الله وأسد رسوله وناصر دينه وقد فرق بين روجه وجسده فلم يبين عليه حرقة ولم يفض عليه عبرة ولم ينظر إلى موضعه من قلبه وقلوب أهل بيته ليرضيه الله عز وجل بصبره ويستسلم الأمره في جميع الفعال وقال (صلى الله عليه وآله وسلم) لو لا أن تحزن

صَفِيَّةً لَتَرَكْتُهُ حَتَّى يُحْشَرَ مِنْ بَطُونِ السَّبَاعِ وَ حَوَاصِلِ الطَّيْرِ وَ لَوْلَا أَنْ يَكُونَ سُنَّةَ بَعْدِي لَفَعَلْتُ ذَلِكَ ... »

[31] همو، 137 45 - 139 وَقَالَ صَاحِبُ الْمَنَاقِبِ وَغَيْرُهُ رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمْرًا بِمَنْبَرٍ وَ خَطِيبٍ لِيُخَيِّرَ النَّاسَ بِمَسَاوِي الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ مَا فَعَلَا فَصَّحَ عِدَّ الْخَطِيبُ الْمَنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَكْثَرَ الْوَقِيعَةَ فِي عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَطْنَبَ فِي تَقْرِيبِ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ فَذَكَرَهُمَا بِكُلِّ جَمِيلٍ. قَالَ فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ يَلِّكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ. ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَا يَزِيدُ! انْزِلْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَاتَّكَلَمَ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضًا وَ لِهَؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ. قَالَ فَأَبَى يَزِيدُ عَلَيْهِ ذَلِكَ. فَقَالَ النَّاسُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ انْزِلْ لَهُ فَلْيَصَّ عِدَّ الْمَنْبَرَ فَلَعَلْنَا نَسَمِعُ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَالَ إِنَّهُ إِنْ صَعِدَ لَمْ يَنْزِلْ إِلَّا بِفَضِيحَتِي وَ بِفَضِيحَةِ آلِ أَبِي سَفْيَانَ. فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا قَدَرُ مَا يُحْسِنُ هَذَا فَقَالَ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ زَقُوا الْعِلْمَ زَقًا. قَالَ فَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ فَصَّحَ عِدَّ الْمَنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَنْتَى عَلَيْهِ ثُمَّ خَطَبَ خُطْبَةً أَبْكَى مِنْهَا الْعَيُونَ وَ أَوْجَلَ مِنْهَا الْقُلُوبَ؛ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِدَّتًا وَ فَضَّلْنَا بِسَبْعِ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَضَّلْنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ مَنَا الصِّدِّيقَ وَ مَنَا الطَّيَّارَ وَ مَنَا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ وَ مَنَا سَبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ ...

[32] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 275 22، ح 22 از شیخ صدوق، الامالي.

[33] همو، 244 23، ح 16، از فرات بن، ابراهيم، تفسير فرات بن ابراهيم.

[34] همو 274 22، ح 19، از شیخ صدوق، عيون أخبار الرضا (عليه السلام).

[35] همو، 275 22، ح 23، از شیخ صدوق، الامالي.

[36] همو، 282 22، ح 41 از كليني، الكافي.

[37] همو، 30736

[38] سوره ی حج (22) 19

[39] علامه مجلسی 334 335 و 1، 70 از واقدي، المغازی و ابن هشام دمشقی السيرة النبوية، 1 625 و محمد بن جرير طبري، تاريخ الطبري 2 445 و مقریزی، إمتاع الأسماع، 1 104 و ابن خلدون، تاريخ ابن خلدون، 2 429 و ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغة، 334 3

[40] همو. 335 190 و نیز ابن كثير، البداية والنهاية. 3 273 از ابن اسحاق

[41] ابن خلدون، تاريخ ابن خلدون، 2 429 و ترجمه تاريخ ابن خلدون، 1 413

[42] واقدي، المغازی، 1 92 - 93 و همين علامه مجلسی، بحار الأنوار، 19 338 - 339

[43] ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغة، 14 222 و علامه مجلسی، بحار الانوار، 20 125، از

[44] كليني، الكافي، 463 7، ح 21 علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابه ذكره قال لما سم المتوكل نذر إن عوفي أن يصدق بمال كثير فلما عوفي سأل الفقهاء عن حد المال الكثير فاحتلوا عليه فقال بعضهم مائة ألف، وقال بعضهم عشرة آلاف، فقالوا فيه أقاويل مختلفة فاشتبه عليه الأمر. فقال رجل من ندمانه يقال له صفعان ألا تبتعث إلى هذا الأسود فتسأل عنه؟ فقال له المتوكل من تعني ويحك؟ فقال له ابن الرضا فقال له وهو يحسن من هذا شيئاً. فقال إن أخرجك من هذا فلي عليك كذا وكذا وإلا فاضربني مائة مكرعة. فقال المتوكل قد رضيت يا جعفر بن محمود صبر إليه وسأله عن حد المال الكثير. فقال الكثير ثمانون. فقال له جعفر يا سيدي! إنه يسألني عن العدة فيه. فقال له أبو الحسن (عليه السلام) فسأله عن حد المال الكثير. فقال الكثير ثمانون. فقال له جعفر يا سيدي! إنه يسألني عن العدة فيه. فقال له أبو الحسن (عليه السلام) إن الله عز وجل يقول (لقد نصركم الله في مواطن كثيرة) فعددتا تلك المواطن فكانت ثمانين. همين رواية شيخ حر عاملي، وسائل الشيعة، 298 23، ج 29606 نیز شیخ طوسی، تهذيب الأحكام، 3098، ح روایت محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی ذیل همان آیه نیز همین روایت شیخ حرّ، عاملی ووسائل الشيعة، 300 23، ح 29608

[45] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 162 50 ح 51 از ابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب. نیز روایت منقول از حضرت موسی بن جعفر (عليه السلام) اما میرزا حسین نوری مستدرک الوسائل، 16 85 19228 - 2 از عماد الدین محمد بن علی طوسی، ثاقب المناقب، همین روایت علامه مجلسی، بحار الأنوار، 73 48، ح 100، از ابن شهر آشوب، المناقب لآل أبي طالب. نیز روایت حضرت صادق شیخ طوسی، تهذيب الأحكام، 317 8، ح 57 نیز همین روایت شیخ حرّ عاملی، وسائل الشيعة، 299 23، ح 29607 و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 165 19، ح 7، از شیخ صدوق، معانی الأخبار

[46] سید جواد، فاطمی شهید و برترین آنان حمزه، ص 44.

[47] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 244 - 239 17، ح تفسیر الإمام (عليه السلام) بالإسناد إلى أبي محمد العسكري (عليه السلام) أنه قال قيل لأمير المؤمنين (عليه السلام) هل لمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) آية مثل آية موسى (عليه السلام) في رفعه الجبل فوق رؤوس الممتنعين عن قبول ما أمروا به فقال أمير المؤمنين (عليه السلام) إي والذي بعثه بالحق نبياً ما من آية كانت لأحد من الأنبياء من لدن آدم إلى أن انتهت إلى محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) إلا وقد كان لمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) مثلها أو أفضل منها ولقد كان لمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) نظير هذه الآية إلى آيات آخر ظهرت له... قال ثم جاءت الفرقة الثالثة باكين يقولون نشهد يا محمد أنك رسول رب العالمين وسيد الخلق أجمعين وأن علياً أفضل الوصيين وأنك أفضل آل النبيين و

صَحَابَتِكَ خَيْرٌ صَاحِبَةِ الْمُرْسَلِينَ وَ أَنْ أَمَّتْكَ خَيْرُ الْأُمَمِ أَجْمَعِينَ رَأَيْتَنَا مِنْ آيَاتِكَ مَا لَا مَحِيصَ لَنَا عَنْهَا وَ مِنْ مُعْجَزَاتِكَ مَا لَا مَذْهَبَ لَنَا سِوَاهَا. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ مَا الَّذِي رَأَيْتُمْ؟ قَالُوا كُنَّا قُودًا فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ نَتَذَكَّرُ أَمْرَكَ وَ نَهْزَأُ بِخَبْرِكَ وَ أَنْتَ ذَكَرْتَ أَنْ لَكَ مِثْلُ آيَةِ مُوسَى (عليه السلام) فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا اِزْتَفَعَتِ الْكَعْبَةُ عَنْ مَوْضِعِهَا وَصَارَتْ فَوْقَ رُؤُوسِنَا فَرَكْرَنَا فِي مَوَاضِعِنَا وَ لَمْ تَقْدِرْ أَنْ نَرِيْمَهَا فَبَجَاءَ عَمَكَ حَمْرَةٌ وَ قَالَ بَرُّجُ رُمَحِهِ هَكَذَا تَحْتَهَا فَتَنَوَّلَهَا وَ اِحْتَبَسَ بِهَا عَلَى عِظْمِهَا فَوَقْنَا فِي الْهَوَاءِ ثُمَّ قَالَ لَنَا اخْرُجُوا فَخَرَجْنَا مِنْ تَحْتِهَا. فَقَالَ ابْعُدُوا فَبَعَدْنَا عَنْهَا، ثُمَّ أَخْرَجَ سَنَانَ الرُّمَحِ مِنْ تَحْتِهَا فَنَزَلَتْ إِلَى مَوْضِعِهَا وَاسْتَفْرَتَ فَجِئْنَاكَ بِذَلِكَ مُسْلِمِينَ.

[48] همو، 193 18، ح، 28، از شيخ طوسى الأهالي بِإِسْمِ نَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْتُ بِالْأَبْطَحِ عَلَى سَاعِدِي وَعَلِيٌّ عَنِ يَمِينِي وَ جَعْفَرٌ عَنْ يَسَارِي وَ حَمْرَةٌ عِنْدَ رِجْلِي قَالَ فَتَزَلَّ جَبْرَيْلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ فَفَزِعْتُ لِخَفَقِ أَجْنِحَتِهِمْ قَالَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا إِسْرَافِيلُ يَقُولُ لِجَبْرَيْلُ إِلَى أَيِّ الْأَرْبَعَةِ بُعِثْتَ وَبُعِثْنَا مَعَكَ؟ قَالَ فَرَكَّضَ بِرِجْلِهِ فَقَالَ إِلَى هَذَا وَ هُوَ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ؛ ثُمَّ قَالَ مَنْ هَذَا الْآخَرُ؟ قَالَ هَذَا أَخُوهُ وَوَصِيُّهُ وَ هُوَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ. ثُمَّ قَالَ فَمَنْ الْآخَرُ؟ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَهُ جَنَاحَانِ خَضِيْبَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ. ثُمَّ قَالَ فَمَنْ الْآخَرُ؟ قَالَ عَمُّهُ حَمْرَةٌ وَ هُوَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

[49] همو، 276 22 - 277، ح، 26، از على بن ابراهيم قمى، تفسير القمي الحسن بن علي، عن أبيه، عن الحسن بن سعيد، عن الحسين بن علوان، عن علي بن الحسين العبدي، عن أبي هارون العبدي، عن ربيعة السعدي، عن حذيفة بن اليمان أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إن إلهي اختارني في ثلاثة من أهل بيتي وأنا سيد الثلاثة وأتقاهم الله ولا فخر اختارني وعلياً وجعفرأبني أبي طالب وحمره بن عبد المطلب كنا قوداً بالأبطح ليس منا إلا مسجى بثوبه على وجهه علي بن أبي طالب عن يميني وجعفر بن أبي طالب عن يساري وحمره بن عبد المطلب عند رجلي فما تبهنني عن رقدتي غير خفيف أجنحة الملائكة وبرد ذراع علي بن أبي طالب (عليه السلام) في صدري فانتبهت من رقدتي وجبرئيل في ثلاثة أملاك يقول له أحد الأملاك الثلاثة يا جبرئيل إلى أي هؤلاء الأربعة أرسلت؟ فرفسني برجله فقال إلى هذا. قال ومن هذا يستفهمه؟ فقال هذا محمد سيد النبيين (صلى الله عليه وآله وسلم) وهذا علي بن أبي طالب سيد الوصيين وهذا جعفر بن أبي طالب له جناحان خضيبان يطير بهما في الجنة وهذا حمرة بن عبد المطلب سيد الشهداء.

[50] همو، 29810

[51] سورة ي انعام (6) 151 و 152 قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ

بالوالدين إحساناً ولا تقتلوا أولادكم من إملاقٍ نحن نرؤفكم وإياهم ولا تقتلوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق ذلكم وصداكم به لعلكم تعقلون* ولا تقتلوا ماله اليتيم إلا بالتي هي أحسن حتى يبلغ أشده وأوفوا الكيل والميزان بالقيسط لا تكلف نفساً إلا وسعها وإذا قتلتم فاعدلو ولو كان ذا قربى وبعهد الله أوفوا ذلكم وصاكم به لعلكم تذكرون

[52] فضل بن حسن طبرسي، اعلام الوري 59، علامه مجلسي، بحار الأنوار، 19 8 - 14 و محمد ابن جرير طبري، دلائل النبوة و راوندى قصص الأنبياء عليهم السلام و على بن ابراهيم قمى، تفسير القمي و علامه مجلسي، بحار الأنوار، 19 47

[53] علامه مجلسي، بحار الأنوار، 28 251، ح 33، از كليني، الكافي محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن علي بن النعمان، عن ابن مسكان، عن سدير قال كنا عند أبي جعفر (عليه السلام) فذكرنا ما أحدث الناس بعد نبينهم (صلى الله عليه وآله وسلم) واستدلوا لهم أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال رجل من القوم أصلحك الله فأين كان عز بني هاشم و ما كانوا فيه من العدي؟ فقال أبو جعفر (عليه السلام) و من كان بقي من بني هاشم إنما كان جعفر و حمزة فمصدماً و بقي معه رجلان ضعيفان ذليلان حديثاً عهد بالسلام عباس و عقيل و كانا من الطلقاء أما والله لو أن حمزة و جعفر كانا بحضرتهما ما وصلا إليه ولو كانا شاهديهما لأتاهما نفسيهما.

بيان الضمير في نفسيهما راجع إلى حمزة و جعفر و إرجاعه إلى أبي بكر و عمر بعيداً.

[54] همو 22 284، ح 47 از ابو منصور طبرسي، الإحتجاج عن إحقاق بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه عليهم السلام عن أمير المؤمنين (عليه السلام) في خطبة يعتذر فيها عن القعود عن قتال من تقدم عليه. قال و ذهب من كنت أعتصد بهم على دين الله من أهل بيتي و بقيت بين خفيرتين قريبتين عهد بجاهلية عقيل و عباس.

[55] همو، 22 278 - 279، ح 32 از سيد على بن طاووس، كتاب الطرف نقلاً من كتاب الوصية لعيسى بن المسد نقاد، عن موسى بن جعفر، عن أبيه قال لما هاجر النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) إلى المدينة و حصر خروجه إلى بدر دعا الناس إلى البيعة فبايع كلهم على السمع و الطاعة و كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا خلا دعا علياً فأخبره من بقي منهم و من لا بقي و يسأله كتمان ذلك ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم علياً و حمزة و فاطمة عليهم السلام فقال لهم بايعوني بيعة الرضا، فقال حمزة بأبي أنت و أمي! على ما تباع اليس قد بايعنا؟ فقال يا أسد الله و أسد رسوله! تباع لله و لرسوله بالوفاء و الإستقامة لابن أخيك إذن تستكمل الإيمان. قال نعم س معاً و طاعة و بسط يده، فقال لهم يد الله فوق أيديكم علي أمير المؤمنين (عليه السلام) و حمزة سيد الشهداء و جعفر الطيار في الجنة و فاطمة سيدة نساء العالمين و السبطان الحسن و الحسين سيدا شباب أهل الجنة هذا شرط من الله

عَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ أَجْمَعِينَ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أُوْفِيَ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا. ثُمَّ قَرَأَ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ

[56] همو، 23 53 ثم يَقُومُ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) مُخَضَّبًا بِدَمِهِ هُوَ وَجَمِيعٌ مِّنْ قَبْلَ مَعَهُ فَإِذَا رَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بكى وبكى أهل السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لِبُكَائِهِ وَتَصَرَّحُ فَاطِمَةَ هِ فَتَزَلُّهُ الْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا وَيَقِفُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ يَمِينِهِ وَفَاطِمَةُ عَنْ شِمَالِهِ وَيَقْبَلُ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) فَيَضْمُهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى صَدْرِهِ وَيَقُولُ يَا حُسَيْنُ فَدَيْتُكَ قَرَّتْ عَيْنَاكَ وَعَيْنَايَ فِيكَ وَعَنْ يَمِينِ الْحُسَيْنِ حَمْرَةٌ أَسَدُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الطَّيَّارُ وَيَأْتِي مُحْسِنٌ تَحْمِلُهُ خَدِيجَةٌ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَهُنَّ صَارِيخَاتٌ وَأُمُّهُ فَاطِمَةُ تَقُولُ هَذَا يَوْمَكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوَعِدُونَ الْيَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا. قَالَ فَبَكَى الصَّادِقُ (عليه السلام) حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ بِالذَّمُوعِ ثُمَّ قَالَ لَا قَرَّتْ عَيْنٌ لَا تَبْكِي عِنْدَ هَذَا الذِّكْرِ. قَالَ وَبَكَى الْمُفْضَلُ بِكَاءٍ طَوِيلًا....

[57] همو، 233 7، ح 4 از شيخ طوسي، الأمايلي أبو عمرو، عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ خُزَيْمَةَ بْنِ مَاهَانَ، عَنْ عَيْسَى بْنِ يُوْسُفَ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَأْتِي عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ مَاتَ فِيهِ رَاكِبٌ إِلَّا نَحْنُ أَرْبَعَةٌ. فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمَهُ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي! مَنْ هُوَ لِأَرْبَعَةٍ؟ قَالَ أَنَا عَلَى الْبَرَاقِ وَأَخِي صَالِحٌ عَلَى نَاقَةِ اللَّهِ الَّتِي عَقَرَهَا قَوْمُهُ وَعَمِّي حَمْرَةٌ أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ عَلَى نَاقَتِي الْعَصَّةِ بَاءً وَأَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مَدْبُجَةٍ الْجَنِّيِّ عَلَيْهِ خَلْتَانِ خَضْرَاءِ رَأَوَانِ مِنْ كِسْوَةِ الرَّحْمَنِ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ نُورٍ لِذَلِكَ التَّاجِ سَبْعُونَ رُكْنًا عَلَى كُلِّ رُكْنٍ يَأْقُوْتُهُ حَمْرَاءُ تُضِيءُ لِلرَّاكِبِ مَسِيرَةَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَبِيَدِهِ لِيَاءُ الْحَمْدِ يُنَادِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَيَقُولُ الْخَلَائِقُ مَنْ هَذَا مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ حَامِلٌ عَرْشٍ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بَطْنِ الْعَرْشِ لَيْسَ بِمَلَكٍ مُّقْرَّبٍ وَلَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ وَلَا حَامِلٍ عَرْشٍ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ فِي جَنَاتِ النَّعِيمِ.

[58] همو 234 7، ح 6، از شيخ طوسي، الأمايلي ابن الصلت عن ابن عقدة، عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنِ الرِّضَا، عَنِ أَبِيهِ ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لَيْسَ فِي الْقِيَامَةِ رَاكِبٌ غَيْرُنَا وَنَحْنُ أَرْبَعَةٌ. قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي! أَنْتَ وَمَنْ؟ قَالَ أَذَا عَلَى دَابَّةِ اللَّهِ الْبَرَاقِ وَأَخِي صَالِحٌ عَلَى نَاقَةِ اللَّهِ الَّتِي عَقَرَتْ وَعَمِّي حَمْرَةٌ عَلَى نَاقَتِي الْعَصَّةِ بَاءً وَأَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ وَبِيَدِهِ لِيَاءُ الْحَمْدِ وَقَفَّ بَيْنَ يَدَيِ الْعَرْشِ يُنَادِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُ الْأَدْمِيُّونَ مَا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ حَامِلٌ عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. قَالَ فَيَجِيبُهُمْ مَلَكٌ مِنْ تَحْتِ بَطْنَانِ الْعَرْشِ

مَعَاشِرِ الْأَدَمِيِّينَ مَا هَذَا مَلَكًا مُقَرَّبًا وَلَا نَبِيًّا مُرْسَلًا وَلَا حَامِلَ عَرْشِ هَذَا الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

[59] همو، 6440 - 66، ح 99، از فرات بن إبراهيم كوفي، تفسير فرات بن إبراهيم أبو القاسم - الْحُسَيْنِيُّ مُعْنَعَنَا عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) خَرَجَ مِنَ الْعَارِ فَأَتَى إِلَى مَنْزِلِ خَدِيجَةَ كَثِيبًا حَزِينًا. فَقَالَتْ خَدِيجَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا الَّذِي أَرَى بِكَ مِنَ الْكُأْبَةِ وَالْحُزْنِ مَا لَمْ أَرَهُ فِيكَ مُنْذُ صَحَبْتِي [صَحَابَتِي] .. قَالَ يَحْزُنُنِي غَيْبُوهَ عَلَيَّ. قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَرَّقْتَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْأَفَاقِ وَ إِنَّمَا بَقِيَ ثَمَانُ رِجَالٍ كَانَ مَعَكَ اللَّيْلَةَ سَبْعَةٌ فَتَحَزَنُ لِعَيْبُوبَةَ رَجُلٍ! فَغَضِبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ يَا خَدِيجَةُ! إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِي فِي عَلَيٍّ ثَلَاثَةَ لِدُنْيَايَ وَ ثَلَاثَةَ لِآخِرَتِي وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ لِذُنُبَايَ فَمَا أَخَافُ عَلَيْهِ أَنْ يَمُوتَ وَلَا يُقْتَلَ حَتَّى يُعْطِيَنِي اللَّهُ مَوْعِدَهُ إِيَّايَ وَ لَكِنْ أَخَافُ عَلَيْهِ وَاحِدَةً قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ أَنْتَ أَخْبَرْتَنِي مَا الثَّلَاثَةُ لِذُنُوبِكَ وَ مَا الثَّلَاثَةُ لِآخِرَتِكَ وَ مَا الْوَاحِدَةُ الَّتِي تَتَخَوَّفُ عَلَيْهِ لِأَحْتَوِينَ عَلَى بَعْضِي وَ الْأُطْلُبْتَهُ حَيْثُمَا كَانَ إِلَّا أَنْ يَحُولَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ قَالَ يَا خَدِيجَةُ! إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِي فِي عَلَيٍّ لِذُنُبَايَ أَنَّهُ يُؤَارِي عَوْرَتِي عِنْدَ مَوْتِي وَ أَعْطَانِي فِي عَلَيٍّ لِذُنُبَايَ أَنَّهُ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلَ وَ أَعْطَانِي فِي عَلَيٍّ أَنَّهُ مُتَكَايَ بَيْنَ يَدَيَّ يَوْمَ السَّفَاةِ وَ أَعْطَانِي فِي عَلَيٍّ لِآخِرَتِي أَنَّهُ صَاحِبُ مَفَاتِيحِي يَوْمَ افْتَتَحَ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ وَ أَعْطَانِي فِي عَلَيٍّ لِآخِرَتِي أَنَّهُ صَاحِبُ مَفَاتِيحِي يَوْمَ افْتَتَحَ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ أَرْفَعُ لَوَاءَ التَّكْبِيرِ إِلَى يَدِ حَمْرَةَ وَ أَوْجُهُهُ فِي الْفُوجِ الثَّانِي وَ أَرْفَعُ لَوَاءَ التَّسْبِيحِ إِلَى جَعْفَرٍ وَ أَوْجُهُهُ فِي الْفُوجِ الثَّلَاثِ ثُمَّ أُقِيمُ عَلَى أُمَّتِي حَتَّى أَشْفَعَ لَهُمْ ثُمَّ أَكُونُ أَنَا الْعَائِدُ وَإِبْرَاهِيمُ السَّائِقُ حَتَّى أُدْخِلَ أُمَّتِي الْجَنَّةَ وَ لَكِنْ أَخَافُ عَلَيْهِ إِصْرًا رَارَ جَهْلَةَ فَاحْتَوَتْ عَلَيَّ بِعَيْرِهَا وَ قَدْ اخْتَلَطَ الظَّلَامُ فَخَرَجَتْ فَطَلَبْتُهُ فَإِذَا هِيَ بِشِدِّ خُصِّ فَسَدَّ لَمَّتْ لِيَرِدَ السَّلَامَ لِتَعْلَمَ عَلَيُّ هُوَ أَمْ لَا فَقَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ أَخَدِيجَةُ! قَالَتْ نَعَمْ وَ أَنَا حَتَّ ثُمَّ قَالَتْ يَا أَبِي وَ أُمِّي! اذْكَبْ. قَالَ أَنْتِ أَحَقُّ بِالرُّكُوبِ مِنِّي إِذْ هَبِي إِلَى النَّبِيِّ فَبَشَّرَنِي حَتَّى آتَيْتُكُمْ فَأَنَا حَتَّ عَلَى الْبَابِ وَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَسَّ تَلْقَى عَلَى قَفَاهُ يَمْسَحُ فِيمَا بَيْنَ نَحْرِهِ إِلَى سُرَّتِهِ يَمِينِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ فَرِّجْ هَمِي وَ بَرِّدْ كِبْدِي بِخَلِيلِي عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا قَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ قَدْ اسْتَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَكَ فَاسْتَقَلَّ فَأَتَمَّا رَافِعًا يَدَيْهِ وَ يَقُولُ شُكْرًا لِلْمَجِيبِ قَالَهُ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً.

[60] همو، 2827 - 283 ح 4 از كليني، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ جَمَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْخَلَائِقَ كَانَ نُوحٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَوَّلَ مَنْ يُدْعَى بِهِ فَيَقَالُ لَهُ هَلْ بَلَغْتَ؟ فَيَقُولُ نَعَمْ، فَيَقَالُ لَهُ

من يشهد لك. فيقول محمد بن عبد الله (صلى الله عليه وآله وسلم). قال فيخرج نوح (عليه السلام) فيتخطى الناس حتى يجي، إلى محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وهو على كتيب المسك ومع علي (عليه السلام) وهو قول الله عز وجل فلما رآوه زلفه سينت وجوه الذين كفروا فيقول نوح لمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) يا محمد إن الله تبارك وتعالى هل بلغت؟ فقلت نعم! فقال من يشهد لك؟ فقلت محمد. فيقول يا جعفر ويا حمزة اذهبا وشد هذا له أنه قد بلغ فقال أبو عبد الله (عليه السلام) فجعفر وحمزة هما الشاهدان للأتبياء عليهم السلام بما بلغوا فقلت جعلت فداك! فعلي (عليه السلام) أين هو؟ فقال هو أعظم منزلة من ذلك

[61] همو، 17 245... ثم أقبل رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) على الفرقة الثالثة فقال لهم هذا حمزة عم رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بلغه الله تعالى المنازل الرفيعة والدرجات العالية وأكرمه بالفضائل لشدة حبه لمحمد وعلي بن أبي طالب أما إن حمزة عم محمد لينحي جهنم يوم القيامة عن محبيه كما نحي عنكم اليوم الكعبة أن تقع عليكم قيل وكيف ذلك يا رسول الله؟ قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إنه ليرى يوم القيامة إلى جانب الصراط عالم كثير من الناس لا يعرف عددهم إلا الله تعالى هم كانوا محبي حمزة وكثير منهم أصحاب الذنوب والآثام فتحول حيطان بينهم وبين سلوك الصراط والعبور إلى الجنة؛ فيقولون يا حمزة! قد ترى ما نحن فيه. فيقول حمزة لرسول الله وعلي بن أبي طالب صلوات الله عليهما قد تريان أوليائي كيف يستغيثون بي! فيقول محمد رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لعلي ولي الله يا علي أعين عمك على إغاثة أوليائه واستنقاذهم من النار. أتى علي بن أبي طالب (عليه السلام) بالرمح الذي كان يقاتل به حمزة أعداء الله تعالى في الدنيا فيناوله إياه ويقول يا عم رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وعم أخي رسول الله ذي الجحيم عن أوليائك برمحك هذا كما كنت تزود به عن أولياء الله في الدنيا أعداء الله. فيتناول حمزة الرمح بيده فيصع زجه في حيطان النار الحائلة بين أوليائه وبين العبور إلى الجنة على الصراط ويدفعها دفعة فتبجها مسيرة خمسمائة عام ثم يقول لأوليائه والمحبين الذين كانوا له في الدنيا اعبروا فيعبرون على الصراط آمين سألهم قد انزاحت عنهم النيران وبعثت عنهم الأهل وبردون الجنة عانمين ظافرين

[62] همو، 14 192، ح 2 از عياشى، تفسير العياشى... عن الحكم بن عيينة قال سألت أبا جعفر (صلى الله عليه وآله وسلم) عن قول الله في الكتاب إذ قالت الملائكة يا مريم إن الله اصطفاك وطهرتك واصطفاك على نساء العالمين... وقال زيد بن زكاة اختصموا في بنت حمزة كما اختصموا في مريم. قال قلت له جعلت فداك! حمزة استن السنن والأمثال كما اختصموا في مريم اختصموا في بنت حمزة. قال نعم؛ واصطفاك على نساء العالمين (قال نساء عالميها. قال و كانت فاطمة، سيده نساء العالمين).

[63] همو، 38 328، ح 39 وروى ابن الأثير في جامع الأصول، عن البخاري ومسلم بسنديهما

عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، نِيْزِ مَقْرِيْزِيْ، اِمْتِنَاعِ الْاَسْمَاعِ، 1 333 - 334.

[64] واقدى، المغازي، ترجمه 564563

ص 206

غزوه احد یکی از غزوات مهم صدر اسلام است که در سال سوم از هجرت رخ داد این جنگ در روند نزاعهای متقابل میان مسلمانان و مشرکان در گذر تاریخ اهمیت بسزایی دارد در سوره آل عمران آیاتی بدان اختصاص دارد جنگ احد یک سال پس از "بدر" در مال شوال اتفاق افتاد قریش برای خونخواهی کشته های خود در بدر آماده گشتند و به مالی که ابوسفیان آورده، بود کمک جستند و گفتند: چیزی از آن را جز در جنگ محمد مصرف نکنید.

عباس بن عبدالمطلب خبر آنها را به رسول خدا نوشت و نامه را با مردی از جُهینَه فرستاد و پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هم یاران خود را از ماجرا آگاه ساخت

مشرکان که شماره آنان سه هزار تن و فرمانده شان ابوسفیان بن حرب بود - از مکه بیرون آمدند نظر رسول خدا آن بود که از مدینه بیرون نروند زیرا در خواب دیده بودند که شمشیر ایشان را شکافی است و شتری را برای ایشان سر میبرند و خود دست خویش را در زرهی محکم در آورده است

پیامبر این خواب را چنان تعبیر کرد که جمعی از یاران ایشان کشته میشوند و مردی از خاندانش بشهادت میرسد و زره همان مدینه است ولی انصار به بیرون رفتن از مدینه رأی دادند به هر روی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در پی تصمیم انصار مبنی بر خروج از مدینه نظر ایشان را پذیرفتند و

همراه مسلمانان که هزار تن بشمار می آمدند - به احد آمدند.

میدانیم که مدینه در شمال مکه واقع است و اگر کسی بخواهد از شهر مکه به مدینه، رود باید از جنوب شهر مدینه وارد شود. منقطه جنوبی مدینه منطقه قبا" است؛ جایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در جریان هجرت از مکه به مدینه، ابتدا به آن ناحیه وارد شدند مشرکان مکه از طرف شمال مدینه حمله کردند؛ زیرا مدخل ورودی شهر در ناحیه ی "قبا، توان عبور دادن لشکر مجهز سه هزار تنی مشرکان را نداشت لذا آنان باید از راهی میآمدند که چنین منطقه ی سنگلاخی در برابر آنان نباشد. به علاوه آنان برای جنگ با مسلمانان به منطقه ای باز نیاز داشتند و آن تنها در شمال مدینه یافت میشد، بنابراین راه نفوذ سپاه مشرکان به مدینه منحصر به قسمت شرقی کوه احد بود. سپاهیان اسلام صبح روز شنبه هفتم شوال سال سوم هجرت وارد منطقه ی احد شدند حرکت آنان از کنار حره شرقی از جنوب به شمال بوده است. طبق نقل ابن اسحاق - مورخ نامی قرن دوم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) قرارگاه خود را در مدخل شعب أحد قرار دادند؛ طبعاً قرارگاه در مدخل شعب بوده و سپاه قدری جلوتر مستقر شده اند به گونه ای که پشت سپاه اسلام کوه احد و سمت چپ آنها کوه "رمات" یا "عینین" قرار داشته است.

واقعی چنین می نگارد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) أحد را پست، سر مدینه را روبرو و کوه عینین را در چپ خود قرار داد. (1)

نیز مینویسد «مشرکان پشت به مدینه میان وادی و روبروی أحد بودند.»

بنابراین سپاه اسلام در پشت سر کوه احد را داشتند که پناه بسیار مناسبی بود؛ سمت چپ آنان یعنی شرق کوه "رمات" بود؛ تنها دشواری، فاصله ی میان "رمات" و "أحد" بود که میبایست به طریقی مراقبت می شد.

ص 208

این کاری بود که با استقرار تیراندازان روی رما ت جبران میشد؛ لذا رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) تصمیم گرفتند با مستقر کردن پنجاه تن تیرانداز بر بالای "مات"، مسلمانان کنترل حد فاصل میان "احد" و "رما ت" را - که به قرارگاه مسلمانان منتهی میشد - در دست گیرند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرماندهی این سپاه را به عبد الله بن جُبیر بن نعمان سپردند. در پی شکست اولیه مشرکان سپاهیان مستقر در بالای کوه رما ت به فکر جمع آوری غنیمت افتادند و فرمان رسول خدا مبنی به عدم ترک آن تنگه را فراموش کردند و به میدان کارزار آمدند که از جمع آوری غنیمت عقب نمانند! خالد بن ولید متوجه این ماجرا شد و از پشت کوه رما ت و دره میان رما ت و احد به سپاه اسلام حمله کرد. با حمله ی دشمن مسلمانانی - که آمادگی دفاع نداشتند . سراسیمه بدین سو و آن سوی گریختند و بر روی هم شمشیر کشیدند. روشن بود که مسلمانان شکست خورده اند.

نشطاس غلام صفوان بن امیه آن لحظه در جمع مشرکانی بود که در احد حاضر شدند؛ اما چون غلام، بود در قرارگاه ماند تا از اموال صفوان بن امیه مراقبت کند او میگوید «الشکر ما شکست خورد و سپاه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) وارد قرارگاه ما گردید. من هم به اسارت درآمدم.... درست زمانی که من در بند بودم، نگاهم به کوه [رما ت] افتاد سپاه (قریش) را دیدم که بدان سوی روی آوردند و در قرارگاه مسلمانان داخل شدند و هیچ مانعی سر راهشان نبود؛ زیرا سنگری که تیراندازان مراقبش بودند، از بین رفته بود و آنان (یعنی تیراندازان مسلمان برای غارت به سوی ما آمده بودند.... زمانی که لشکر ما بر آنان هجوم برد بر سر کسانی فرود آمد که با آرامش به غارت مشغول بودند بنابراین به راحتی شمشیر را در میان آنان نهاد و کشتار سختی کرد در این لحظه مسلمانان از هر سوی گریختند و آنچه غنائم جسته بودند رها کردند و از قرارگاه ما بیرون رفتند. (1)

بسیاری از سپاه مسلمان به سوی شعب موجود در کوه احد و حتی روی کوه گریختند؛ برخی نیز به هر سوی که توانستند فرار کردند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به همراه چند تن از یاران خود پس از درگیری، سختی خود را به آرامی به سمت شعب اُحد کشاندند و سپس بر بالای کوه احد پناه گرفتند و در سایه غاری کوچک نشستند. (1)

یکی از مشرکان با شهید کردن مُصعب بن عُمیر گمان کرد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را کشته است وی آن خبر را اعلام کرد؛ ابو سفیان از خالد در این باره پرسید خالد که متوجه ورود رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به شعب شده بود به ابو سفیان گفت :

- او را همراه شماری از یارانش دیدم که از کوه بالا رفت. (2)

کعب بن مالک میگوید

وقتی مردم متفرق شدند من نخستین کسی بودم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را شناختم و زنده بودن ایشان را به مؤمنان بشارت دادم

او میافزاید در آن لحظه من در شعب بودم و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) اشاره کردند که ساکت شوم (3)

نَمَلَة بن ابی نَمَلَة نیز میگوید

وقتی مسلمانان شکست خوردند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را با شماری از یارانش مهاجر و انصار دیدم که برگردش حلقه زده و همراه او به شعب رفتند. در آن هنگام مسلمانان نه پرچمی داشتند و نه دستهای منظم مشرکان در وادی به راحتی رفت و آمد میکردند و هیچ کس مانع آنان نبود. (4)

تا زمانی که دشمن در وادی و آن نواحی بود، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در شعب پس از رفتن آنان از شعب فرود آمدند و به جمع آوری شهدا پرداختند. گریختگان به تدریج بازگشتند؛ زنها نیز از شهر به آن سوی

ص 210

1-3. برگرفته از رسول جعفریان آثار اسلامی مکه و مدینه 353 تا 368

2-4. واقدي، المغازی، 1 237

3-5. همو، 1 236

4-6. همو، 1 238

آمدند که صفیه عمّه ی پیامبر و بانو فاطمه ی زهرا علیها السلام در شمار آنان بودند و همه به دفن شهدا - که بسیاری مثله شده بودند - پرداختند. (1)

این جنگ کشتگان زیادی از مسلمانان را بر جای نهاد که جناب "حمزه" و مُصعب بن عُمَیر" و "عبد الله بن عمرو بن حِزام"، "عَمْرُو بن جموح"، "خارجة بن زید"، "سعد بن ربیع"، "نعمان بن مالک"، "عبدة بن حسحاس و حنظله" غسل الملائکه از آن جمله بودند

1- ماجرای قبل از شهادت جناب حمزه

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمودند: شبی که فدای آن جناب حمزه کشته شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بدو فرمودند:

ای حمزه ای عموی رسول خدا گمان می رود به غیبتی طولانی بروی؛ اگر بر خدای با برکت و بلند مرتبه وارد شوی و از تواز شرایع اسلام و شرایط ایمان، بپرسی چه پاسخ می دهی

جناب حمزه گریست و عرض کرد

پدر و مادرم فدای شما باد مرا راهنمایی کنید و به من بفهمانید.

آن حضرت فرمودند:

ای حمزه مخلصانه شهادت می دهی که معبودی جز خدا نیست و همانا من رسول خداوند بلند مرتبه‌ی به حق هستم

جناب حمزه عرض کرد

شهادت دادم.

فرمودند:

و این که بهشت حق است و دوزخ حق است و روز بازپسین می آید و در آن شکی نیست و همانا صراط حق است و میزان (= ترازوی سنجش اعمال حق است؛ هر که به سنگینی خاشاکی نیکی کرده باشد آن را میبند

ص 211

و هر که به سنگینی خاشاکی بدی کرده باشد آن را میبیند و گروهی در بهشت خواهند بود و گروهی در دوزخ و همانا علی امیر المؤمنین است.»

جناب حمزه عرض کرد

بدانها شهادت دادم و اقرار کردم و ایمان آوردم و همه را تصدیق نمودم.

و فرمودند :

(حسن) و حسین امامان از نسل من هستند و امامت در میان فرزندان او (= حسین) است.

جناب حمزه عرض کرد

بدانها ایمان آوردم و همه را تصدیق کردم و فرمودند :

فاطمه بانوی زنان بهشت است.

عرض کرد

آری تصدیق کردم

و فرمودند :

- حمزه سید الشهداء و شیر خدا و شیر رسول او و عمومی پیامبر خداست

در اینجا حمزه به شدت گریست و خود را بر چهره ی پیامبر افکند به بوسیدن دیدگان رسول خدا پرداخت

و آن حضرت فرمودند :

جعفر فرزند برادرت پرواز کننده در بهشت همراه فرشتگان است و همانا محمد و خاندان او بهترین آفریدگانند و به سرایشان و پنهانشان و آشکارشان ایمان میآوری و بدین بینش زندگی میکنی و با کسانی دوست هستی که با ایشان دوستی میکنند و با کسانی دشمن هستی که با ایشان

بلی، ای رسول خدا خدا را شاهد میگیرم و شما را شاهد قرار میدهم و خدا برای شهادت کافی است.

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند :

خداوند تو را پایدار کند و بدین) (کار موفق گرداند. (1)

2- چگونه شهادت و بلاهای وارد شدهی پس از شهادت

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند : « حمزه سید الشهداء است و اگر خواهرش صفیه (پیکر او را نمیدید از دفن او دست بر میداشتم تا روز رستاخیز از چیدن پرنندگان و شکم درندگان محشور شود آن روز (کفار) او و یارانش را مثله کردند. » (2)

جناب حمزه در جنگ احد به دشمن حمله می کرد؛ چون سپاه مکه دیدند که مسلمانان در هم شکسته اند و برای حمزه یاری نمانده است، هند دختر عتبه با وحشی تعهد کرد که اگر محمد یا علی یا حمزه را بکشی هرچه بخواهی به تو میدهم؛ و وحشی غلام جبیر بن مطعم حبشی بود. وحشی گفت : اما محمد را نمیتوانم بر او دست یابم؛ اما علی را مردی چابک و بسیار مراقب میبینم و امید بدو ندارم ولی بر حمزه کمین میکنم. دیدم او سپاه را در هم کوبید و به سوی من شتافت؛ ناگاه پایش در گودی نهری فرو رفت و به زمین خورد. نیزه خود را (بدست) گرفتم و چرخاندم و به سوی او پرتاب کردم؛ نیزه در میان شکم وی نشست و از مثانه اش خارج شد به سویش رفتم و شکمش را دریدم و جگرش را بیرون کشیدم و آن را نزد هند بردم و بدو گفتم : این جگر حمزه است

هند آن را از من ستاند و در دهان خود نهاد و جوید ولی خداوند جگر

1- 8. علامه مجلسی، بحار الانوار، 22 278 280، ج 32 از سید علی بن طاووس، کتاب الطرف، نقلا من کتاب الوصیة لعیسی بن المسلمة بنقاد، عن موسی بن جعفر، عن ابيه عليهم السلام قال لما هاجر النبي صلى الله عليه وسلم إلى المدينة و حضر خروجه إلى بدر دعا الناس إلى البيعة فبايع كلهم على السمع والطاعة (إلى أن قال) ولما كانت الليلة التي أصيب حمزة في يومها دعا به رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا حمزة يا عم رسول الله يوشك أن تغيب غيبه بعيدة فما تقول لو وردت على الله تبارك وتعالى وسألك عن شرائع الإسلام وشروط الإيمان؟ فبكي حمزة وقال بأبي أنت وأمي! أرشدني وفهمني. فقال يا حمزة تشهد أن لا إله إلا الله مخلصاً وأني رسول الله تعالى بالحق. قال حمزة شهدت. قال وأن الجنة حق وأن النار حق وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الصراط حق والميزان حق ومن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره وفريق في الجنة وفريق في السعير وأن علياً أمير المؤمنين. قال حمزة شهدت وأقررت وأمنت وصدقت. وقال الأئمة من ذريته الحسن والحسين والإمامة في ذريته، قال حمزة أمنت وصدقت. وقال فاطمة سيدة نساء العالمين قال نعم، صدقت. وقال حمزة سيد الله هداً وأسد الله وأسد رسوله وعم نبيه فبكي حمزة حتى سقط على وجهه وجعل يقبل عيني رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم). وقال جعفر [جعفر] ابن أخيك طياراً في الجنة مع الملائكة وأن محمداً وآله خير البرية تؤمن يا حمزة بسيدهم وعلايتهم وظاهريهم وباطنيهم وتحيا على ذلك وتموت توالي من والاهم وتعادى من عاداهم قال نعم، يا رسول الله! أشهد الله و

أَشْهَدُكَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) سَدَّدَكَ اللَّهُ وَوَفَّقَكَ.

2-9. همو، 22 275 - 276، ح 25 الاستيعاب، رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَنَّهُ قَالَ حَمْرَةَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَرُوِيَ خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَلَوْ لَا أَنْ تَجِدَهُ صَفِيَّةً لَتَرَكْتُ دَفْنَهُ حَتَّى يُحْسَرَ مِنْ بَطُونِ الطَّيْرِ وَالسَّبَاعِ وَكَانَ قَدْ مُثِّلَ بِهِ وَبِأَصْحَابِهِ يَوْمَئِذٍ.

را در دهان او چون استخوانی گرداند؛ پس پاره ی جگر را از دهان درآورد و بیرون افکند خداوند فرشته ای را برانگیخت و آن جگر را بجای خود باز گرداند.

هند بینی و گوشهای حمزه را برید و از آنها گردنبند ساخت و به گردن خود افکند و دست و پای او را نیز برید (1)

امام صادق (علیه السلام) در بیان دلیل جویده نشدن جگر جناب حمزه توسط هند مادر معاویه فرمودند: «خدا ابا دارد که چیزی از بدن جناب حمزه در آتش (دوزخ) وارد شود. (2)

نیز وحشی نقل میکند من غلام جُبیر بن مُطعم بودم؛ وی به من گفت:

- علی عموی من طَعیمه را در جنگ بدر کشته است؛ اگر محمد را بکشی ترا آزاد میکنم و اگر عموی محمد را بکشی باز ترا آزاد میکنم و اگر پسر عموی او را نیز بکشی ترا آزاد خواهیم کرد من همراه قریش با سلاح خود به سوی اُحد رفتم و جز آزادی خود چیزی را نمی خواستم در محمّد طمعی نداشتم؛ با خود گفتم: شاید در علی یا حمزه به خواسته ی خود برسم؛ من در انداختن نیزه خطا نمی کردم آن را از یک حبشی در سرزمین خودش آموخته بودم حمزه حملاتی را انجام میداد و سپس به جایگاه خود باز میگشت.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: وحشی با نیزه از بالای سینه به حمزه زد و او را به زمین افکند و سپاهیان به سوی حمزه شتافتند و او را کشتند و وحشی جگر جناب حمزه را بیرون آورد و آن را برای هند دختر عتبه برد هند آن را بگرفت و در دهان خود نهاد. آن جگر چون استخوانی شد. (هند) آن را از دهان بیرون افکند

و نیز آن حضرت فرمود: حُلَیس بن عَلَقمه به سوی ابوسفیان نگاه کرد و وی سواره بود نیزه ای در دست داشت؛ آن را بر دهان (جناب)

ص 214

1-10. همو، 20 55 56 و 8483

2-11. همو، 20 56 فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلِيهِ السَّلَام) أَبِي اللَّهِ أَنْ يُدْخَلَ شَيْئًا مِنْ بَدَنِ حَمْرَةَ النَّارِ.

حمزه کو بید و گفت: ای گروه بنی کنانه به مردی بنگرید که خود را آقای قریش میدانند چه بر سر عمویش آمده که چون پاره ی گوشتی شده است و ابو سفیان میگفت: این کشته شدن را چون کشته شدن چارپایان! بچش!» (1)

واقدی (متوفا 207 ق گوید وحشی غلام دختر حارث بن عامر بن نوفل بود؛ برخی هم گفته اند که غلام جُبیر بن مُطعم بوده است. دختر حارث بدو گفت:

پدرم در "بدر" کشته شده است؛ اینک اگر بتوانی یکی از این سه تن را بکشی آزاد خواهی شد، محمد حمزه فرزند عبدالمطلب و یا علی بن ابی طالب من کس دیگری غیر از این سه تن را هم سنگ پدرم نمیبینم

وحشی میگوید بدو گفتیم: در مورد رسول خدا خودت هم میدانی که ممکن نیست و به او دست نمی یابم؛ اصحابش وی را تنها نمیگذارند. در مورد حمزه هم با خود گفتیم: به خدا اگر او خواب هم باشد، من از ترس جرأت ندارم نزدیکش شوم و بیدارش کنم؛ ولی در مورد علی امید موفقیت داشتم همچنان که میان مردم در جستجوی علی بودم، او ظاهر شد؛ متوجه شدم وی مردی آزموده و دوراندیش است و اطراف خود را می پاید. با خود گفتیم: این کسی نیست که من در جستجویش باشم! ناگاه متوجه حمزه شدم که سر از پا نمیشناسد و به سپاه حمله میکند؛ پشت سنگی کمین کردم؛ چشم حمزه کم نور بود و گرد و غبار هم چهره اش را پوشانده بود، سباع پسر اُمّ انمار - که مادرش کنیز شریف بن علاج و ختنه کننده ی دختران مکی بود - راه را بر حمزه بست؛ سباع، ابو نیار گنیه داشت؛ حمزه بانگ برداشت و گفت: ای پسر برنده ی چوچوله ها کارت به آنجا کشیده که ما حمله کنی؟ جلو بیا! حمزه چند قدم او را با خود کشید و همینکه از پای در آمد سرش را جدا کرد همچنان که گوسفند را می کشند آنگاه

متوجه من شد و به سوی من خیز برداشت؛ ولی به جایی رسید که (زمین) به واسطه ی سیل گل شده، بود پایش لغزید؛ در همین موقع من نیزه خود را به سوی پرتاب کردم و خوشحال شدم چون نیزه به تهی گاه او برخورد و از مئانه اش بیرون آمد گروهی از یارانش گرد او جمع شدند و شنیدم که او را صدا میزنند ابا عُمَاره ولی او جواب نمیداد با خود گفتم: به خدا حتماً مرده است آنگاه مصیبت هند در مورد پدر و برادر و عمویش را به یاد آوردم؛ یاران حمزه چون از مرگ او مطمئن شدند، از گرد وی پراکنده گشتند؛ آنها مرا نمی دیدند دویدم و شکمش را دریدم و جگرش را بیرون آوردم و آن را نزد هند دختر عتبه بردم و گفتم: اگر قاتل پدرت را کشته باشم به من چه می دهی؟ گفت: همه ی جامه های گران بها و زر و زیورم را! گفتم: این جگر حمزه است آن را از من ستاند و به دندان گزید و پاره ای از آن را جوید و سپس از دهان بیرون افکنند؛ من نفهمیدم چرا نتوانست آن را بلعد. هند جامه های گران بها و زر و زیور خود را بیرون آورد و به من داد و گفت: چون به مکه آمدی ده دینار برایت خواهد بود. (1) سپس گفت: جسد را به من نشان بده نشانش دادم... گوشها و بینی او را برید و از آنها برای خود دستبند و گوشواره و خلخال ساخت و با آنها به مکه آمد؛ جگر حمزه را هم با خود به مکه آورد. (2)

3- گریستن پیامبر برای شهادت او

پس از اتمام ماجرای جنگ احد (و عقب نشینی سپاه بوسفیان) رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

چه کسی از عمویم حمزه خبر «دارد»؟

حارث بن صمّه بدیشان عرض کرد

ص 216

1- این جمله به هرزگی هند اشاره دارد.

2- 13. واقدی، المغازی (ترجمه) 205 206

من جای او را میدانم سپس بدانجا رفت و کنار پیکر) حمزه ایستاد ولی با دیدن وضعیت (وی نخواست به سوی رسول خدا باز گردد و ایشان را از حال حمزه آگاه کند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به امیر المؤمنین فرمودند :

یا علی برو از حال عمویم حمزه خبر گیر.

علی (علیه السلام) به سوی جناب حمزه رفت و کنار جنازه حمزه ایستاد؛ با دیدن وضع (وی ناخوشایندش بود که نزد رسول خدا باز گردد و خبر شهادت حمزه را بدیشان (دهد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) خود به سوی جناب حمزه رفتند و کنار پیکر او ایستادند؛ چون حال وی را دیدند و پیکرش را در آن وضع مشاهده کردند گریستند؛ و سپس فرمودند : به خدا سوگند بسان این جایگاه، در جایی نایستاده ام که مرا چنین خشمگین کرده باشد اگر خداوند به من مکتت دهد هفتاد تن از قریشیان را مثله میکنم

پس جبرئیل فرود آمد و این آیت الاهی را نازل فرمود : (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَاصْبِرْ). اگر عقاب کردید همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته اید متجاوز را] به عقوبت رسانید و اگر صبر کنید البته آن برای شکیبایان بهتر است و شکیبایی کن در پی آن رسول خدا فرمودند : من شکیبایی میورزم. [\(1\)](#)

پس از شهادت جناب حمزه بانو صفیه دختر عبدالمطلب به سوی کشته برادر شتافت انصار مانع او شدند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند : رهایش کنید

بانو صفیه در کنار کشته برادر نشست هرگاه صفیه آرام میگریست رسول خدا نیز با او آرام میگریست و هرگاه با صدا میگریست پیامبر خدا نیز بلند میگریست؛ بانو فاطمه ی زهرا نیز آرام میگریست و هرگاه ایشان

ص 217

1-14. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 20 62 63 ثم قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) مَنْ لَهُ عِلْمٌ بِعَمِّي حَمَزَةَ؟ فَقَالَ لَهُ الْحَارِثُ بْنُ الصَّمَّةِ أَنَا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ، فَجَاءَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى حَمَزَةَ فَكَّرَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) فَيُخْبِرُهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) يَا عَلِيُّ (عليه السلام) أَطَلَبَ عَمَّكَ. فَجَاءَ عَلِيُّ اللَّهِ فَوَقَفَ عَلَى حَمَزَةَ فَكَّرَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) فَبَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى مَا فَعَلَ بِهِ بَكَى ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ مَا وَقَفْتُ مَوْضِعًا قَطُّ أَغْبَطَ عَلَيَّ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ لَئِنْ أَمَكَّنِي اللَّهُ مِنْ قُرَيْشٍ لَأَمَثَلَنَّ بِسَبْعِينَ رَجُلًا مِنْهُمْ فَنَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ (عليه السلام) فَقَالَ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَاصْبِرْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) بَلْ أَصْبِرْ.

میگریست رسول خدا نیز همراه آن بانو گرامی میگریست و حضرتش فرمودند: به مصیبتی بسان (مرگ) تو گرفتار نشدم.» (1)

چون پیامبر خدا از احد بازگشتند زندهای انصار در کنار کشتگان خود می گریستند این خبر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید فرمودند: «ولی حمزه گریه کن ندارد

زندهای انصار در بازگشت به مدینه به دیگر زنها گفتند:

هیچ یک از شما نگرید مگر آن که ابتدا بر حمزه بگریید.

نور الدین علی هیثمی (متوفی 807 ق.) در ادامه گوید تا به امروز در میان زندهای مدینه رسم است که بر مرده ای نمی گریند مگر این که ابتدا بر جناب حمزه بگریند. (2)

4- صدای آسمانی در فضیلت حمزه

راوی گوید در روز احد شنیده شد که تند باد سخن هاتمی را شنواید که ندا می داد «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ فَإِذَا نَدَبْتُمْ هَالِكًا فَأَبْكُوا الْوَفِيَّ أَخَا الْوَفِيِّ». «نه» شمشیری چون ذو الفقار است و نه جوانمردی چون علی و اگر بر کشته ای بگریید بر بزرگوار = جناب حمزه برادر بزرگوار بگریید (3)

5- چگونه کفن شدن جناب حمزه

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پیکر جناب حمزه را در کفنی که با خود داشتند، پیچیدند، (چون کفن کوتاه بود هرگاه آن را بر صورت وی میکشیدند پاهایش بیرون میافتاد کفن را روی سر وی کشیدند و روی پاهایش گیاه ریختند و سپس فرمودند: «اگر از زندهای بنی عبد المطلب نمی هراسیدم (جسد) حمزه را برای عقابها و درندگان (بیابان) می گذاشتم تا روز رستاخیز از شکم درندگان و چینه دان پرندگان برانگیخته شود. (4)

ص 218

1-15. مقریزی، امتاع الاسماع 154 و عبد الحسين امینی، الغدير 165 6

2-16. نور الدین علی هیثمی، مجمع الزوائد 120 6 و عبد الحسين امینی، الغدير 165 6

3-17. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 20 72 بشر بن بكر، عن محمد بن إسحاق، عن مشيخته... قال و سمع يوم أحد وقد هاجت ريح عاصف كالمهاتف يهتف وهو يقول لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا علي فإذا ندبتم هالكا فابكوا الوفي أخا الوفي.

4-18. همو، 6320 فالقمت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) على حمزة بردة كانت عليه، فكانت إذا مدها على رأسه بدت رجلاه وإذا مدها على رجله بدا رأسه فمدها على رأسه وألقى على رجله الحشيش وقال لو لا أني أخذت نساء بني عبد المطلب لتركنه للعقبان والسباع حتى يحشر يوم القيامة من بطون السباع والطير.

حضرت باقر (علیه السلام) نیز فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) عموی خود حمزه را در همان لباس خونین که منجر به شهادتش شد - دفن کردند و بردی کوتاه بر آن افزودند که پایش بیرون ماند برای پوشانیدن او گیاه گوم (1) را طلبیدند و آن گیاه را روی پیکر وی افکندند ... (2)

هشام بن حکم نیز گوید شنیدم که حضرت صادق (علیه السلام) می فرمود:

... (چون) جناب حمزه شهید شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) او را در نمره (3) کفن کردند و چون پاهایش را می پوشانیدند، صورتش بیرون می آمد و چون صورتش را می پوشانیدند پاهایش بیرون می افتاد. پس با همان کفن صورت وی را پوشانیدند و بر روی پاهایش گوم ریختند ... (4)

نیز ابان بن تغلب از امام صادق (علیه السلام) نقل میکند که فرمود:

رسول خدا (جناب حمزه را در لباس خودش کفن کردند و او را غسل، ندادند ولی بر او نماز گزاردند.) (5)

6- چگونه نماز بر پیکر پاک او

ابن هشام دمشقی نقل میکند پیامبر خدا فرمود: تا پیکر حمزه را در برد یمانی پیچیدند و حضرتش بر او نماز خواند و هفت بار تکبیر گفت: و شهیدان را نزد (پیکر) حمزه مینهادند و پیامبر خدا هر نوبتی که بر ایشان نماز می خواند، بر حمزه نیز نماز میگذارد چنان که هفتاد نوبت (6) بر حمزه نماز گزارد و سپس وی را دفن کردند. (7)

شیخ طوسی از حضرت صادق (علیه السلام) این نقل میکند که حضرت مجتبی (علیه السلام) در

ص 219

1- گیاهی خوشبو که آن را اذخر گویند علی اکبر دهخدا، لغت نامه)

2-19. همو، 20 107، ح 32 از شیخ طوسی، تهذیب الأحکام المفید، عَنِ ابْنِ قَوْلَوَيْهِ، عَنِ الْكَلْبِيِّ، عَنِ عَلِيِّ أَبِيهِ، عَنِ حَمَادٍ، عَنِ حَرِيرٍ، عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَرَزَاةَ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ دَفَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمَّهُ حَمَزَةَ فِي ثِيَابِهِ بِدِمَائِهِ الَّتِي أُصِيبَ فِيهَا وَزَادَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُرْدًا فَقَصَرَ عَنْ رِجْلَيْهِ فَدَعَا لَهُ بِإِذْخِرٍ فَطَرَحَهُ عَلَيْهِ.

3- فیروز آبادی گوید ... نمره لباسی است که خطهای سفید و سیاه دارد یا لباسی پشمین که اعراب به تن میکنند علامه مجلسی، بحار الأنوار، 20 (116)

4-20. همو، 20 114 و 115، ح 45 از شیخ طوسی، الأملی الحسین بن إبراهیم القزوی، عَنِ مَدِّ بْنِ وَهْبَانَ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الرَّعْفَرَانِيِّ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ ... فَاسْتَشْهَدَ حَمَزَةَ فَكَفَّنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي نَمْرَةٍ، ثُمَّ قَالَ أَبُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي نَمْرَةٍ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) ... إِذَا غَطِيَ بِهِ وَجْهَهُ انْكَشَفَتْ رِجْلَاهُ وَإِذَا غَطِيَ رِجْلَيْهِ انْكَشَفَتْ وَجْهَهُ قَالَ فَعَطَى بِهِ وَجْهَهُ وَجَعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ إِذْخِرًا ...

5-21. همو، 20 106، ح 31، از کلینی، الکافی علی، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانِ ابْنِ تَغْلِبٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ رَسُولَ

اللّٰهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفَّنَ حَمْرَةَ بِشِيَابِهِ وَلَمْ يَغْسِلْهُ وَ لَكِنَّهُ صَلَّى عَلَيْهِ.

6- در متن كتاب اصلى هفتاد نوبت است ولى مترجم هفتاد و دو نوبت نقل کرده است بر اساس متن اصلى كتاب اصلاح شد

7-22. شرف الدين محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سيرت رسول الله 179.

احتجاج خود در برابر معاویه فرمود :

از جمله ی کسانی که دعوت رسول خدا را پذیرفتند، عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر بودند؛ هر دو با شهادت در راه خدا در گذشتند؛ خداوند از هر دوی ایشان خشنود باد؛ و همراه ایشان بسیاری از یاران پیامبر کشته شدند خدای متعال حمزه را آقای شهیدان گرداند و برای جعفر دو بال عطا فرمود : که بدان دو بال همراه فرشتگان به هر کجا که خواهد در بهشت پر میکشد؛ و این به خاطر مقام و منزلت ایشان در نزد پیامبر خدا و خویشاوندی آن دو با پیامبر بود و رسول خدا از میان شهیدانی که با حمزه شهید گشتند (تنها) بر حمزه هفتاد بار نماز گزارد. (1)

نیز حضرت باقر (علیه السلام) فرمود :

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) عموی خود حمزه را در همان لباس خونین - که منجر به شهادتش شد - دفن کردند و بردی، کوتاه بر آن افزودند که پایش بیرون ماند برای پوشانیدن (پیکر او گیاه گوم را طلبیدند و آن گیاه را روی (پیکر وی افکندند و هفتاد رکعت بر وی نماز گزارند و هفتاد تکبیر بر او گفتند : و سپس بر دیگر گفتند : (2)

حضرت رضا (علیه السلام) نیز از پدران خود از امام حسین علیهم السلام نقل کردند که ایشان فرمود : «دیدم پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پنج تکبیر بر حمزه شهیدان نیز پنج تکبیر گفتند : و بر حمزه هفتاد تکبیر افزودند.» (3)

حضرت امیر (علیه السلام) در نامه خود به معاویه چنین نگاشتند «گروهی از مهاجران در راه خدا کشته شدند و هر یک فضیلتی دارند؛ تا این که شهید ما جناب حمزه به شهادت رسید؛ بدو سید الشهداء گفته شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) او را به هفتاد تکبیر در هنگام نماز بر وی مخصوص داشت. آیا ندیده ای که گروهی در راه خدا دستشان بریده شده و برای هر یک فضیلتی است تا این کار درباره یکی از ما برادرم (جعفر اتفاق افتاد و بدو پرواز

ص 220

1- 23. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 283، ح 43، از شیخ طوسی، الأمالی بإسناده عن الصادق عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام قال قال الحسن بن عليّ (عليه السلام) فيما احتجّ علي معاوية و كان ممن استجاب لرسول الله صلى الله عليه وسلم عمه حمزة و ابن عمه جعفر قتلًا شهيدين رضي الله عنهما في قتل كثير من معهما من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل الله تعالى حمزة سيد الشهداء من بينهم و جعل لجعفر جناحين يطير بهما مع الملائكة كيف يشاء من بينهم وذلك لمكانهما من رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) و منزلتهما و قرابتهما منه (صلى الله عليه و آله وسلم) و صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على حمزة سبعين صلاة من بين الشهداء الذين استشهدوا معه. همو، 20 107، ح 32 از شیخ طوسی، تهذيب الأحكام المفيد، عن ابن قولويه، عن عليّ، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن إسماعيل بن جابر و زرارة، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال دفن رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) عمه حمزة في ثيابه بدمائه التي أصيب فيها و زاده النبي - صلى الله عليه و آله وسلم) بردا فقصر عن رجله فدعا له بإذخر فطرحة عليه و صلى عليه سبعين صلاة و كبر عليه سبعين تكبيرة.

2- 24. همو، 6320 و أمر رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) بالقتلى فجمعوا فصلى عليهم و دفنهم في مضاجعهم و كبر على حمزة سبعين تكبيرة.

3- 25. همو، 22 273 ح 18، از شیخ صدوق عيون أخبار الرضا (عليه السلام) ... عن الرضا (عليه السلام) عن أبيه، عن الحسين بن عليّ

عليهم السلام قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَبَّرَ عَلَى حَمْزَةٍ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَكَبَّرَ عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدَ حَمْزَةٍ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ، فَلَحِقَ
حَمْزَةَ سَبْعُونَ تَكْبِيرَةً.

کننده در بهشت و صاحب دو بال گفته شد ... شیر خدا از ماست و شیر پیمانها (یعنی ابو سفیان) (1) از شماست. (2)

ابن میثم در شرح این نامه گوید هفتاد تکبیر در 14 نماز هر کدام با پنج تکبیر بوده است؛ زیرا هرگاه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از نماز فارغ میشدند گروه دیگری از فرشتگان در صف نماز بر جناب حمزه می ایستادند و این کار 14 نوبت تکرار شد. (3)

7 - چگونگی خاک سپاری او

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به هنگام دفن شهدای احد دستور دادند هر دو یا سه تن را - که با هم الفتی داشته اند - در یک قبر دفن کنند. روی همین دستور "عمرو بن جموح" و "عبد الله" پدر جابر انصاری را - جهت انسی که با هم داشتند - در یک قبر و جناب حمزه سید الشهداء و عبدالله بن جحش را چون بسیار دوست بودند و به هم الفت داشتند - در یک قبر دفن کردند جناب حمزه دایی عمرو بن جموح بود، زیرا "أمیمة" مادر عبد الله، دختر عبد المطلب بوده است. (4)

8 - ممانعت از صفیه خواهرش از دیدن پیکر او

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از اتمام جنگ دیدند، صفیه، خواهر حمزه، به طرف پیکر برادر می آید به زییر، فرزند او فرمودند:

برو و مادرت را برگردان تا برادر را به این حال نبیند.

زُییر پیش رفت و پیام رسول خدا را به مادر ابلاغ کرد

صفیه گفت:

چرا نمیگذارید برادرم را ببینم؟ اگر برای آن است که او را مثله

ص 221

1- مقصود از اَسَدُ الْأَخْلَافِ ابو سفیان پدر معاویه است که قبایل عرب را برای نبرد با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گرد آورد و با آنها پیمان بست و جنگ احزاب - جنگ خندق را برپا ساخت.

2-26. همو، 22، 272، ج 14، از سید رضی، نهج البلاغة في كتاب كتبه أمير المؤمنين (عليه السلام) إلى معاوية أن قوما أسسهدوا في سبيل الله من المهاجرين و لكل فضل حتى إذا أسسهد هدا شهيدنا قيل سيد الشهداء و خصه رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) بسبعين تكبيراً عند صلاته عليه أو لا ترى أن قوماً قطعوا أيديهم في سبيل الله و لكل فضل حتى إذا فعل بواحدنا كما فعل بواحدهم قيل الطيار في الجنة و ذو الجناحين ... منا أسد الله و منكم أسد الأخطاف.

3-27. همر، 6733.

4-28. پیغمبر و یاران 2 304

کرده اند؟ من آن را شنیده ام و میدانم و این در راه خدا اندک است؛ ما به این پیشامد خوشنودیم؛ صبر میکنم و در نزد خدا به حساب می آورم.

آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به زبیر فرمودند :

بگذار بیاید

با این وصف پیامبر دست مبارک خود را بر قلب صفیه نهادند و دعا کردند. صفیه چون پیکر برادر را دید گریست و هرگاه صفیه میگریست پیامبر نیز میگریستند (1)

در کتاب ابان بن عثمان که از کتابهای اولیه است) نقل شده بانو فاطمه علیها السلام و صفیه به سوی رسول خدا رفتند و به آن حضرت نگریستند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به علی (علیه السلام) فرمودند :

جلوی عمه ی مرا بگیر؛ ولی فاطمه را رها. گذار (2)

9 - فرمان پیامبر به گریه و ناله برای شهادت حمزه

ابن هشام دمشقی نقل میکند چون پیامبر از جنگ احد) به مدینه باز، گشت شبانگاه صدای زنها را از هر جا شنید که بر کشتگان خود نوحه می کردند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : هر که کشته ای دارد بر وی میگرید جز حمزه

پس سعد بن معاذ زنهاى انصار را دستور داد تا بر حمزه نوحه کنند؛ زنهاى انصار بر حمزه نوحه-ح-ه آغاز کردند و هم چنان به در مسجد همچنان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از خانه بیرون آمد و فرمود : «رحمت خدا بر شما باد به خانه های خود روید ...» (3)

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از نماز بازگشتند از خانه ی حمزه صدای نوحه و شیون زنها بلند بود فرمودند : این صدا چیست؟ گفتند : زنهاى انصار بر حمزه می گریند. فرمودند : «خداوند از ایشان و فرزندان انصار خوشنود شود!»

ص 222

1-29. همان 2 303

2-30. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 20 95 - 96 و فی کتاب ابان بن عثمان أَنَّهُ لَمَّا انْتَهَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَصَفِيَّةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَظَرْنَا إِلَيْهِ قَالَ لِعَلِيِّ (عليه السلام) أَمَا عَمَّتِي فَاحْسِبْهَا عَنِّي وَ أَمَا فَاطِمَةَ فَدَعِّهَا.

3-31. شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله 180.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به خانه رفتند و چون خسته بودند آمدند. یک سوم از شب گذشته بود که برای نماز عشا تشریف بردند دیدند زنها هنوز به سوگواری برای حمزه مشغول اند به خانگی حمزه رفتند و فرمودند: «خدا شما زنان را رحمت کند به خانه هایتان برگردید؛ "لَقَدْ وَاسَيْتُنَّ مَعِيَ" "با من نیکو همدردی نمودید." خدا انصار را بیامرزد که همواره با ما همدردی کردند.»

در طبقات ابن سعد آمده است اکنون نیز رسم زنهاى مدینه بر این است هرگاه بر آنها مصیبتی وارد شود ابتدا بر جناب حمزه میگریند سپس بر مرده خویش (1)

وقتی کشتگان احد دفن شدند رسول خدا به سوی مدینه رهسپار گشتند چون از محله بنی اشهل و بنی ظفر، گذشتند، صدای گریه (زنها) بر کشتگانشان را شنیدند؛ چشمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) اشک آلود شد و گریستند و سپس فرمودند: ولی امروز حمزه گریه کن ندارد

چون سعد بن معاذ و اُسَید بن حُضَیر این سخن را شنیدند، گفتند: هیچ زنی بر نزدیکان خود نگرید مگر نزد بانو فاطمه علیها السلام رود و او را (بر گریه ی برای (حمزه یاری کند

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نزد بانو فاطمه، زهرا جلوی درب مسجد ایستاده بودند؛ چون صدای گریه ی بر حمزه را شنیدند فرمودند: «باز گردید! خدای شما را رحمت کند از جان و دل حزین شدید. (2)

10 - کرامات آشکار شده از قبر او

معاویه فرزند بو سفیان تصمیم گرفت در احد قناتی بکند؛ دستور داد قبور شهدای احد را بشکافند و قنات را از آنجا جاری کنند یکی از کارگران تا کلنگ خود را زد کلنگ به انگشت شصت جناب حمزه برخورد

ص 223

1-32. پیغمبر و یاران 2 305

2-33. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 20 98 - 99 وَ انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِلَى الْمَدِينَةِ حِينَ دُفِنَ الْقَتْلَى فَمَرَّ بِدُورِ بَنِي الْأَشْهَلِ وَبَنِي ظَفَرٍ فَسَمِعَ بُكَاءَ التَّوَائِحِ عَلَى قَتْلَاهُنَّ فَتَرَفَّرَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَبَكَى ثُمَّ قَالَ لِكِنَّ حَمْرَةَ لَا بَوَاكِي لَهُ الْيَوْمَ فَلَمَّا سَمِعَهَا سَعْدُ بْنُ مُعَادٍ وَ أُسَيْدُ بْنُ حَضِيرٍ قَالَا لَا تَبْكِينَ امْرَأَةً حَمِيمَهَا حَتَّى تَأْتِي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ فَتُسَعِدَهَا فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) الْوَاعِيَةَ عَلَى حَمْرَةَ وَهُوَ عِنْدَ فَاطِمَةَ ، عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ قَالَ اِزْجِعْنِ رَحِمَكُنَّ اللَّهُ فَقَدْ أُسَيِّبُنَ بِأَنْفُسِكُنَّ.

کرد و از آن خون جاری شد و جنازه ی ایشان تازه پیدا شد و نیز جنازه جناب عبد الله بن عمرو بن حزام و عمرو بن جموح که در جنگ احد کشته شده بودند نیز پس از چهل سال تازه پیدا شد آن دو را در یک مزار دفن کردند. (1)

معاویه با بهانه ی حفر قنات از احد، تصمیم داشت قبور شهدای احد (به ویژه جناب حمزه را نابود کند؛ زیرا بقای این قبور زنده کننده جنایات

مادر و پدر وی هند و بوسفیان در ذهنها بود

11 - قاتل حمزه و فرجام وی

ابن هشام گوید «وحشی غلام جُبیر بن مطعم از مهتران بود؛ با وی قرار گذاشت اگر حمزه را به عوض عمویش "طُعَيْمَه بکشد، او را آزاد کند. وحشی کمین کرده بود؛ نیزه ای بینداخت که به سینه حمزه فرود آمد و از پشت وی بیرون شد و حمزه جان تسلیم حق کرد و وحشی بگریخت. وی زمان معاویه بزیست و پیر شده بود و داستان خود را برای مردم بیان می کرد و می گفت: چون از جنگ فارغ شدم به مکه آمدم و آزاد شدم. مکه که فتح شد گریختم و به طائف رفتم چون طائف فتح شد، خواستم بگریزم ولی به من گفتند: هر کس نزد محمد می رود و ایمان می آورد او را نمی کشند پنهانی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رفتم و بالای سر او ایستادم و کلمه ی شهادت را گفتم. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: تو وحشی هستی؟ گفتم: بلی گفت: اگر کلمه ی شهادت را نگفته بودی با تو می گفتم: که چه باید کرد اکنون بنشین و بگویی که عمویم را چگونه کشتی؟ نشستم و داستان را به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حکایت کردم. فرمود: برخیز و کاری کن که هرگز روی تو را نبینم. برخاستم و تا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به جوار حق رسید نزد ایشان نرفتم در زمان خلافت بو بکر همان نیزه ای را که به حمزه زدم برداشتم و با مسلمانان به

ص 224

جنگ مُسَيْلَمَه رفتیم و آن را به سینه مُسَيْلَمَه ی کذاب زدم نیزه از پشت او بیرون آمد و جان داد. وحشی همیشه میگفت: بهترین خلق را من گشتم و بدترین خلق را نیز من گشتم.» (1)

بعد از جنگ اُحد وحشی طبق قرار معین آزاد شد. او در مکه بود تا پیامبر آنجا را فتح کردند؛ به طائف گریخت و وقتی طائف به دست مسلمانان فتح شد، در صدد بود به شام برود و از دریاها بگذرد و به دور دستها رود یکی از دوستانش بدو گفت: از چنگ سپاهیان محمد نمیتوانی بگریزی راه نجات تو اسلام آوردن است. لذا نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمد و اظهار اسلام کرد آن حضرت فرمودند: تو وحشی نیستی؟ عرض کرد چرا فرمودند: اگر احترام اسلام تو نبود میگفتم: مجازات تو چیست. "غَيْبٌ وَجْهًاكَ عَنِّي يَا وَحْشِي! لَا أَرَاكَ" چهره ات را از من پنهان کن که تو را نبینم وحشی تا زمان خلافت بو بکر ظاهر نشد و در جنگ با مُسَيْلَمَه کذاب نیزه ای به طرف او پراند و او را کشت و مسلمانان به قدری که از شهادت حمزه محزون شدند از قتل مُسَيْلَمَه خوشحال گشتند. وحشی میگفت: من بهترین خلق حمزه را کشتم و بدترین خلق مُسَيْلَمَه را نیز وی در زمان خلافت عمر چندین بار شراب خورد و حد زده شد و عاقبت از ترس مجازات متواری گشت در زمان خلافت معاویه پیری خرفت و کودن شده و بر اثر مشروب خواری مورد تنفر مسلمانان بود. (2)

12 - خواب پیامبر خدا پس از شهادت حمزه

ابن عباس گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به من فرمودند: در خواب عمومیم حمزه فرزند عبدالمطلب و برادرم جعفر فرزند ابو طالب را دیدم که جلوی دست ایشان طبقی از میوه ی سدر (3) بود. مدتی از آن خوردند؛ پس آن طبق به

ص 225

1-35. شرف الدین محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله 171 - 172.

2-36. سید جواد، فاطمی شهید و برترین آنان حمزه 198

3- نبق میوه درخت سدر یا پودری که از داخل تنه درخت خرما گرفته می. شود علی اکبر دهخدا، لغت نامه از منتهی الارب

طبق خرما تبدیل شد و مدتی از آن خوردند؛ بدیشان نزدیک شدم و گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد برترین اعمال را چه یافتید؟

گفتند: پدران و مادران ما فدای شما باد برترین اعمال را درود و صلوات بر شما و آب دادن به تشنگان و دوستی علی بن ابی طالب یافتیم.

(1)

13 - فرجام قاتلان حمزه

بلعمی مورخ قرن چهارم گوید در روز فتح مکه پیغمبر فرمود: هر که به سرای بو سفیان وارد شود ایمن است عباس این سخن را به ابو سفیان بیان کرد و گفت: به مکه برو و این سخن به مردم بگوی که هر کس به سرای تو درآید ایمن است؛ تا مردم مهتری تو را بدانند.

پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) لشکر فراهم کرد و به عباس فرمود: «ابو سفیان را بر گذرگاه، لشکر در جایگاهی تنگ نگاه دار تا لشکر بر او بگذرد و چون به مکه بازگردد به اهل مکه بگوید که لشکر بسیار است، و ایشان (با مسلمانان) نجنگند.»

عباس بو سفیان را بر سر راه به جایگاهی تنگ برد تا لشکر پیغمبر بر او گذشت پیغمبر لشکر را گروه گروه بر اسبان نیک و با سلاح تمام بر ابو سفیان عبور داد و هر گروهی که میگذشت ابو سفیان از عباس می پرسید این کیست؟

عباس میگفت: این از فلان قبیله است از بنی غفار است، از بنی سلیم است از بنی جُهینَه، از فلان از فلان تا پنج هزار مرد بگذشتند

آن روز پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با پنج هزار تن سپاه آمدند، سپاهی از مهاجران و انصار آراسته بودند که همه کلاه خودها بر سر نهاده و زره ها پوشیده و چون کوه آهن جلوی چشم ها آشکار شدند؛ آن سپاه را "قبة الخضر" نامیدند.

ص 226

1-37. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 283 - 284، ج 46 از دعوات راوندی، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ لِي النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رَأَيْتُ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ عَمِّي حَمْرَةَ بَنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَخِي جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَبَيْنَ أَيْدِيهِمَا طَبَقٌ مِنْ نَبَقٍ فَأَكَلَا سَاعَةً فَتَحَوَّلَ الْعِنَبُ لَهُمَا رُطْبًا فَأَكَلَا سَاعَةً فَدَنَوْتُ مِنْهُمَا وَقُلْتُ يَا أَبَتِي أَنْتَمَا أَيُّ الْأَعْمَالِ وَجَدْتُمَا أَفْضَلَ قَالَ لَا فَدَيْنَاكَ بِالْأَجَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ وَجَدْنَا أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ وَسَقَى الْمَاءَ وَحُبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام).

، خواندند زیرا به خاطر آهن از دور سبز می‌نمود سپاه بر بو سفیان گذشت؛ وی متحیر شد و هول و وحشت در دلش افتاد به عباس گفت : این پادشاه برادرزاده ی تو بزرگ شد.

عباس گفت : وای بر تو این پادشاه نیست، بلکه پیغمبر است.

ابو سفیان به سوی مکه رفت و داخل شهر شد. مردم نزد او گرد آمدند. گفت : محمّد با سپاهی آمده است که هیچ کس با آن طاقت مقابله ندارد.

گفتند : چه کنیم؟

گفت : هر که به سرای من درآید ایمن است.

گفتند : چند تن به سرای تو میتوانند بیایند؟!

قریشیان از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سخت هراسیدند که او بجنگد و همه ی ایشان را بکشد ... گفتند : اگر محمد با ما نجنگد با او نمی جنگیم، و اگر بجنگد می جنگیم

پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چون این سخن شنیدند تصمیم گرفتند که با ایشان نجنگند، و خدای عزّ و جلّ این آیه را فرستاد وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عَدَدَ الْمَسَدِ حِجْرِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ، فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ 1381 با این همه در کنار مسجد الحرام با آنان نجنگید، مگر آنکه با شما در آنجا به جنگ در آیند؛ پس اگر با شما، جنگیدند آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است و اگر باز ایستادند البته خدا آمرزنده ی مهربان است. پیغمبر زُبیر بن عوام را دستور دادند با سپاه خویش پیشتر رود.

زُبیر در مقدمه بود. بدو فرمودند : با سپاه خویش به مکه درآ و در اوّل شهر از سوی مشرق کوه هایی است؛ این پرچم را بر سر آن کوه ها بزن.

به خالد بن ولید فرمودند : تو نیز با سپاه خویش از سوی مغرب به زیر مگه برو و در پایین مکه کوه صفاست؛ در آنجا که حبشی ها و بنی بکر هستند، فرود آی و اگر با تو نجنگند، با کسی نجنگ

زُبیر بن عوام رفت و به مکه وارد شد و پرچم را آنجایی زد که پیغمبر فرمود: ه بود. دو تن از سپاه او عقب ماندند اهالی مکه آن دو تن را از بالای) کوه دیدند؛ فرود آمدند و هر دو را کشتند و زُبیر آگاه نبود؛ زیرا ایشان از وی دور بودند، و غیر آن دو، کسی کشته نشد.

خالد بن ولید نیز رفت و از پایین مکه وارد شد. حبشی ها و بنی بکر نزد او آمدند و با خالد . جنگیدند خالد ایشان را شکست داد و به انتهای مکه برد خالد بر دروازه ی مکه ایستاد و پرچم خویش را بر کوه زد سه تن از سپاه خالد و بسیاری از مشرکان کشته شدند تا سپاه (مشرکان پراکنده گشتند. آن روز از مسلمانان پنج تن کشته شدند، دو تن از سپاه زبیر و سه تن از سپاه خالد پس خالد پرچم را بر سر کوه زد و ایستاد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با بقیه ی سپاه بر دروازه مکه ایستاده بود جایی که آن را "ذی طوی" خوانند. و مینگریست تا برای خالد و زُبیر چه پیش می آید ... چون (سپاه) زیر و زبر مکیان را گرفتند و بر پیش و پس راه مستقر شدند و پرچم ها بر سر کوه زدند، مکیان) دانستند که تصمیم بر جنگ نیست پیغمبر سپاه را آماده کرد و به شهر وارد شد و منادی پیش فرستاد که هر کس به سرای ابو سفیان رود، ایمن است؛ و هر کس به مسجد (الحرام) رود، ایمن است؛ و هر کس به خانه ی خود، رود ایمن است

پس پیغمبر با همه ی سپاه ... به شهر وارد شد. به زبیر بن عوام و خالد بن ولید نیز فرمود: ه بود کسی را مکشید مگر اینکه با شما بجنگد؛ به جز شش مرد که هر کجا ایشان را یافتید بکشید گرچه در مسجد الحرام) باشند یا دست به آستانه ی کعبه آویخته باشند و همچنین چهار زن را بکشید مردان عبارتند از

1 - عبد الله بن ابی سرح او برادر عثمان بن عفان بود و با وی شیر خورده بود. در مدینه دبیر پیغمبر شد و وحی را مینوشت؛ ولی به مکه

2- عبد الله بن خَطْل از بنی تمیم وی شاعر بود و به مدینه آمد و مسلمان شد پیغمبر او را عامل صدقات کردند و به حیای (1) از آن عرب فرستادند تا صدقات ایشان بستاند او آن صدقات را گرفت و یک تن را کشت و مرتد گشت. وی شعر میگفت: و پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را هجو میکرد. او دو کنیزک نوازنده داشت که به رسم حبشی ها رود و بربط (2) می نواختند و وی در هجو پیغمبر شعر می گفت: ...

3- حُوَيْرِث بن نَعِيذ بن وَهَب بن عبد بن قُصَّی نبی اکرم فرمودند: او را بکشند زیرا وی با پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دشمنی داشت و پس از مرگ جناب ابو طالب به آن حضرت دشنام میداد و سنگ میزد و خاک بر سر ایشان می ریخت.

4- مَقِيس بن صَبَّابه پیامبر فرمودند: وی را نیز بکشند. او برادر هشام بن صَبَّابه بود هشام در غزوه ی بنی المصطلق " شاهد جنگ بود و اسلام داشت. مردی از انصار او را به خطا کشت زیرا گمان میکرد که کافر است. مقیس از مکه به مدینه آمد و مسلمان شد و به پیغمبر عرض کرد کشنده ی برادرم را به من دهید تا قصاص کنم پیغمبر فرمود: او نباید قصاص شود؛ زیرا وی برادرت را به خطا کشته است نه به عمد ولی بر او (پرداخت) دیه لازم است پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دیه برادرش را بر عهده همه ی مسلمانان نهاد و چون مهیا شد آن را به او داد وی دیه را گرفت ولی کشنده ی برادر را کشت و مرتد گشت و گریخت و به مکه رفت

5- عِکْرَمَة بن ابی جهل پیغمبر فرمودند: او را بکشند، زیرا در کارهای - پدرش با وی یار بود.

1- حی قبيله (دکتر محمد معین فرهنگ فارسی)

2- نام دو ساز از سازهای قدیمی

6 - صفوان بن أمیه پیامبر خدا فرمودند : او را بکشند؛ زیرا وی روز جنگ خندق لشکر احزاب را همراه ابو سفیان گرد آورده بود.

پیامبر اکرم چهار زن را (نیز) بفرمود : هر کجا یابند، بکشند

1 - هند زن ابو سفیان مادر معاویه او روز احد شکم جناب حمزه فرزند عبد المطلب را شکافت و جگرش را بیرون کشید و جوید.

2 - کنیز عمرو بن هشام بن عبد المطلب همان زنی که نامه ی حاطب بن ابی بلتعنه را در لابلائی موی سر خود پنهان کرد و می خواست خبر آمدن پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را به مکیان برساند.

3 و 4 - دو کنیز عبد الله بن خطل آن دو با شعر و هجو پیغمبر برای مردم آواز خوانی میکردند یکی "قریه" نام داشت و دیگری "قرتنا".

پیامبر این ده تن را فرمود : که هر کجا یافتید بکشید ولی دیگری را نکشید (1)

زراره از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر سخن خدای گرانقدر و بلند مرتبه ک-ه گوید (وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ دِیْگَرَانِی که منتظر فرمان خدا هستند نقل کرد که فرمودند : کافرانی) هستند که افرادی چون حمزه و جعفر و بسان ایشان از مؤمنان را کشته اند و سپس اسلام آوردند و خداپرست شدند و کفر را ترک کردند؛ ولی به قلب خود ایمان نیاوردند تا بهشت بر ایشان واجب شود و نیز بر انکار خود باقی نماندند تا کافر باشند و دوزخ بر ایشان واجب شود؛ ایشان بر همین حال هستند شاید (خدا) آنها را عذاب کند و شاید از ایشان درگذرد.»

(2)

امام صادق (علیه السلام) نیز فرمود : «وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ ، وَ دِیْگَرَانِی که منتظر فرمان خدا هستند کافرانی بودند که حمزه و جعفر و بسان ایشان از مؤمنان را کشته اند و سپس اسلام آوردند و خدا پرست شدند و کفر را ترک کردند؛ ولی به قلب خود ایمان نیاوردند تا بهشت بر ایشان واجب شود و

ص 230

1-39. بلعمی، تاریخنامه طبری، 257 3 - 261 با ویرایش مختصر

2-40. کلینی، الکافی، 2 407، ج 1 مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ ذُرَّازَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ قَالَ قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ فَقَتَلُوا مِثْلَ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرَ وَ أَشَدَّ بَاهَهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُمْ دَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَ تَرَكُوا الشِّرْكَ وَ لَمْ يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ يَقُولُونَ بِهِمْ فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ لَمْ يَكُونُوا عَلَى جُحُودِهِمْ فَيَكْفُرُوا فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ إِمَّا يَعْتَدِبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ. همین روایت علامه مجلسی، بحار

الأنوار، 20 113، ح 44. نیز عیاشی، تفسیر العیاشی، 2 110، ح 130 و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 69 166، ح 31

نیز بر آن انکار خود باقی نماندند تا کافر باشند و دوزخ بر ایشان واجب شود بر این حال چشم انتظار فرمان خدا هستند؛ شاید ایشان را عذاب کند و شاید از ایشان درگذرد (1)

ص 231

1-41. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 97 ح، 50، از علی بن ابراهیم، تفسیر القمی اُبی، عن یحیی بن عمران، عن یونس، عن اُبی الطیار قال قال أبو عبد الله (عليه السلام) الْمَرْجُونَ الْأَمْرَ اللَّهُ قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ قَتَلُوا حَمْرَةَ وَ جَعْفراً وَأَسْبَاهَهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَخَلُوا بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَ تَرَكُوا الشِّرْكَ وَ لَمْ يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ بِقُلُوبِهِمْ فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ لَمْ يَكُونُوا عَلَى جُحُودِهِمْ فَيَجِبَ لَهُمُ النَّارُ فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالَةِ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ هَمِينَ رَوَيْتَ بَحَارَ الْأَنْوَارِ، 69 166، ح 31، از عیاشی، تفسیر العیاشی

[1] واقدی المغازی 1 220.

[2] همو 1 و 230 و 231.

[3] برگرفته از رسول جعفریان آثار اسلامی مکه و مدینه 353 تا 368

[4] واقدی، المغازی، 1 237

[5] همو، 1 236

[6] همو، 1 238

[7] رسول جعفریان آثار اسلامی مکه و مدینه 368 تا 370

[8] علامه مجلسی، بحار الانوار، 22 278 280، ج 32 از سید علی بن طاووس، کتاب الطرف، نقلاً من کتاب الوصیة لعیسی بن المَسَّ تَفَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا هَاجَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَحَضَرَ خُرُوجَهُ إِلَى بَدْرٍ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبَيْعَةِ فَبَايَعَ كُلَّهُمْ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ (إلى أن قال) وَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي أُصِيبَ حَمْزَةٌ فِي يَوْمِهَا دَعَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا حَمْزَةُ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ يُوشِكُ أَنْ تَغِيبَ غَيْبَةً بَعِيدَةً فَمَا تَقُولُ لَوْ وَرَدَتْ عَلَيَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ سَأَلْتُكَ عَنْ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَشُرُوطِ الْإِيمَانِ؟ فَبَكَى حَمْزَةٌ وَقَالَ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي! أَرَشِدْنِي وَفَهِّمْنِي. فَقَالَ يَا حَمْزَةُ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى بِالْحَقِّ. قَالَ حَمْزَةُ شَهِدْتُ. قَالَ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ وَفَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ حَمْزَةُ شَهِدْتُ وَأَقْرَزْتُ وَآمَنْتُ وَصَدَّقْتُ. وَقَالَ الْأَيْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِهِ، قَالَ حَمْزَةُ آمَنْتُ وَصَدَّقْتُ. وَقَالَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ قَالَ نَعَمْ، صَدَّقْتُ. وَقَالَ حَمْزَةُ سَيِّدُ الشَّهَادَةِ وَأَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ وَعَمُّ نَبِيِّهِ فَبَكَى حَمْزَةُ حَتَّى سَقَطَ عَلَى وَجْهِهِ وَجَعَلَ يَقْبَلُ عَيْنِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم). وقال جعفر [جعفرًا] ابن أخيك طيارًا في الجنة مع الملائكة وأن

مُحَمَّدًا وَآلَهُ خَيْرَ الْبَرِيَّةِ تُؤْمِنُ بِأَحْمَزَةَ بِسَبِّهِمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ وَظَاهِرِهِمْ وَبَاطِنِهِمْ وَتَحْيَا عَلَى ذَلِكَ وَتَمُوتُ تُوَالِي مَنْ وَالَاهُمْ وَتُعَادِي مَنْ عَادَاهُمْ قَالَ نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُكَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) سَدَّدَكَ اللَّهُ وَوَقَّفَكَ.

[9] همو، 275 22 - 276، ح 25 الاستيعاب، رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَنَّهُ قَالَ حَمْرَةَ سَيِّدُ الشَّهِدَاءِ وَرُوِيَ خَيْرُ الشَّهِدَاءِ وَلَوْ لَا أَنْ تَجِدَهُ صَفِيَّةً لَتَرَكْتُ دَفْنَهُ حَتَّى يُحْشَرَ مِنْ بَطُونِ الطَّيْرِ وَالسَّبَاعِ وَكَانَ قَدْ مُثِّلَ بِهِ وَبِأَصْحَابِهِ يَوْمَئِذٍ.

[10] همو، 20 55 56 و 8483

[11] همو، 20 56 فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَبِي اللَّهِ أَنْ يُدْخَلَ شَيْئًا مِنْ بَدَنِ حَمْرَةَ النَّارِ.

[12] همو، 97 9620

[13] واقدي، المغازي (ترجمه) 205 206

[14] علامه مجلسي، بحار الأنوار، 20 62 63 ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَنْ لَهُ عِلْمٌ بِعَمِّي حَمْرَةَ؟ فَقَالَ لَهُ الْحَارِثُ بْنُ الصَّحْمَةِ أَنَا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ، فَجَاءَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى حَمْرَةَ فَكَّرَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَيُخْبِرَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَا عَلِيُّ (عليه السلام) أَطَلَبَ عَمَّكَ. فَجَاءَ عَلِيُّ اللَّهُ فَوَقَفَ عَلَى حَمْرَةَ فَكَّرَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى مَا فُعِلَ بِهِ بَكَى ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ مَا وَقَفْتُ مَوْقِفًا قَطُّ أَغْبَطَ عَلَيَّ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ لَيْتَ أَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْ قُرَيْشٍ لَأَمَثَلَنَّ بِسَبِّعَيْنَ رَجُلًا مِنْهُمْ فَنَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ (عليه السلام) فَقَالَ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَوْقَبْتُمْ بِهِ وَلَيْتَ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَأَصْبِرْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بَلْ أَصْبِرْ.

[15] مقریزی، امتاع الاسماع 154 و عبد الحسين امينی، الغدير 6 165

[16] نور الدين على هيثمي، مجمع الزوائد 6 120 و عبد الحسين امينی، الغدير 6 165

[17] علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج 20 72 بِشْرِ بْنِ بَكْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ مَشِيخَتِهِ... قَالَ وَ سَمِعَ يَوْمَ أَحَدٍ وَقَدْ هَاجَتْ رِيحٌ عَاصِفٌ كَلَامُهُاتِفٍ يَهْتِفُ وَهُوَ يَقُولُ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيُّ فَإِذَا نَدَبْتُمْ هَالِكًا فَابْكُوا الْوَفِيَّ أَخَا الْوَفِيِّ.

[18] همو، 6320 فَالْتَقَى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَلَى حَمْرَةَ بُرْدَةً كَانَتْ عَلَيْهِ، فَكَانَتْ إِذَا مَدَّهَا عَلَى رَأْسِهِ بَدَتْ رِجْلَاهُ وَإِذَا مَدَّهَا عَلَى رِجْلَيْهِ بَدَا رَأْسُهُ فَمَدَّهَا عَلَى رَأْسِهِ وَالْتَقَى عَلَى رِجْلَيْهِ الْحَشِيشَ وَقَالَ لَوْ لَا أَنِّي أَحَذَرُ نِسَاءَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَتَرَكْتُهُ لِلْعُقْبَانِ وَالسَّبَاعِ حَتَّى يُحْشَرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَطُونِ السَّبَاعِ وَ الطَّيْرِ.

[19] همو، 20 107، ح 32 از شيخ طوسي، تهذيب الأحكام المفيد، عَنْ ابْنِ قَوْلُوَيْهِ، عَنْ الْكَلْبِيِّ، عَنْ عَلِيِّ أَبِيهِ، عَنْ حَمَادٍ، عَنْ حَرِيرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَرَزَاةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام)

قَالَ دَفَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمَّهُ حَمْزَةَ فِي ثِيَابِهِ بِدِمَائِهِ الَّتِي أَصِيبَ فِيهَا وَزَادَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُرْدًا فَقَصَرَ عَنْ رِجْلَيْهِ فَدَعَا لَهُ بِإِذْخِرٍ فَطَرَحَهُ عَلَيْهِ.

[20] همو، 20 114 و 115، ح 45 از شيخ طوسى، الأمالى الحسنى بن إبراهيم القزوينى، عن مد بن وهبان، عن أحمد بن إبراهيم بن أحمد، عن الحسن بن علي الزعفرانى، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، قال سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول... فاستشهد حمزة فكفنه رسول الله صلى الله عليه وسلم في نمرة، ثم قال أبو رسول الله صلى الله عليه وسلم في نمرة، ثم قال أبو عبد الله (عليه السلام).... إذا غطى به وجهه انكشفت رجلاه وإذا غطى رجليه انكشفت وجهه قال فغطى به وجهه وجعل على رجليه إذخرًا...

[21] همو، 20 106، ح 31، از كلينى، الكافي علي، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن ابن سنان أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كفن حمزة بثيابه ولم يغسله ولكنه صلى عليه.

[22] شرف الدين محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سيرت رسول الله 179.

[23] علامه مجلسى، بحار الأنوار، 22 283، ح 43، از شيخ طوسى، الأمالى بإسناده عن الصادق عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام قال قال الحسن بن علي (عليه السلام) فيما احتج على معاوية وكان ممن استجاب لرسول الله صلى الله عليه وسلم عمه حمزة وابن عمه جعفر فقتلا شهيدين رضي الله عنهما في قتلى كثيرة معهما من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل الله تعالى حمزة سيد الشهداء من بينهم وجعل لجعفر جناحين يطير بهما مع الملائكة كيف يشاء من بينهم وذلك لمكانهما من رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ومنزلتهما وقربتهما منه (صلى الله عليه وآله وسلم) وصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على حمزة سبعين صلاة من بين الشهداء الذين استشهدوا معه.

همو، 20 107، ح 32 از شيخ طوسى، تهذيب الأحكام المفيد، عن ابن قولويه، عن علي، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن إسماعيل بن جابر وزرارة، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال دفن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عمه حمزة في ثيابه بدمائه التي أصيب فيها وزادته التبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بردا فقصر عن رجليه فدعا له بإذخر فطرحه عليه وصلى عليه سبعين صلاة وكبر عليه سبعين تكبيرة.

[24] همو، 20 632 و أمر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بالقتلى فجمعوا فصلى عليهم ودفنهم في مضاجعهم وكبر على حمزة سبعين تكبيرة.

[25] همو، 22 273، ح 18، از شيخ صدوق عيون أخبار الرضا (عليه السلام)... عن الرضا (عليه السلام) عن أبيه، عن الحسين بن علي عليهم السلام قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم كبر على حمزة خمس تكبيرات وكبر على الشهداء بعد حمزة خمس تكبيرات، فلحق حمزة سبعون تكبيرة.

[26] همو، 272 22، ج 14، از سيّد رضی، نهج البلاغة في كتاب كتبه أمير المؤمنين (عليه السلام) إلى معاوية أن قوماً استشهدوا في سبيل الله من المهاجرين و لكل فضل حتى إذا استشهد هداً شهيدنا قيل سيد الشهداء و خصه رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) بسبعين تكبيراً عند صلاته عليه أو لا ترى أن قوماً قطعت أيديهم في سبيل الله و لكل فضل حتى إذا فعل بواحدنا كما فعل بواحدهم قيل الطيار في الجنة و ذو الجناحين ... منا أسد الله و منكم أسد الأخطاف.

[27] هم، 6733.

[28] بيغمبر و ياران 304 2

[29] همان 303 2

[30] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 95 20 - 96 و في كتاب ابان بن عثمان أنه لما انتهت فاطمة عليها السلام و صفيّة إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم و نظرنا إليه قال لعليّ (عليه السلام) أما عمّتي فأحبسها عني و أما فاطمة فدعها.

[31] شرف الدين محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سيرت رسول الله 180.

[32] بيغمبر و ياران 305 2

[33] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 98 20 - 99 و انصرف رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) إلى المدينة حين دُفن القتلَى فمرّ بدور بني الأشّهال و بني ظفر فسّ مع بكاء التوايح على قتلاهم فترقرقت عينا رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) و بكى ثم قال لكن حمزة لا بواكي له اليوم فلما سدّ معها سدّ غد بن معاد و أسيد بن حصير قال لا تبكين امرأة حميمها حتى تأتي فاطمة عليها السلام فتسعدّها فلما سمع رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) الواقعة على حمزة و هو عند فاطمة، على باب المسجّد قال از جعن رحمتك الله فقد أسيين بأنفسكن.

[34] همو، 33 277 ح 541 همين كراچكى كنز الفوائد 1 382

[35] شرف الدين محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر خلاصه سيرت رسول الله 171 - 172.

[36] سيد جواد، فاطمي شهيد و برترين آنان حمزه 198

[37] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 283 22 - 284، ج 46 از دعوات راوندى، عن ابن عباس قال قال لي النبي (صلى الله عليه و آله وسلم) رأيت فيما يرى النائم عبي حمزة بن عبد المطلب و أخي جعفر بن أبي طالب و بين أيديهما طبق من نبق فأكلا ساعة فتحوّل العنب لهما زطبا فأكلا ساعة فدثوث منهما و قلت بأبي أنتما أي الأعمال و جدتما أفضل قالاً فدنياك بالآباء و الأمهات و جدنا أفضل الأعمال الصلاة عليك و سقي الماء و حب عليّ بن أبي طالب (عليه السلام).

[38] سورة ي بقره (2) 191 و 192

[39] بلعمی، تاريخنامه طبري، 257 3 - 261 با ویرایش مختصر

[40] كليني، الكافي، 2 407، ج 1 مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (وَآخَرُونَ مُرْجُونَ الْأَمْرِ لِلَّهِ قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ فَفَتَلُوا مِثْلَ حَمْرَةَ وَجَعْفَرٍ وَأَشَدَّ بَاهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُمْ دَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَتَرَكُوا الشِّرْكَ وَ لَمْ يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ بِقُلُوبِهِمْ فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ لَمْ يَكُونُوا عَلَى جُحُودِهِمْ فَيَكْفُرُوا فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ. همين روایت علامه مجلسی، بحار الأنوار، 20 113، ح 44. نیز عیاشی، تفسیر العیاشی، 2 110، ح 130 و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 69 166، ح 31

[41] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 22 97 ح 50، از علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، عن یحیی بن عمران، عن یونس، عن ابي الطیار قال قال أبو عبد الله (عليه السلام) الْمَرْجُونَ الْأَمْرِ لِلَّهِ قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ قَتَلُوا حَمْرَةَ وَ جَعْفَرًا وَ أَشْبَاهَهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَخَلُوا بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَ تَرَكُوا الشِّرْكَ وَ لَمْ يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ بِقُلُوبِهِمْ فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ لَمْ يَكُونُوا عَلَى جُحُودِهِمْ فَيَجِبَ لَهُمُ النَّارُ فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالَةِ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ همين روایت بحار الأنوار، 69 166، ح 31، از عیاشی، تفسیر العیاشی

علامه امینی مینگارد برای حاجیان مستحب است که شهدای احد را زیارت کنند نووی، شارح صحیح بخاری و شریانی گفته اند بهترین و برترین آن روز پنجشنبه است و به ویژه قبر آقای ما حمزه (باید) زیارت. شود فاخوری نیز در کتاب "الكفاية" گوید روز دوشنبه بدان اختصاص دارد ابن حجر گوید سنت این است که (زائر) پاکیزه به کنار قبرهای شهدای احد رود و از سید الشهداء حمزه - که خدا از او خشنود باد - آغاز کند. (1)

نیز علامه امینی مینگارد فاکهی "در "حسن" الأدب"، صفحه 83 گوید و در حدیث وارد شده است باید شهدای احد را زیارت کنند و بدیشان سلام نمایند و به جانم سوگند! کسی بدیشان سلام نمیکند مگر اینکه آن شهیدان تا روز قیامت پاسخ سلامش را بدو میدهند. نیز از ابن جبیر در "الرحلة" نقل می کند و در اطراف شهدا در کنار کوه احد، خاک سرخی است و آن خاک به جناب حمزه منسوب میباشد و مردم بدان تبرک می جویند. (2)

بیهقی نیز در "سنن خود نقل کرده است که بانو فاطمه - که خدا از او خشنود باد - هر روز جمعه به زیارت قبر عموی خود حمزه میرفت و در آنجا نماز میگزارد و بر جناب حمزه میگریست. (3) حاکم نیشابوری این حدیث را نقل کرده و گفته است راویان این حدیث ثقه هستند. (4)

ص 237

1-1. شیخ عبد الحسین امینی، الغدير، 160 5

2-2. همو، 161 5

3-3. بیهقی، السنن، 78 4 و شیخ عبد الحسین امینی، الغدير، 169 5

4-4. حاکم نیشابوری، المستدرک 377 1 و شیخ عبد الحسین امینی، الغدير، 169 5

واقدي گوید بانو فاطمه ی زهرا علیها السلام دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هر دو سه روز یکبار به زیارت شهدای (أحد) می رفت و کنار مزار ایشان میگریست و دعا میکرد. (1)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «هر که مرا زیارت کند ولی به زیارت عمویم حمزه نرود به من جفا کرده است. (2) ... امّ سَلَمَه همسر گرامی رسول خدا هم در هر ماه یک روز به زیارت شهدای أحد میرفت و بر آنها سلام میداد و تمام روز را آنجا می ماند. روزی همراه غلام خود نبهان آمده بود و نبهان بر قبور شهدا سلام نداد؛ امّ سَلَمَه گفت:

ای ابدبخت چرا به ایشان سلام نمی دهی؟ به خدا سوگند تا روز قیامت، هر کس به ایشان سلام کند، پاسخ او را می دهند. (3)

عَلَّامَه مجلسی گوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در زمان حیات خود مسلمانان را به زیارت قبر جناب حمزه امر میکردند و برای شهادت جناب حمزه و دیگر شهدا غمگین بودند؛ و بانو فاطمه علیها السلام پس از درگذشت پیامبر خدا هر روز به زیارت قبر حمزه میرفت و شبانگاه باز می گشت. مسلمانان نیز به زیارت او می رفتند و بر سر مزار او مینشستند. (4)

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: از جمله جاهایی که بایسته است بدانجا روند و زیارت کنند و آن جاها نماز گزارند و بر آن مواظبت نمایند، مسجد قباست و آن اولین مسجدی است که بنا شد و (نیز) مسجد فتح و مَشْرَبَه امّ ابراهیم (که مسکن رسول خدا بود) و قبر حمزه و قبرهای شهدای احد است. (5)

کیفیت زیارت جناب حمزه

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) سالی یک بار به زیارت شهدای أحد می آمد و چون به

ص 238

1-5. واقدي، المغازی (ترجمه) 223 231

2-6. محدث نوری، مستدرک الوسائل، 10 198، ح 11839 - 2. الشَّيْخُ فَخْرُ الدِّينِ بْنِ الْعَلَامَةِ فِي رسالة النية، زوي عن النبي أنه قال من زارني ولم يزر عَمِّي حَمَزَةَ فَقَدْ جَفَانِي.

3-7. واقدي، المغازی (ترجمه) 223

4-8. علامه مجلسی، بحار الأنوار، 10 442

5-9. محدث نوری، مستدرک الوسائل، 3 427، ح 13929. دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ١ - أَنَّهُ قَالَ وَ مِنَ الْمَشَاهِدِ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي يَنْبَغِي أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهَا وَيُشَاهَدَ وَيُصَلَّى فِيهَا وَيُتَعَاهَدَ مَسَّ جِدِّ قَبَا وَ هُوَ الْمَسَّ جِدِّ الَّذِي أَسَّسَ عَلَى التَّقْوَى وَمَسَّ جِدِّ الْفَتْحِ وَ مَسَّ رَبَّةَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ وَ قَبْرَ حَمَزَةَ وَ قُبُورَ الشُّهَدَاءِ. و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 96 379، ح 17.

اولین نقطه ی گورستان میرسید با صدای بلند می فرمود :

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ مَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.»

سلام بر شما باد به واسطه ی پایداری و شکیبایی که کردید و خانه ی آخرت چه نیکوست (1)

حضرت صادق (علیه السلام) از جمله جاهایی که در مدینه باید زیارت شود مزار جناب حمزه و دیگر شهدای احد را بر می شمرد؛ باید در کنار قبرهای ایشان گفت :

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الدِّيَارِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَإِنَّا بَكُمْ لَأَحِقُونَ.

سلام بر شما ای ساکنان این دیار شما بر ما پیشرو بودید و ما به شما خواهیم رسید.

سپس به مسجدی می روی که در فضای وسیع کنار کوه احد است و آنجا نماز میگزاری و آن مکانی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چون به احد رفتند و با دشمن در آنجا برخورد کردند، پیوسته در آنجا بودند تا این که هنگام نماز شد، ایشان در آنجا نماز گزاردند. سپس باز میگردی و در کنار قبور شهدا نمازهایی را که خدا بر تو مقرر داشته است، بجا می آوری. (2)

یکی از امامان علیهم السلام فرمود : در کنار قبرستان احد (زائر در زیارت جناب حمزه میگوید

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَيْرِ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ نَصَحْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ جُدْتَ بِنَفْسِكَ وَ طَلَبْتَ مَا عِنْدَ اللَّهِ وَ رَغَبْتَ فِيَمَا وَعَدَ اللَّهُ»

سپس وارد شو و نماز بگزار و در هنگام نماز قبر را در قبله خود قرار نده چون از نماز فارغ، شدی خود را بر روی قبر بینکن و بگو

ص 239

1-10. واقدی، المغازی، 1 313

2-11. کلینی، الکافی، 5604، ج 2، مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَا تَأْتِي الْمَسَاجِدَ الَّتِي حَوْلَ الْمَدِينَةِ فَبِأَيِّهَا أِبْدَأُ فَقَالَ أِبْدَأْ بِقَبْرِ فَصَلِّ فِيهِ وَأَكْثِرْ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ جَدَّ صَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي هَذِهِ الْعَرْضَةِ ثُمَّ أَنْتِ مَشْرَبَةٌ أَمْ إِبْرَاهِيمَ فَصَلِّ فِيهَا وَ هِيَ مَسْكَنُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله وسلم) وَ مُصَلَاةٌ ثُمَّ تَأْتِي مَسْجِدَ الْفَضِيخِ فَتُصَلِّي فِيهِ فَقَدْ صَلَّى فِيهِ نَبِيِّكَ فَإِذَا قَضَيْتَ هَذَا الْجَانِبَ أَتَيْتَ جَانِبَ أُحُدٍ فَبَدَأْتَ بِالْمَسْجِدِ الَّذِي دُونَ الْحَرَّةِ فَصَلَّيْتَ فِيهِ ثُمَّ مَرَرْتَ بِقَبْرِ حَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ ثُمَّ مَرَرْتَ بِقُبُورِ الشُّهَدَاءِ فَقُمْتَ عِنْدَهُمْ فَقُلْتَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الدِّيَارِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَإِنَّا بَكُمْ لَأَحِقُونَ ثُمَّ تَأْتِي الْمَسْجِدَ الَّذِي كَانَ فِي الْمَكَانِ الْوَاسِعِ إِلَى جَنْبِ الْجَبَلِ عَنْ يَمِينِكَ حِينَ تَدْخُلُ أَحَدًا فَتُصَلِّي فِيهِ فَعِنْدَهُ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَحَدٍ حِينَ لَقِيَ الْمُشْرِكِينَ فَلَمْ يَبْرَحُوا حَتَّى حَضَرَتْ الصَّلَاةَ فَصَلَّى فِيهِ ثُمَّ مَرَّ أَيْضًا حَتَّى تَرَجَعَ فَتُصَلِّي عِنْدَ قُبُورِ الشُّهَدَاءِ مَا كَتَبَ اللَّهُ ... وَ شَيْخِ حَرَامِلِي، وَسَائِلِ الشَّيْعَةِ، 14 353، ح 19374 هَمِينَ حَدِيثِ شَيْخِ طُوسِي، تَهْذِيبِ الْأَحْكَامِ، 6

17، ح 19.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي تَعَرَّضْتُ لِرَحْمَتِكَ بِلُزُوقِي بِقَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ صَلِّ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، لِتَجِيرَنِي مِنْ نَقَمَتِكَ وَسَخَطِكَ وَمَقْتِكَ وَمِنَ الزَّلَالِ فِي يَوْمِ فِيهِ الْمَعْوَاتُ وَالْأَصْوَاتُ وَتَسْتَعْلُ كُلُّ نَفْسٍ مَا قَدَّمَتْ وَتُجَادِلُ كُلُّ نَفْسٍ عَنْ نَفْسِهَا؛ فَإِنْ تَرَحَّمَنِي الْيَوْمَ فَلَا خَوْفَ عَلَيَّ وَلَا حُزْنَ وَإِنْ تَعَاقَبَ فَمَوْلَايَ لَهُ الْقُدْرَةُ عَلَى عِبْدِهِ اللَّهُمَّ فَلَا تُخَيِّبْنِي الْيَوْمَ وَلَا تَصْرِفْنِي بِغَيْرِ حَاجَتِي فَقَدْ لَزِقْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ وَتَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ وَرَجَاءَ رَحْمَتِكَ فَتَقَبَّلْ مِنِّي وَعَدِّ بِحِلْمِكَ عَلَيَّ جَهْلِي وَبِرَأْفَتِكَ عَلَيَّ جِنَايَةَ نَفْسِي فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِي وَمَا أَخَافُ أَنْ تَظْلِمَنِي وَلَكِنْ أَخَافُ سُوءَ الْحِسَابِ فَأَنْظِرِ الْيَوْمَ إِلَى تَقْلِي عَلَيَّ قَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ صَلِّ لِمَوَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فِيهِمْ فُكْنِي وَلَا تُخَيِّبْ سَعْيِي وَلَا يَهْوِنَنَّ عَلَيْكَ ابْتِهَالِي وَلَا تَحْجُبْ مِنْكَ صَوْتِي وَلَا تَقْلِبْنِي بِغَيْرِ حَوَائِجِي، يَا غِيَاثَ كُلِّ مَكْرُوبٍ وَمَحْزُونٍ، يَا مُفْرِجَ عَنِ الْمُلْهُوفِ الْحِيرَانَ الْعَرِيقِ الْمُسْرِفِ عَلَى الْهَلَكَةِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْظِرْ إِلَيَّ نَظْرَةً لَا أَسْتَقُ بَعْدَهَا أَبَدًا وَارْحَمْ تَصْرُعِي وَغُرْبَتِي وَأَنْفِرَادِي فَقَدْ رَجَوْتُ رِضَاكَ وَتَحَرَّيْتُ الْخَيْرَ الَّذِي لَا يُعْطِيهِ أَحَدٌ سِوَاكَ وَلَا تَرَدَّ أَمْلِي» (1)

علامه امینی نیز این زیارت را برای جناب حمزه نقل میکند در نهایت ادب و بزرگداشت میگوید

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ الْمُصْطَفَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ رَسُولِ اللَّهِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ وَارْضَاكَ وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مُنْقَلَبَكَ وَمَتَوَاكَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الشُّهَدَاءُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» (2)

ص 240

1-12. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص 22، ح 1. حَدَّثَنِي حُكَيْمُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ هِشَامٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْهُمْ قَالَ يَقُولُ عِنْدَ قَبْرِ حَمْزَةَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ وَخَيْرِ الشُّهَدَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ... وَنِيزْ هَمِينَ حَدِيثَ عَلَامِهِ مَجْلِسِي، بَحَارِ الْأَنْوَارِ، 212 97، ح 1 وَ مَحْدَثِ نُورِي، مُسْتَدْرَكِ الْوَسَائِلِ، 198 10، ح 11840

2-13. شيخ عبد الحسين، اميني، الغدير 161 5

زیارت بانو فاطمه زهرا از قبر جناب حمزه

واقدی گوید بانو فاطمه ی زهرا علیها السلام دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هر دو سه روز یکبار به زیارت شهدای (أحد) میرفت و کنار مزار ایشان میگریست و دعا میکرد. (1)

محمود بن لبید گوید چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) درگذشت بانو فاطمه علیها السلام به زیارت قبرهای شهدای احد تشریف میبرد و کنار قبر (جناب حمزه می رفت و آنجا میگریست. در یکی از روز به کنار قبر حمزه رفتم؛ دیدم آن بانوی بزرگوار میگرید مزاحم ایشان نشدم؛ ایشان به کنار قبر حمزه رفته بود؛ وقتی گریه ی بانو فاطمه تمام شد به حضور او شرفیاب شدم؛ سلام کردم و گفتم: ای بانوی زنان به خدا سوگند که بند دلم از گریه ی شما گسسته شد.

به من فرمود: ای ابا عمر! این گریه من به حق است زیرا من گرفتار مرگ بهترین پدران (یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شدم. ای وای از غم فراغ رسول خدا سپس این شعر را خواند

إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ *** وَ ذِكْرُ أَبِي مُدَّ مَاتَ وَاللَّهِ أَكْثَرُ

اگر کسی بمیرد هر روز که میگذرد یاد او کم رنگ تر میشود - ولی به خدا سوگند یاد پدرم از روزی که مرده است هر روز بیشتر میشود

محمود بن لبید گوید بدان بانوی گرامی عرض کردم از شما چیزی را می پرسم که در سینه ام خلیجان می کند.

فرمود: بپرس

عرض کردم آیا از پیامبر خدا پیش از مرگشان کلام روشنی در امامت علی شنیده ای؟

فرمود: شگفت:!! آیا روز غدیر خم را فراموش کردید؟!

عرض کردم خیر ولی میخواهم بدانم آیا پیامبر در این مورد به شما

ص 241

بانوی دو سرا فرمود: خدا را شاهد میگیرم که شنیدم (پدرم) فرمود: علی بهترین کسی است که پس از خود میان شما باقی میگذارم؛ او پیشوا و جانشین پس از من است و دو نواده ام و نه فرزند از نسل حسین امامان نیکوکار پس از من میباشند اگر از ایشان پیروی کردید، آنان را هدایتگران و هدایت شدگان خواهید یافت و اگر از ایشان پیروی نکردید تا روز بازپسین اختلاف میان شما باقی خواهد ماند.

عرض کردم ای بانوی من چرا علی از حق خود روی برتافت؟ فرمود: ای ابا عمر رسول خدا فرمودند: مثال امام مثال کعبه است. به سوی کعبه می روند، ولی کعبه به سوی کسی نمی آید.... سپس فرمود: اگر حق را بر اهل آن و امیدارید و از خاندان پیامبر پیروی می کردید هیچ دو تنی در راه خدا به اختلاف نمی افتاد و این نعمت را هر پیشین به پیشین و هر پسین به پسین و امی نهاد ولی آن را که خدا پیش انداخته بود پس داشتید و آن را که خدا پس داشته بود پیش انداختید. (آری!) چون فرستاده شده ی الهی را انکار کردند و در گور دفن نمودند، به شهوت و میلهای شیطانی افراد نااهل را برگزیدند و به پندارهای خود عمل کردند! مرگ بر آنان اباد مگر نشنیدند که خدا میفرماید و خداوندگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و بر میگزیند و آنان را اختیاری نیست. (1) بلی آن را شنیدند ولیکن چنان که خدای پاکیزه فرمود: در حقیقت چشم ها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه هاست کور است. (2) افسوس دنیا آرزوهای پلید خود را گسترش دادند و از فرجام (کار) خود فراموش کردند مرگ بر ایشان باد و کارهای ایشان بسیار پلید و کژ است. ای خداوندگار از نقصان پس از زیادی و فساد پس از (صلاح به تو پناه میبرم (3)

1-15. سوره ی قصص (28) (68)

2-16. سوره حج (22) 46

3-17. علی بن محمد خزاز، قمی، کفایة الأثر و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 36 352-354، ح 224. عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّحَّاحِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ لَبِيدٍ قَالَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله وسلم) كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ وَ تَأْتِي قَبْرَ حَمْزَةَ وَ تَبْكِي هُنَاكَ فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ أَتَيْتُ قَبْرَ حَمْزَةَ فَوَجَدْتُهَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ تَبْكِي هُنَاكَ فَأَمَهَلْتُهَا حَتَّى سَكَنَتْ، فَأَتَيْتُهَا وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهَا وَ قُلْتُ يَا سَيِّدَةَ السُّوَانِ قَدْ وَ اللَّهُ قَطَعْتَ نِيَّاطَ قَلْبِي مِنْ يَكَانَكَ. فَقَالَتْ يَا أَبَا عَمْرٍو وَ لَحَقَّ لِي الْبُكَاءُ فَلَقَدْ أَصَبْتُ بِخَيْرِ الْأَبَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ شَوْقَاهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ أَشَأْتُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ تَقُولُ إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ *** وَ ذَكَرْتُ أَبِي مَدَمَاتِ وَاللَّهِ أَكْثَرَ قُلْتُ يَا سَيِّدَتِي! إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ تَتَلَجَّجُ فِي صَدْرِي. قَالَتْ سَلْ. قُلْتُ هَلْ نَصَّ رَسُولُ اللَّهِ قَبْلَ وَفَاتِهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَتْ وَاعَجَبًا أُنْسِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ؟! قُلْتُ قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَخْبَرَنِي بِمَا أُشِيرُ إِلَيْكَ. قَالَتْ أَشْهَدُ اللَّهُ تَعَالَى لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ عَلِيٌّ خَيْرٌ مَنْ أَخْلَفَهُ فِيكُمْ وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ سَيِّدَايَ وَ تَسَعَّةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةً أَبْرَأُ لَيْنِ اتَّبَعْتُمُوهُمْ وَ جَدْتُمُوهُمْ هَادِينَ مَهْدِيَّيْنَ وَ لَيْنِ خَالَفْتُمُوهُمْ لِيَكُونُوا الْأَخْتِلَافُ فِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. قُلْتُ يَا سَيِّدَتِي! فَمَا بِاللَّهِ قَعَدَ عَنْ حَقِّهِ؟ قَالَتْ يَا يَا عَمْرٍو لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله وسلم) مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي ... ثُمَّ قَالَتْ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ اتَّبَعُوا عِتْرَةَ نَبِيِّهِ لَمَّا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ اثْنَانِ وَ لَوْ رُئِيَ سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ وَ خَلَفٌ بَعْدَ خَلَفٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمَتَا التَّاسِعِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَ لَكِنْ قَدَّمُوا مِنْ آخِرِهِ اللَّهُ وَأَخْرَأُوا مَنْ قَدَّمَهُ اللَّهُ حَتَّى إِذَا أَلْحَدُوا الْمَبْعُوثُ وَأَوْدَعُوهُ الْجَدَثَ الْمَجْدُوثَ اخْتَارُوا بِشَهْوَتِهِمْ وَ عَمَلُوا بِأَرْيَافِهِمْ تَبًّا لَهُمْ أَوْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ يَقُولُ وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ بَلْ سَمِعُوا وَ لَكِنَّهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ. هَيْهَاتَ بَسَّ طُؤًا فِي الدُّنْيَا

أَمْالَهُمْ وَنَسُوا أَجَالَهُمْ فَتَعَسَىٰ لَهُمْ وَاضْلَأَ أَعْمَالَهُمْ أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْكُورِ

[1] شیخ عبد الحسین امینی، الغدير، 160 5

[2] همو، 161 5

[3] بیهقي، السنن، 78 4 و شیخ عبد الحسین امینی، الغدير، 169 5

[4] حاکم نیشابوری، المستدرک 1 377 و شیخ عبد الحسین امینی، الغدير، 169 5

[5] واقدی، المغازی (ترجمه) 231 223

[6] محدث نوری، مستدرک الوسائل، 10 198 ، ح 11839 - 2. الشَّيْخُ فَخْرُ الدِّينِ بْنِ الْعَلَامَةِ فِي رِسَالَةِ النِّيَّةِ، زَوْيٍ عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ مِنْ زَارِنِي وَلَمْ يَزُرْ عَمِّي حَمْرَةَ فَقَدْ جَفَانِي.

[7] واقدی، المغازی (ترجمه) 223

[8] علامه مجلسی، بحار الأنوار، 10 442

[9] محدث نوری، مستدرک الوسائل، 3 427 ، ح 13929. دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أ - أَنَّهُ قَالَ وَ مِنَ الْمَشَاهِدِ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي يَنْبَغِي أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهَا وَيُشَاهَدَ وَيُصَلَّى فِيهَا وَيَتَعَاهَدَ مَسْجِدُ قَبَا وَ هُوَ الْمَسْجِدُ الَّذِي أَسَسَ عَلَى التَّقْوَى وَمَسْجِدِ الْفَتْحِ وَ مَشْرَبَةَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ وَ قَبْرَ حَمْرَةَ وَ قُبُورَ الشُّهَدَاءِ. و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 96 379 ، ح 17.

[10] واقدی، المغازی، 1 313

[11] كليني، الكافي، 4 560، ج 2، مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ هِلَالٍ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَا تَأْتِي الْمَسَاجِدَ الَّتِي حَوْلَ الْمَدِينَةِ فَبِأَيِّهَا أَبْدَأُ فَقَالَ ابْدَأْ بِقَبَا فَصَلِّ فِيهِ وَأَكْثِرْ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَسْجِدٍ صَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي هَذِهِ الْعَرَضَةِ ثُمَّ أَنْتِ مَشْرَبَةُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ فَصَلِّ فِيهَا وَ هِيَ مَسْكَنُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ مُصَلَاةٌ ثُمَّ تَأْتِي مَسْجِدَ الْفَضِيخِ فَتُصَلِّي فِيهِ فَقَدْ صَلَّى فِيهِ نَبِيِّكَ فَإِذَا قَضَيْتَ هَذَا الْجَانِبَ أَتَيْتَ جَانِبَ أُحُدٍ فَبَدَأْتَ بِالْمَسْجِدِ الَّذِي ذُوْنَ الْحَرَّةِ فَصَلَّيْتَ فِيهِ ثُمَّ مَرَرْتَ بِقَبْرِ حَمْرَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَسَلَّمْتَ عَلَيْهِ ثُمَّ مَرَرْتَ بِقُبُورِ الشُّهَدَاءِ فَقُمْتَ عِنْدَهُمْ فَقُلْتَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الدِّيَارِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَإِنَّا بِكُمْ لَأَحِقُونَ ثُمَّ تَأْتِي الْمَسْجِدَ الَّذِي كَانَ فِي الْمَكَانِ الْوَاسِعِ إِلَى جَنْبِ الْجَبَلِ عَنْ يَمِينِكَ

حِينَ تَدْخُلُ أَحَدًا فَتَصِّبْ لِي فِيهِ فَعِنْدَهُ خَرَجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَحَدٍ حِينَ لَقِيَ الْمُشْرِكِينَ فَلَمْ يَبْرَحُوا حَتَّى حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَصَلَّى فِيهِ ثُمَّ مَرَّ أَيْضًا حَتَّى تَرَجَعَ فَتَصِّبْ لِي عِنْدَ قُبُورِ الشَّهِدَاءِ مَا كَتَبَ اللَّهُ... و شيخ حر عاملی، وسائل الشیعة، 14 353، ح 19374 همین حدیث شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، 176، ح 19.

[12] ابن قولویه، کامل الزیارات، ص 22، ح 1. حَدَّثَنِي حُكَيْمُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ هِشَامٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْهُمْ قَالَ يَقُولُ عِنْدَ قَبْرِ حَمْرَةَ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ وَخَيْرِ الشَّهِدَاءِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ... و نیز همین حدیث علامه مجلسی، بحار الأنوار، 212 97، ح 1 و محدث نوری، مستدرک الوسائل، 10 198، ح 11840

[13] شیخ عبد الحسین، امینی، الغدیر 161 5

[14] واقدی، المغازی (ترجمه) 231 223

[15] سوره ی قصص (28) (68)

[16] سوره حج (22) 46

[17] علی بن محمد خزاز، قمی، کفایة الأثر و علامه مجلسی، بحار الأنوار، 36 352 - 354، ح 224. عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الصَّحَّاحِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ لَبِيدٍ قَالَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله وسلم) كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَأْتِي قُبُورَ الشَّهِدَاءِ وَ تَأْتِي قَبْرَ حَمْرَةَ وَ تَبْكِي هُنَاكَ فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ أَتَيْتُ قَبْرَ حَمْرَةَ فَوَجَدْتُهَا عَلَيْهِمَا السَّلَامَ تَبْكِي هُنَاكَ فَأَمَهَلْتُهَا حَتَّى سَكَتَتْ، فَأَتَيْتُهَا وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهَا وَ قُلْتُ يَا سَيِّدَةَ السُّوَانِ قَدْ وَ اللَّهُ فَطَعْتَ نِيَّاطَ قَلْبِي مِنْ يَكَانَكَ. فَقَالَتْ يَا أَبَا عَمْرٍو وَ لَحَقَّ لِي الْبُكَاءُ فَلَقَدْ أَصَبْتُ بِخَيْرِ الْآبَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ شَوْقَاهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ أَنْشَأَتْ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ تَقُولُ

إذا مات يوماً ميّت قل ذكره *** و ذكر أبي مدمات والله أكثر

قُلْتُ يَا سَيِّدَتِي! إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ تَتَلَجَّلَجُّ فِي صَدْرِي. قَالَتْ سَلْ. قُلْتُ هَلْ نَصَّ رَسُولُ اللَّهِ قَبْلَ وَفَاتِهِ عَلِيٌّ بِالْإِمَامَةِ؟ قَالَتْ وَاعْجَبًا أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ غَدِيرِ حُم؟ قُلْتُ قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَخْبِرْنِي بِمَا أُشِيرُ إِلَيْكَ. قَالَتْ أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَى لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ عَلِيُّ خَيْرٌ مَنْ أَخْلَفَهُ فِيكُمْ وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحَلِيفَةُ بَعْدِي وَ سَيِّدُ بَطَايِ وَ تَسَعَّةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةً أَبْرَارٍ لَيْنٍ اتَّبَعْتُمُوهُمْ وَ جَدْتُمُوهُمْ هَادِينَ مَهْدِيَيْنَ وَ لَيْتَنِي خَالَفْتُمُوهُمْ لَيْكُونُ الْأَخْتِلَافُ فِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. قُلْتُ يَا سَيِّدَتِي! فَمَا بِاللَّهِ فَعَدَّ عَنْ حَقِّهِ؟ قَالَتْ يَا عُمَرَا لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله وسلم) مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ نُوتِي وَ لَا تَأْتِي... ثُمَّ قَالَتْ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ اتَّبَعُوا عِتْرَةَ

نَبِيِّهِ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ اثْنَانِ وَلَوْرَثَهَا سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ وَخَلَفَ بَعْدَ خَلْفٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَلَكِنْ قَدَّمُوا مِنْ آخِرِهِ اللَّهُ
وَأَخَّرُوا مِنْ قَدَمِهِ اللَّهُ حَتَّى إِذَا أَلْحَدُوا الْمُبْعُوثُ وَأَوْدَعُوهُ الْجَدَثَ الْمَجْدُوثَ اخْتَارُوا بِشَهْوَتِهِمْ وَعَمِلُوا بِآرَائِهِمْ تَبَأَ لَهُمْ أَوْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ يَقُولُ
وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ بَلْ سَمِعُوا وَلَكِنْهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَاِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي
فِي الصُّدُورِ. هِيَ هَاتَ بَسَطُوا فِي الدُّنْيَا أَمْالَهُمْ وَنَسُوا آجَالَهُمْ فَتَعَسَى لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنَ الْحُورِ بَعْدَ الْكُورِ

کسان

ابو ذرّ غفاری: ۸۶، ۱۰۰	آ:
ابو سفیان بن حرب: ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۶، ۲۱۴، ۲۱۰، ۲۰۷، ۱۴۹، ۱۲۹، ۱۲۷	آمنه بنت وهب: ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۶۳، ۱۵۶، ۱۶۴
۲۲۸، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۱، ۲۱۵	الف:
۲۳۰	ابا عبد الله <small>رضی اللہ عنہ</small> (امام صادق <small>رضی اللہ عنہ</small>)
ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی: ۱۰	ابن اسحاق: ۹، ۶۳، ۱۰۸، ۱۹۹، ۲۰۸
۱۰۷، ۱۰۳، ۱۱	ابن سعد: ۱۰، ۱۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷
ابو طالب: ۶، ۷، ۹، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸	۲۲۳، ۱۴۵
۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۷	(عبد الله) ابن عباس: ۶۹، ۸۴، ۸۵، ۸۶
۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۱	۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۰۰
۷۱، ۱۵۲	۱۳۰، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۸
ابو لهب: ۹، ۱۱، ۴۰، ۹۲، ۱۴۹، ۱۷۶	۲۰۳، ۲۲۵، ۲۳۵
ابو مرثد کناز بن حصین: ۱۰۳	ابن فریعه ے کسان بن ثابت
ابو مسعود انصاری: ۱۲۶	ابو انسید ساعدی: ۱۲۶
أزوی (بنت عبد المطلب): ۹	ابو البختری: ۵۷
أسعد بن زرارہ: ۱۰۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹	ابو الزوم (بن عمیر): ۱۳۱
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷	ابو الہیثم بن تہان: ۷۷، ۷۸، ۹۸، ۱۷۸
اسماء بنت عمیس: ۱۳، ۱۹۰، ۱۹۱	ابو ایوب انصاری: ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۹۵
أسید بن خضیر: ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸	ابو بکر بن ابی قحافہ: ۱۳۰، ۱۷۹
۲۲۳، ۲۳۵	ابو ذجانہ: ۹۲، ۱۲۶
اضیع بن نباتہ: ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۹۵، ۱۹۷	ابو جہل: ۱۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۳
أم حکیم البیضاء: ۹	۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۶
أم سلمہ: ۹۳، ۱۰۷، ۱۳۲، ۲۳۸	۵۷، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۹۱، ۱۰۴
أم کلثوم دختر پیامبر خدا: ۵۶، ۱۴۳	۱۰۵، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۶۵

۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵	اُمّ اَیْمَن: ۱۱۷
۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴	اُمّیْمَه (بنت عبد المطلب): ۹، ۲۲۱
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳	امینی، عبد الحسین: ۱۷، ۱۳۳، ۲۳۷
۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۳۰	۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴
۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶	اُنس بن مالک: ۱۵۵، ۱۹۵، ۱۹۷
جعفر بن محمد <small>رضی اللہ عنہ</small> (امام) صادق <small>رضی اللہ عنہ</small>	انیسه دختر حارث: ۱۰
جعفر بن محمود: ۱۶۴، ۲۰۰	ب:
ح:	براه بن مَعْرُور: ۱۷۶، ۱۷۷
حارث بن صمّہ: ۹۲، ۱۱۸، ۲۱۶	براه بن عازب: ۲۰۶
حارث (بن عبد المطلب): ۹	ابو جعفر <small>رضی اللہ عنہ</small> (امام) باقر <small>رضی اللہ عنہ</small>
حَجَل (بن عبد المطلب): ۹	(امام) باقر <small>رضی اللہ عنہ</small> : ۱۰، ۷۱، ۷۲، ۸۵، ۸۷
(امام) حسن <small>رضی اللہ عنہ</small> : ۶۵، ۶۹، ۷۳، ۸۹، ۹۰	۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۷۹، ۱۸۸
۹۲، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۷، ۱۴۸	۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۰
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶
۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷	برّه (بنت عبد المطلب): ۹
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۳۴	برّه بنت ابو تجرّاء: ۱۰
(امام) حسین <small>رضی اللہ عنہ</small> : ۶۹، ۷۳، ۸۷، ۸۹، ۹۰	ث:
۹۲، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۷	ثَوْبِيْئَه: ۹، ۱۰، ۱۱، ۶۳، ۱۵۶
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴	ج:
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۳	جابر بن عبد الله انصاری: ۱۳۰، ۱۳۸
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲	۱۳۹
۲۰۳، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۲	جابر بن یزید جعفی: ۷۲، ۹۷
۲۴۴، ۲۴۵	جَبِيْر بن مُطْعَم: ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۲
حسان بن ثابت: ۱۲، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۴
حکیم بن حزام: ۵۶	جدامه دختر حارث: ۱۰
حلیمه سعیدیه: ۱۰، ۳۳، ۶۳، ۱۵۶	جعفر بن ابی طالب: ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۹
حَمْنَه دختر حَجَش: ۱۲۱، ۱۲۲	۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷
حَنْظَلَه: ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۱۱	۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰
حُوَيْرِث بن نعیذ: ۲۲۹	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷

۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۵	خ:
سعد بن ابی وقاص: ۱۲۸، ۱۲۷	خارجة بن زید: ۲۱۱، ۱۳۱
سعد بن خنیسه: ۱۷۸، ۱۶۲	خارجة بن زهیر: ۱۲۶
سعد بن ربیع: ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰	خالد بن ولید: ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۰۹، ۱۱۰
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۷، ۲۱۱	خدیجه: ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۳
سعد بن عباده: ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۷۷	۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱
سعد بن معاذ: ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۲	۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹
۱۷۳، ۱۷۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۵	۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷
سعید بن قظمور: ۳۵	۶۶، ۶۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
سلمان فارسی: ۸۶، ۱۰۰، ۱۹۴	خوئلد بن أسد: ۱۳، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵
سلمی بنت عُمیس: ۱۹۱، ۱۹۰	۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۶
سمیراء دختر قیس: ۱۲۳	ذ:
سُوَیْبُ بن عمرو بن حَرمَله: ۱۳۱	ذکوان بن عبد القیس: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱
سَهْل بن حَنَیْف: ۹۲	۱۷۲
ش:	ر:
شربانی: ۲۳۷	رافع بن مالک: ۱۷۷
شَیْبَةَ الحَمْدِ عبد المطلب	رافع بن خدیج: ۱۲۶
شیماء جدنامه دختر حارث	(امام) رضا: ۸۷، ۱۵۱، ۱۸۳، ۱۹۵
ص:	۲۰۴، ۲۲۰، ۲۳۴
(امام) صادق: ۱۱، ۱۵، ۱۸، ۶۸، ۷۷	رقیه دختر پیامبر خدا: ۵۶
۸۵، ۸۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۶	ز:
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰	زید بن حارثه: ۶۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۴
۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۴	۱۹۰، ۱۹۱
۲۳۸، ۲۳۹	زید بن ثابت: ۷۵، ۱۲۶، ۱۳۲
صفوان بن امیه: ۱۱۹، ۱۲۸، ۲۰۹، ۲۳۰	زینب دختر پیامبر خدا: ۵۶
صَفِیَّه (بنت عبد المطلب): ۹، ۱۱، ۱۲	زُبَیْر (بن عبد المطلب): ۹
۴۰، ۵۵، ۶۳، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸	زُبَیْر بن عَوَّام: ۱۲، ۷۸، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۸
۱۱۹، ۱۵۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۱	۱۲۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸
۲۲۲	س:
	(امام) سجاد: ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰

حضرت حمزه مدافع حق

٢٥٠

عبد الله بن عمرو بن حزام: ١٣٠، ٢١١، ٢٢٤	ض: ضرار (بن عبد المطلب): ٩
عبد الله (بن عبد المطلب): ١٠، ١١، ١٨، ١٥، ١٤	ط: طاهر فرزند پیامبر خدا: ٥٦
عبد المطلب: ٦، ٩، ١٠، ١١، ١٤، ١٧، ٤٨	طبری (ابو جعفر محمد بن جریر): ٩، ١٧، ٦٨، ١٠٨، ١٤٥، ١٩٤، ١٩٧
عبدة بن حسحاس: ١٣٠، ٢١١	١٩٩
عبد قصى ۛ عبد الله (بن عبد المطلب) عبید الله بن ابی رافع: ٧٨، ٩٨	طبری (محمد بن جریر): ٢٠٢
عبیدة بن حارث بن عبد المطلب: ٧٢، ٨٦، ٨٨، ٩١، ٩٢، ٩٥، ٩٧، ١٠٠	طبری (عماد الدین): ١٩٧، ٢٠٠
١٠١، ١٦١، ١٦٧	طلحة بن عبید الله: ٧٨، ٩٨، ١٠٣، ١١٠، ١٢٢، ١٢٥، ١٢٦، ١٣٠
عُتْبَةُ بن زُبَیْعَة: ١٠٤، ١١٠، ١٦١، ١٦٧، ١٦٩، ١٦٨	ع: عاتکه (بنت عبد المطلب): ٩، ٥٥
عثمان بن عفان: ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٨٢، ١١٤، ١٣١، ١٤٣، ٢٢٨	عامر بن ربیعہ: ١٠٣، ١٣١
شَمامس بن عثمان مخزومي: ١٣٢	عبادة بن صامت: ١٠٩، ١٣٨، ١٧٧
عقبة بن أبي معیط: ٤٢، ١٤٩	عباس بن عبد المطلب: ٩، ١٩، ٢٣، ٢٤، ٢٨، ٤٠، ٤٨، ٥١، ٥٣، ٨٥، ١٠٠
(امام) عسکری ؑ: ١٦٤، ٢٠٠	١٠٩، ١٥١، ١٧٦، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٢، ١٩٥، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٧، ٢٢٦، ٢٢٧
عقیل بن ابی طالب: ٩٠، ١٧٩، ١٨٠، ٢٠٢	عباس بن نضله: ١٧٧
عُكَّاشَة بن مَخْصَن: ١٠٣	عبد الدار ۛ عبد الله (بن عبد المطلب)
عکرمة بن ابی جهل: ٢٢٩	عبد الرحمن بن عوف: ١٣١
(امام) علی بن ابی طالب ؑ: ٧، ٨، ٩، ١٣، ١٤، ١٦، ١٧، ١٨، ١٩، ٥٥، ٦٩، ٧١، ٧٧، ٨٠، ٨٢، ٨٤، ٨٥، ٨٧، ٨٨	عبد الله بن ابی أمیة بن مغیره: ١٤١
٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٤، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٤، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٧، ١١٨، ١٤٧، ١٤٨، ١٥١، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨	عبد الله بن أبی بن سلول: ١٠٨، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٧٢، ١٧٦، ١٧٩
	عبد الله بن ابی سرح: ٢٢٨
	عبد الله بن رواحه: ١٧٧
	عبد الله بن جحش: ١٠٧، ١٢٠، ٢٢١
	عبد الله بن حزام: ١٧٦، ١٧٧
	عبد الله بن خطل: ٢٢٩، ٢٣٠

ق:	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶
قاسم فرزند پیامبر خدا: ۵۶	۱۶۷، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲
قریبه: ۲۳۰	۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸
ل:	۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
لیلی دختر ابو حثمة بن غانم: ۱۰۳	۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲
م:	۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴
المتوکل علی الله: ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۰	۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۲
محسن بن علی <small>رضی الله عنه</small> : ۱۸۱، ۲۰۳	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴
محمد بن علی <small>رضی الله عنه</small> (امام) باقر <small>رضی الله عنه</small>	(امام) علی بن الحسین <small>رضی الله عنه</small> (امام)
محمود بن لَبید: ۲۴۴، ۲۴۱	سجاد
مُسْتَلَمَه (کتاب): ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۲۵	(امام) علی بن محمد <small>رضی الله عنه</small> (امام) هادی <small>رضی الله عنه</small>
مُصْعَب بن عُمَیر: ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۷۱	عَمَّار بن یاسر: ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۶، ۹۸
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۰، ۲۱۱	۱۰۰، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۹۶
معاویة بن ابی سفیان: ۶۵، ۶۸، ۸۰، ۸۱	عُمَازة فرزند حمزه: ۱۳، ۶۲، ۹۸، ۱۹۰
۹۸، ۹۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۹۶	۱۹۱، ۱۹۲
۱۹۹، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵	عَمْرُو بن جَمُوح: ۱۳۱، ۲۱۱، ۲۲۱
۲۳۳، ۲۳۴	۲۲۳
معاویة بن مغیره بن ابی العاص: ۱۴۲	عمر بن خطاب: ۱۲، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۹۸
۱۴۳، ۱۴۴	۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۷۹، ۲۰۲
المتعصم بالله: ۱۶۳	۲۲۵
مغیره بن شعبه: ۱۳	ف:
مفضل بن عمر: ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۳	فاکهی: ۲۳۷
مقداد بن اسود کنندی: ۸۶، ۱۰۰	فاطمه زهرا <small>رضی الله عنها</small> : ۸، ۱۵، ۵۶، ۶۹، ۸۴
مقریزی، علی بن ابی بکر: ۶۳، ۶۸	۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۱۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
۱۶۱، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۳۳	۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۰
مُقَوِّم (بن عبدالمطلب): ۹	۱۸۱، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷
مقیس بن ضبابه: ۲۲۹	۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰
منتصر: ۱۶۳	فاطمه بنت أسد: ۱۵، ۵۵، ۱۸۱
منذر بن عمرو: ۱۷۷	فرتنا: ۲۳۰
(امام) مهدی <small>رضی الله عنه</small> : ۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳	

١٥٤. ١٥٥. ١٦٠. ١٩٣. ١٩٥. ١٩٦.

١٩٧

ميسره: ١٣. ٢٢. ٢٣. ٢٥. ٢٦. ٣٤. ٤٧

ن:

ناصح: ٢٥

نُيْهان: ٢٣٨

نُعمان بن عبد عمرو: ١٢٣

نعمان بن مالك: ١٣٠. ٢١١

نُوروى: ٢٣٧

و:

الوائق بالله: ١٦٣

واقدي. محمد بن عمر: ١٣. ١٠٤. ١٠٥.

١١٢. ١٢٩. ١٣٨. ١٤٥. ١٤٦. ١٦١.

١٦٢. ١٩٠. ١٩١. ١٩٩. ٢٠٠. ٢٠٦.

٢٠٨. ٢١٥. ٢٣٢. ٢٣٣

وَرَقَّة بن سُوفَل: ٤١. ٤٢. ٤٣. ٤٤. ٤٥.

٥٢. ٤٦

وحشى: ١٦. ١١٠. ١١٢. ١١٤. ١٤١.

١٤٢. ٢١٣. ٢١٤. ٢١٥. ٢٢٤. ٢٢٥

ه:

(امام) هادي عليه السلام: ١٦٣. ١٦٤. ٢٠٠

هاله دختر وهيب: ١٠. ١١. ٥٦. ٦٢

هند دختر عتبه: ١١٠. ١١٣. ١١٤. ١١٥.

١١٦. ٢١٣. ٢١٤. ٢١٦. ٢٣٠

ي:

يعقوبي. ابن واضح: ١١. ١٧. ١٠٩.

١٤٥. ٢٦١

يَعْلَى بن حمزه: ١٣. ٦٢

جای‌ها و قبیله‌ها

بُعَاث: ۱۶۷، ۱۷۲	الف:
بَقَعَه غَرَقَد: ۱۵۵، ۱۹۷	ابواء: ۱۰۵، ۱۶۴
بَقِيع: ۱۳، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۹۷	(کوه) ابو قُبَيس: ۴۹، ۵۶
بَنِي المَضْطَلِق: ۲۲۹	ابْطَح: ۲۵، ۱۶۶
بَنِي دِينَار: ۱۲۳	أحد: ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۷۱، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۵
بَنِي سَلْمَه: ۱۳۲	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴
بَنِي عَمْرُو بن عَوْف: ۱۰۳، ۱۷۲، ۱۷۴	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲
۱۷۸، ۱۷۵	۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲
بَنِي قَيْنِقَاع: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۶۴	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
بَنِي كَنَانَه: ۲۱۵	۱۴۲، ۱۵۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۰۸
بَنِي مُدَلِج: ۱۰۸	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸
ت:	۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰
تِهَامَه: ۳۰	۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳
ج:	۲۴۴
جُحْفَه: ۲۶	اسواف: ۱۳۹
جَمَاء: ۱۴۴	اوس: ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
ح:	۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
حَبْشَه: ۷، ۲۱، ۶۵	ایله: ۳۰
حَجْر الاسود: ۱۳۷	ب:
حَجْر (اسماعیل): ۱۶۸، ۱۶۹	بدر: ۱۶، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴
حُجُون: ۱۴۲	۱۲۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۰۷
(غار) حِرَاء: ۲۴	۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۲
حَمْرَاء الاسد: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۸، ۱۴۳	بصره: ۱۵۲

ط:	حمص: ۱۱۴
طائف: ۷، ۲۳، ۱۴۱، ۲۲۴، ۲۲۵	خ:
ع:	خزرج: ۱۰۸، ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰
(قبيله) عبد الاشهل: ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵	۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
عقيق: ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۴	د:
عيص: ۱۰۴	دار النابغه: ۱۱
ق:	دروازه شريد: ۱۴۴
قبا: ۱۰۳، ۲۰۸، ۲۳۸، ۲۴۳	ذ:
(بنی) قُرَيْظَه: ۳۶، ۱۶۸	ذباب: ۱۰۹
ك:	ذو العشيره: ۱۰۷
كعبه: ۴۶، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶	(كوه) ذی طوی: ۲۲۸
۱۶۸، ۲۲۸، ۲۴۲	ر:
كوفه: ۸۰	(كوه) زمات: ۲۰۸، ۲۰۹
م:	س:
مدینه: ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۶، ۷۳	سُنْح: ۱۰۳
۷۴، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵	ظ:
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲	ظفار: ۱۱۶
۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰	ع:
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰	(كوه) عينين: ۲۰۸
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۶۴	ش:
۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰	شام: ۱۳، ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۳۴
۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸	۳۵، ۴۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۴
۲۲۹، ۲۳۹	۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۸، ۲۲۵
مسجد كوفه: ۷۲	شعب ابی طالب: ۵۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱
مصر: ۲۱، ۸۲	ص:
مكّه: ۷، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۲، ۲۳	صفین: ۷۷
۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۸	(كوه) صفا: ۶۲، ۶۳، ۲۲۷
۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۹، ۷۴، ۱۰۳	

۲۵۵

فهرست‌های راهنما

.۱۲۷ .۱۱۳ .۱۰۹ .۱۰۸ .۱۰۷ .۱۰۴

.۱۶۶ .۱۴۲ .۱۴۱ .۱۳۱ .۱۲۹ .۱۲۸

.۱۷۹ .۱۷۵ .۱۷۱ .۱۶۹ .۱۶۸ .۱۶۷

.۲۰۷ .۱۹۱ .۱۹۰ .۱۸۹ .۱۸۸ .۱۸۷

.۲۲۶ .۲۲۵ .۲۲۴ .۲۱۶ .۲۱۳ .۲۰۸

۲۲۹ .۲۲۸ .۲۲۷

مکر: ۱۶۴

مکینن: ۱۲۸

مهراس: ۱۲۵

ن:

نهروان: ۹۷ .۷۷ .۷۲

(بنی) نضیر: ۱۶۸

و:

وَدان: ۱۶۴ .۱۰۵

ی:

یشرب ← مدینه

یشع: ۱۰۸

فهرست مندرجات

سخن مولف ... 5

فشرده ای از حالات و مقامات جناب حمزه ... 9

جناب حمزه قبل از بعثت ... 19

1- یاری پیامبر در سفر تجاری شام ... 19

3- یاری پیامبر در مجلس ازدواج با خدیجه ... 38

الف - مجلس خطبه ... 47

ب - مجلس زفاف ... 54

3- جناب حمزه و ماجراهای مکه ... 56

اسلام آوردن جناب حمزه ... 61

الف - اسلام حمزه در تاریخ ... 61

ب - اسلام حمزه در روایات ... 65

ج - داوری صحیح ... 65

آیات در شان حضرت حمزه ... 69

جناب حمزه در مدینه ... 103

فضیلت های جناب حمزه ... 147

جایگاه جناب حمزه در آفرینش ... 147

ویژگی های اخلاقی و فضایل جناب حمزه ... 148

1- افتخار امامان علیهم السلام به جناب حمزه ... 148

2- حمزه وزیر و برادر رضاعی پیامبر ... 155

3- مقامات جناب حمزه ... 156

- 4 - شجاعت جناب حمزه ... 161
- 5 - عبادت جناب حمزه ... 164
- 6 - مقام حمزه در نزد خداوند 164
- 7 - جایگاه حمزه نزد پیامبر ... 166
- 8 - یاری پیامبر ... 167
- 9 - احوال حمزه در عصر رجعت ... 181
- 10 - مقام حمزه در قیامت ... 181
- الف - ورود وی به صحرای محشر ... 181
- ب - پرچم تکبیر به دست اوست ... 183
- ج - او شاهد بر پیامبران است 186
- د - او برای دوستان خود شفاعت میکند 187
- 11 - گفت : و شنود درباره دختر جناب حمزه ... 188
- شهادت جناب حمزه ... 207
- 1 - ماجرای قبل از شهادت جناب حمزه ... 211
- 2 - چگونگی شهادت و بلاهای وارد شده پس از شهادت ... 213
- 3 - گریستن پیامبر برای شهادت او ... 216
- 4 - صدای آسمانی در فضیلت حمزه ... 218
- 5 - چگونگی کفن شدن جناب حمزه ... 218
- 6 - چگونگی نماز بر پیکر پاک او ... 219
- 7 - چگونگی خاک سپاری او ... 221
- 8 - ممانعت از صفیه (خواهرش از دیدن پیکر او ... 221

9 - فرمان پیامبر به گریه و ناله برای شهادت حمزه... 222

10 - کرامات آشکار شده از قبر او... 223

11 - قاتل حمزه و فرجام وی... 224

ص 257

12 - خواب پیامبر خدا پس از شهادت حمزه... 225

13 - فرجام قاتلان حمزه... 226

زیارت قبر جناب حمزه و ثواب آن... 237

کیفیت زیارت جناب حمزه... 238

زیارت بانو فاطمه زهرا از قبر جناب حمزه... 241

فهرست ها کسان 247

فهرست ها جای ها و قبیله ها... 253

فهرست مندرجات 256

کتاب نامه... 259

ص 258

خاصه

قرآن کریم.

ابن شهر آشوب مازندرانی ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی (متوفا 188 ق) المناقب لآل أبي طالب، مصحح سید هاشم رسولی محلاتی، مؤسسه انتشارات

علامه، قم بی تا

امینی، علامه عبد الحسین احمد نجفی (1320 - 1390 ق)، الغدير في الكتاب و

السنة و الأدب، چاپ سوم، دار الكتاب العربي، بیروت، 1387 ق - 1967 م.

تمیمی مغربی نعمان بن محمد (متوفا 362 ق)، دعائم الاسلام، دار المعارف، مصر، 1385 ق.

- ثقفی کوفی، ابو إسحاق ابراهیم بن محمد (متوفا 283 ق)، الغارات، لوح فشرده، مؤسسه نشر حدیث اهل بیت، تهران، بی تا.

جعفریان، رسول آثار اسلامی مکه و مدینه نشر مشعر، تهران، پاییز 1382

شیخ حر، محمد بن حسن حرّ عاملی (1033 - 1104 ق)، وسائل الشیعة الی مسائل الشریعة، مؤسسة آل البيت، قم، 1409 ق.

سید رضی، شریف ابو الحسن محمد بن حسین موسوی، (359 - 460 ق)، نهج البلاغة، مترجم سید علی نقی اصفهانی (ملقب به فیض الاسلام)، انتشارات فیض الاسلام، تهران، 1366 ش.

شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (متوفا 381 ق)، الخصال. مترجم سید احمد فهری زنجانی انتشارات علمیه اسلامیة، تهران بیتا

ص 259

همو، كمال الدين و تمام النعمة مكتبة الصدوق، تهران، بی تا.

همو، معاني الأخبار مصحح على أكبر غفاری، چاپ اول، مكتبة الصدوق، تهران

1379 ق - 1338 ش.

همو عيون أخبار الرضاء (عليه السلام) المطبعة الحيدرية، نجف اشرف، 1390 ق.

طبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن أبي طالب الاحتجاج، با تعليقات محمد باقر

موسوی خراسان نشر مرتضی، مشهد مقدس، 1403 ق.

طبرسی، امین الاسلام فضل بن حسن (460 - 548 ق)، إعلام الوری، دار الكتب

الاسلامیة، تهران بیتا

- طبری عماد الدين (متوفا بعد از 553 ق بشارة المصطفى لشيعة المرتضى كتابخانه حيدرية، نجف اشرف، 1383 ق.

طريحي، فخر الدين (متوفا 1085 ق)، مجمع البحرين، تحقيق سيد احمد حسینی، المكتبة المرتضوية، تهران، 1405 ق.

شيخ طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن (385 - 460 ق)، الأمالي، لوح فشرده، مؤسسه ی نشر حديث اهل بيت، تهران بیتا

، همو، الاستبصار، چاپ سوم دار الكتب الإسلامية، تهران، 1390 ق.

فرا ت بن ابراهيم كوفی (متوفا قرن سوم ق)، تفسير فرا ت، مؤسسه چاپ و نشر، تهران، 1410 ق.

قريشى على أكبر قاموس، قرآن، تهران بیتا

خزاز، قمی علی بن محمد (متوفا) قرن چهارم (ق) كفاية الاثر، مؤسسه ی بيدار قم، 1401 ق.

قمی، علی بن ابراهيم از اعلام قرن سوم و چهارم هجرى)، تفسير القمى، تصحيح سيد طيب موسوی جزائري مكتبة الهدى، نجف اشرف،

1387 ق.

كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، (متوفا 328 ق)، لوح فشرده، مؤسسه نشر حديث اهل بيت، تهران، بی تا.

ص 260

نورى، ميرزا حسين (1254 - 1320 ق)، مستدرک الوسائل، مؤسسة آل البيت، قم،

1408 ق.

مجلسى مولا محمد باقر (متوفا 1111 ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، دار الكتب الإسلامية و المكتبة الإسلامية، تهران، 1405 ق.

مسكويه رازى ابو على (متوفا 421) تجارب الامم تحقيق ابو القاسم امامى، نشر، سروش، تهران چاپ، دوم، 1379 ش

معين، محمد، فرهنگ، فارسى انتشارات امير كبير چاپ هفتم، تهران، 1364 ش.

شيخ مفيد محمد بن محمد بن نعمان (336) يا (338 - 413 ق)، الجمل، لوح فشرده حديث شيعه «2»، مؤسسه نشر حديث اهل بيت، تهران، بى تا.

يعقوبى، احمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب واضح (متوفا بعد 292 ق)، (292) تاريخ يعقوبى، بيروت، دار صادر، بى تا.

ترجمه تاريخ يعقوبى مترجم محمد ابراهيم، آيتى انتشارات علمى و فرهنگى چاپ ششم تهران 1371 ش.

عامه

ابن اثير عز الدين أبو الحسن على بن ابي الكرم (555 - 630 ق)، الكامل في التاريخ دار صادر - دار بيروت، 1965 م - 1385 ق.

ابن سعد، محمد بن سعد بن منيع الهاشمي البصري (متوفا 230 ق)، الطبقات الكبرى تحقيق محمد عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، چاپ اول، بيروت 1410 ق - 1990 م.

- ترجمه الطبقات الكبرى، مترجم دكتور محمود مهدوى دامغانى، انتشارات فرهنگ و، اندیشه، تهران 1374 ش.

أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى (متوفا 774 ق)، البداية والنهاية، دار الفكر، بيروت، 1407 ق - 1986 م

ص 261

بغدادى، صفى الدين عبد المؤمن بن عبد الحق (متوفا 739 ق)، مراصد الاطلاع على أسماء الامكنة و البقاع (مختصر معجم البلدان اثر ياقوت حموى).

- بلاذري، أبو الحسن أحمد بن يحيى (متوفا (279) ق.) فتوح البلدان بيروت مكتبة الهلال، 1988م.

- همو جمل من انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكاء ورياض زركلى، بيروت، دار

الفكر، چاپ اول، 1417 ق - 1988م.

- بلعمى (متوفا قرن چهارم ق)، تاريخنامه طبرى، تحقيق محمد روشن، جلد 1 و 2 چاپ دوم، سروش، تهران، 1378ش، جلد 3 4 5 چاپ سوم، البرز، تهران 1373 ش.

حموى، شهاب الدين ابو عبد الله ياقوت بن عبد الله (متوفا 626 ق)، معجم البلدان، بيروت، دار صادر، چاپ دوم، 1995

راغب اصفهاني، أبو القاسم حسين بن محمد (متوفا 502 ق)، المفردات في غريب القرآن، تحقيق وضبط محمد سيد گيلاني، المكتبة المرتضوية، تهران، بى تا.

زركلى، خير الدين (1310 - 1396 ق)، الاعلام چاپ سوم، بيروت، 1389 ق - 1969 م.

سمعانى، ابو سعيد عبدالكريم بن محمد بن منصور تميمى (متوفا 562)، الانساب، تحقيق عبد الرحمن بن يحيى معلمى، يمانى مجلس دائرة المعارف العثمانية، چاپ اول حيدر آباد، 1382 ق - 1962 م.

سَمَّهَوْدَى، ابو الحسن نور الدين على بن عبد الله بن احمد حسيني شافعى، (844 - 911 ق) وفا الوفاء بأخبار دار، المصطفى تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد دار الكتب العلمية، چاپ اول، بى تا.

شرتونى سعيد اقرب الموارد فى فصح العربية و الشوارد سازمان اوقاف و امور خيريه اسوه، آذر 1385

- شرف الدين محمد بن عمر بن عبد الله بن عمر، از علمای قرن هفتم ق)، خلاصه سيرت رسول الله (سيرة النبوية اثر ابن هشام دمشقى) با مقدمه و تصحيح اصغر مهدوى و مهدى قمى، نژاد انتشارات علمى و فرهنگى، تهران، 1368 ش.

طبري، أبو جعفر محمد بن جرير (متوفا 310 ق)، تاريخ الأمم و الملوك، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم دار التراث چاپ، دوم، بيروت، 1387 ق - 1967

عبد الحميد بن ابى الحديد معتزلى (586) - (656 ق) شرح نهج البلاغة، كتابخانه آية الله مرعشى، 20 جلد در 10 مجلد، قم، 1404 ق.

عبد الملك بن هشام حميرى معافرى (متوفا 218 ق)، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الأبياري و عبد الحفيظ شلبي، دار المعرفة، بيروت، بى تا

عسقلانى، احمد بن على بن حجر (متوفا 852 ق)، الإصابة في تمييز الصحابة،

تحقيق عادل احمد عبد الموجود و على محمد معوض، دار الكتب العلمية چاپ اول، بيروت، 1415 ق - 1995 م.

- عبد الرحمن بن محمد بن خلدون (متوفا 808 ق)، الخبر في تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الأكبر، تحقيق خليل شحادة، دار الفكر، چاپ دوم،

بيروت، 1408 ق - 1988 م.

معافرى مصرى عبد الملك بن هشام (متوفا 218 ق). السيرة النبوية (ترجمه) زندگانى محمد پیامبر اسلام ابن هشام مترجم سيد هاشم رسولى انتشارات كتابچى، چاپ پنجم، تهران، 1375 ش.

- مقدسى، مطهر بن طاهر (متوفا قرن چهارم ق البدء و التاريخ، نام ترجمه آفرينش و تاريخ مترجم محمد رضا شفيعى كدكنى، نشر آگه، چاپ اول، تهران 1374 ش.

- مقرئى، تقى الدين احمد بن على (متوفا 845 ق)، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و الممتع تحقيق محمد عبد الحميد النميسى،

بیروت بی تا

مقریزی، علی بن ابی بکر (متوفا 807 ق.)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بتحریر

دو حافظ جلیل عراقی و ابن حجر، دار الکتب العلمیة، بیروت بی تا

واقدی، محمد بن عمر (متوفا 207 ق.)، کتاب المغازی، تحقیق مارسدن جونس مؤسسه الأعلمی، چاپ دوم، بیروت، 1409 ق - 1989 م.

همو (ترجمه) کتاب المغازی، مترجم دکتر محمود مهدودی دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی چاپ دوم، تهران، 1369 ش.

ص 264

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود. برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

